

برای سرنگونی رژیم، برای صلح علیه جنگ بی‌اخیزیم!

دوره دوم - سال چهارم - مهر ماه ۶۶ - قیمت ۶۰ ریال

شماره ۴۰

تاکتیک‌های جدید در چهارچوب "گشایش استراتژیک"

در ماه‌های اخیر شاهد تغییراتی در سیاست غرب و بویژه دولت آمریکا، فرانسه و انگلستان در قبال رژیم جمهوری اسلامی بوده‌ایم. آمریکا پس از فاش شدن اف‌تضاح "ایران گیت" و بدنبال مدتها سیاست "به نعل و به سیخ" و اتخاذ مواضع متناقض و ناروشن، سرانجام موضع صریحی در قبال ادامه‌ی جنگ ایران و عراق و حرکات تروریستی رژیم گرفت. دولت‌های فرانسه و انگلستان نیز موضع قاطع‌تری در برابر رژیم اعلام کردند که منجر به قطع روابط میان دولت‌های ایران و فرانسه و تیرگی‌هایی در روابط ایران و انگلستان گردید. مهمترین تخطی سیاست تازه غرب در قبال رژیم ایران، تصویب قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل درباره‌ی جنگ ایران و عراق بوده که آتش‌بس فوری و مذاکره برای پایان دادن به جنگ و بررسی تحریم و مجازات طرف نقش‌کننده‌ی قطعنامه را پیشنهاد می‌کند.

این تغییر سئوالاتی را در مورد سیاست و روش غرب در قبال رژیم ایران مطرح می‌کند: آیا دولت آمریکا و متحدان آن سیاست "گشایش استراتژیک" بسوی ایران را که تا چندی پیش مرتباً مورد تأکید قرار می‌دادند، کنار گذاشته‌اند؟ آیا غرب استراتژی جدیدی در برخورد با رژیم اسلامی شکل می‌دهد و یا اینکه فقط تاکتیک‌های جدیدی برای تحقق همان استراتژی در پیش می‌گیرد؟ آیا تغییرات ایجاد شده در سیاست غرب که غیرقابل انکارند، تمام جوانب سیاست غرب را در برمی‌گیرد و یا صرفاً به بعضی عرصه‌های معین از حرکت و رفتار رژیم محدود می‌شود؟.....

بقیه در صفحه ۳

مسئول‌گرانی خود رژیم اسلامی است

گرانی سرسام‌آور و تورم روزافزون قیمت‌ها، زندگی و معیشت اکثریت وسیع مردم راعلاماً مختل کرده است.

علیرغم این وضع، سردمداران رژیم جمهوری اسلامی هیاهوی تبلیغاتی خود را شدت بخشیده‌اند. رژیم که از عواقب سیاسی و اجتماعی تورم روزافزون و خشم و نفرت متراکم مردم، هراسان شده است، به ارائه طرح‌های جدید "مبارزه با گرانفروشی" پرداخته و برای گرانفروشان و محتکران "خط و نشان" می‌کشد. رژیم وانمود می‌کند که گویا این بار می‌خواهد جلو افزایش قیمت‌ها را بگیرد و "گرانفروشان" را به جزای اعمال خود برساند.

مسئول اصلی این گرانی و کمبود و حشمتاک کیست و چگونه در طی ماه‌های گذشته، تورم ایجاد بیسابقه و فاجعه‌آمیزی پیدا کرده است؟ سیاست‌های جاری رژیم در این زمینه چیست و اثرات و عواقب آن از چه قرار است؟
بقیه در صفحه ۵

حرکات مذبح‌خانه رژیم برای فرار از بن بست جنگ

بحساب می‌آید. بویژه آن که دولت‌های ژاپن، ایتالیا و آلمان نیز کم و بیش توافق خود را با تلاش در راه اجرای این قطعنامه ابراز کرده‌اند.

در راه گذشته میان اکثر دولت‌های فوق مذاکرات متعددی برای اقدامات هماهنگ علیه سیاست جنگی حکومت اسلامی صورت گرفته است. دولت ریگان فشار خود را بر رژیم اسلامی افزایش داده و دولت انگلیس دفتر تجاری ایران در لندن را که مهمترین مرکز خرید اسلحه توسط رژیم اسلامی بوده، بسته است. دولت ایتالیا ناوگان مین جمع‌کن به منطقه‌ی خلیج فارس اعزام داشته و عملاً وارد همکاری با آمریکا، فرانسه و انگلیس شده است...

تحول دیگر، مساله هماهنگی هرچه بیشتر کشورهای عربی علیه رژیم اسلامی و بویژه نزدیکی لیبی و سوریه به دیگر دولت‌های عرب و دوری نسبی‌شان از ایران است. درحالی که در ماه گذشته وزرای خارجه لیبی و عراق در بغداد اعلامیه مشترک علیه ادامه‌ی جنگی که "بمسود امپریالیسم و دشمنان اعراب" است امضا کردند، حافظ اسد، رئیس جمهور سوریه بقیه در صفحه ۲

سیاست جنگ رژیم اسلامی از همه سو زیر فشار قرار گرفته است. در داخل مشکلات سربازگیری و اعزام سبیل "داوطلب" بسوی جبهه‌ها روزبه‌روز دشوارتر شده و بموازات آن نه تنها ناراضی و اعتراض علیه جنگ در میان مردم افزایش یافته، بلکه روند پی‌بردن به این مساله که این سیاست حکومت به شکست است. در میان طرفداران رژیم و حتی گردانندگان حکومت اسلامی شتاب یافته است.

همراه با این روند دو تحول جدید در عرصه‌ی جهانی و منطقه‌ای، رژیم را سخت زیر فشار قرار داده است. کشورهای عضو دائم شورای امنیت و بسیاری از دیگر کشورهای جهان در مورد زیر فشار قراردادن رژیم اسلامی برای دست برداشتن از سیاست خویش و در صورت لزوم تحریم فروش سلاح به رژیم اسلامی بهم نزدیک‌تر از گذشته شده‌اند. برای رژیم اسلامی توافق میان دولت‌های آمریکا، فرانسه، انگلیس، شوروی و چین (اعضای اصلی شورای امنیت) در تصویب قطعنامه‌ی ۵۹۸، که خواستار پذیرش آتش‌بس و در صورت رد آن خواهان اقدامات تنبیهی است، شکست سیاسی جدیدی در عرصه‌ی جهانی

مسئله بیکاری و آموزش فنی و حرفه‌ای کارگران

هر سال نزدیک به ۴۰ هزار نفر نیروی کار جدید وارد بازار کار می‌شوند و اکثریت عظیم آنان به انبوه چند میلیونی بیکاران موجود کشور افزوده می‌گردند. هر روز گروه دیگری از کارگران و زحمتکشان شاغل از کار بیکار می‌شوند و ناگزیر به جمع بیکاران می‌پیوندند. بیکاری فزاینده یک معضل عظیم اجتماعی است که رژیم حاکم با سیاست‌های ارتجاعی خود دم بدم بر شدت و دامنه آن می‌افزاید.

آموزش فنی و حرفه‌ای کارگران، جوانان و بیکاران، یکی از راه‌های اصلی مقابله با مشکل بیکاری و یا حفظ و ایجاد اشتغال است. آموزش فنی و حرفه‌ای یکی از ضروریات اساسی هر جامعه، بویژه کشورهای نظیر ایران، برای مقابله با وابستگی اقتصادی و تکنولوژیک و جهت تأمین رشد مستقل بقیه در صفحه ۶



جنگ "تشیع" خمینی علیه "وها بیت" سعودی

پیامدهای حادثه مکه و دستورالعمل‌های اخیر خمینی، جلوه‌های مشخص‌تری را از جهت‌گیری جدید در سیاست خارجی و منطقه‌ای رژیم اسلامی، بخصوص در رابطه با عربستان سعودی، ترسیم می‌کنند. پیام خمینی بنسابت برگزاری مراسم حج، خطوط کلی و رهنمودهای عمومی این جهت‌گیری را تعیین می‌کرد. خمینی در پیام خود رهنمود داده بود که "اعلان براهت در حج، تجدید میثاق مبارزه و ترین تشکل مجاهدان برای ادامه نبرد با کفر و شرک و بت‌پرستی‌هاست و سرآغاز علنی‌ساختن منشور مبارزه و سازماندهی جنود خدا در برابر جنود ابلیس و ابلیس‌مفتان است ... اعلام براهت مرحله اول مبارزه و ادامه آن مراحل دیگر وظیفه ماست و در هر عصر و زمانی جلوه‌ها و شیوه‌ها و برنامه‌های متناسب خود را می‌طلبید."
بقیه در صفحه ۲۱

● ۱۵ صفحه پاییز دگماتیسیم، بهار مارکسیسم

● ۷ صفحه تشکل‌های دولتی، تشکل‌های کارگری

● ۸ صفحه از میان گزارشات تشکیلاتی

در راه صلح کار آزادی مبارزه کنیم

حرکات مذبحخانه رژیم برای فرار از بن بست جنگ
بقیه از صفحه ۱

اعلام داشت که در اردیبهشت ماه سال جاری مخفیانه با صدام حسین ملاقات داشته است. او ضمن تأیید این مساله که اختلافات میان سوریه و عراق هنوز بقوت خود باقی است، تأکید کرد که خواهان عادی کردن روابط میان سوریه با عراق و کشورهای غربی بویژه ایالات متحده است. بدیهی است که این سیاست مستلزم مرزبندی بیشتر با حکومت خمینی خواهد بود.

اگر توجه کنیم که سوریه و لیبی از طرفهای خرید و ارسال اسلحه از بازار جهانی برای ایران هستند و هر گاه بیاد داشته باشیم که هماهنگی احتمالی قدرتهای بین المللی در اجرای تحریم نظامی ایران مشکلات بزرگی برای خرید اسلحه از جانب رژیم اسلامی پدید می آورد، آنگاه بهتر می توانیم نگرانی عمیق رژیم اسلامی را از تحولات اخیر جهان و منطقه درک کنیم. بموازات این تحولات قرار است بزودی کنفرانس سران عرب در امان (پایتخت اردن) تشکیل گردد و اقدامات هماهنگی را علیه سیاست جنگ طلبانه رژیم اسلامی و حمایت از رژیم عراق به تصویب رساند. سوریه آمادگی خود را برای شرکت در این کنفرانس اعلام داشته است. گفته می شود که لیبی نیز به عراق وعده داده است که در این کنفرانس شرکت کند.

رژیم اسلامی که در شرایط کنونی روز به روز با مشکلات اقتصادی، نظامی و سیاسی بیشتری برای پیشبرد جنگ مواجه است، نمی تواند بدون حفظ روابط دوستانه خود با سوریه و لیبی و مهمتر از آن بدون جریان تأمین اسلحه مورد نیاز خود از بازارهای جهانی و همراه با آن بدون فروش روزانه نفت، جنگ را ادامه دهد. و اگر قرار باشد این رشته ها برای یک طرف خاصه ضعیف تر گردد و جای خود را به عوامل منفی و فشارهای سیاسی و نظامی بین المللی دهد و در عین حال طرف دیگر از پشتیبانی بین المللی و منطقه ای در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی و نظامی برخوردار باشد، آنگاه از هم اکنون سرنوشت سیاست جنگی رژیم معلوم است. مانورهای سیاسی اخیر رژیم اسلامی، از جمله دعوت از خاویر پرز دو کویار، ملاقات او با سران رژیم اسلامی که با ستایش از "تلاشهای او در راه

صلح" همراه بود و برخورد محتاطانه رژیم اسلامی با قطعنامه شورای امنیت همگی ناشی از توجه به تحولات پیشگفته است.

مهمترین جنبه مانور سیاسی رژیم اسلامی برخورد دوپهلوی آن با قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت است. سران رژیم که دریافتند رد صریح و رسمی این قطعنامه می تواند تصمیم بعدی این شورا را در مورد تحریم فروش سلاح به ایران تسریع نماید، و کشورهای عضو شورای امنیت را در اتخاذ تصمیم علیه رژیم اسلامی متحد کند، ضمن رد این قطعنامه در عمل، هرگز بطور رسمی آن را رد نکرده اند. سیاست رژیم در این مورد استعاض از قبول و یا رد رسمی این قطعنامه است، تا بدین وسیله شورای امنیت را از اعمال فشار بیشتر علیه حکومت اسلامی منصرف ساخته و دست کم چنین تصمیمی را به تعویق اندازد. سران رژیم اعلام داشته اند که این قطعنامه در آنجا که می گوید یک مرجع جهانی باید متجاوز را مشخص کند، کشتی های تجاری و مراکز مسکونی نباید مورد حمله قرار گیرد و یا بطور ضمنی کاربرد سلاحهای شیمیایی را تقبیح می کند، دارای "نگات مثبتی" است که مورد تأیید رژیم اسلامی است، اما بقیه موارد قطعنامه نظرات ایران را تأمین نمی کند!

مقامات حکومت اسلامی در دیدار با دبیرکل سازمان ملل متحد، ضمن تأیید "جنبه های مثبت" قطعنامه از یکسو خواهان تصحیح آن به سود مواضع ایران شده اند و از سوی دیگر از دبیرکل سازمان ملل خواسته اند تا "کوششهای خود را در راه صلح" ادامه دهد.

علاوه بر این حکومت اسلامی که از بمبارانهای هوایی عراق بویژه در خلیج فارس بشدت آسیب دیده و عملاً با مشکلات جدی در صدور نفت مواجه است، مایل است که بدون پذیرفتن آتش بس عمومی، نوعی آتش بس منطقه ای برای خلیج فارس و خطوط تجاری دریائی در خلیج فارس برقرار گردد. سران رژیم در ملاقات با دبیرکل سازمان ملل این تمایل خود را مطرح کرده اند. رژیم عراق با این پیشنهاد ایران مخالفت ورزیده و مصرا خواستار آن شده است که یا آتش بس عمومی در سراسر جبهه برقراری گردد و یا تهاجم هوایی عراق علیه شهرها و خطوط دریائی و تأسیسات ایران در خلیج فارس بطور روزانه ادامه می یابد.

می توان گفت که مانورهای سیاسی اخیر رژیم اسلامی که برای فرار از تنگنای کنونی انجام می شود، اهداف مشخص زیر را دنبال می کند:

- مانعیت از اتخاذ و اجرای تصمیمات جدید توسط شورای امنیت و بطور مشخص جلوگیری از به تصویب رسیدن قطعنامه ای مربوط به تحریم فروش سلاح به ایران،

- جلب حمایت اتحاد شوروی و دولت های سوریه و لیبی،

- تأثیر بر افکار عمومی ایران و جهان که علیه جنگ برانگیخته شده و بدرستی رژیم اسلامی را مسئول ادامه جنگ می داند.

در پیشبرد این سیاست، رژیم اسلامی کوشیده است موضع خود را در جهت نزدیکی با برخی از مواضع اتحاد شوروی در قبال جنگ ظاهراً تعدیل کند، به مقامات شوروی و مقامات سازمان ملل وانمود سازد که حاضر به تعدیل مواضع خویش است و از تلاشهای دیگران برای برقراری صلح استقبال می کند. اما خمینی و دیگر سران رژیم، همچنان بر ادامه ی جنگ و کشتار مصرند. "حمایت" رژیم از "تلاشهای صلح" دبیرکل سازمان ملل، سیاست نه رد و نه قبول قطعنامه شورای امنیت و دعوت از هیئت سازمان ملل برای ادامه ی تلاشهای صلح و هماهنگی و نزدیکی با مواضع کشورهای سوسیالیستی و غیره همگی اجزا مانور سیاسی فریبکارانه ای است که هدف فرار از بن بست و بدست آوردن فرصت برای ادامه ی جنگ را دنبال می کند.

پاسخ درست به مانور سیاسی رژیم اسلامی، افشای ماهیت آن در عرصه داخل و خارج از جانب نیروهای سیاسی و برخورد آگاهانه و قاطع با سیاست جنگ افروزانه و فریبکارانه رژیم توسط دولت ها و محافل بین المللی است.

در راه صلح، کار، آزادی مبارزه کنیم

جنگ وارد هشتمین سال خود شده، دستاورد این ویرانگری برای ایران ۳۵۰ هزار کشته، سیصد هزار معلول، ویرانی پنجاه شهر، آوارگی دویلیون نفر و سیصد میلیارد دلار خسارت و... بوده است. امروز دیگر تنفر و آرزوی سرتنگونی و مرگ خمینی کافی نیست، باید اقدام عملی کرد. وعده های حمله نهائی، "ضربه قاطع"، "سال پیروزی" همه و همه یعنی قربانی کردن فرزندان مردم در سلخ جنگ و نابودی سرمایه های ملی، فقر و فلاکت مردم. سرنوشت جنگ با بمبارانهای هوایی، موشک زنی و حضور تجاوزکارانه امپریالیزم در خلیج فارس تعیین نخواهد شد. جنگ پایان خواهد یافت اگر کارگران و زحمتکشان، نظامیان و زنان و مردان میهن مان اراده کنند در هر کوی و برزن، کارخانه و اداره و مدرسه مبلغ صلح شوند و علیه جنگ بپا خیزند.

سازمان فدائیان خلق ایران
کمیته ۱۶ آذر
شهریورماه ۶۶

مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا

پیرامون تغییرات اخیر سیاست غرب در قبال رژیم اسلامی

تاکتیک‌های جدید در چارچوب "گشایش استراتژیک"

بقیه از صفحه ۱

تهدیدها و منافع است که در میان آنها ایالات متحده هر چند که جایگاه مهمی دارد ولی صاحب‌العالیترین جایگاه نیست.

"مهمترین حلقه‌ی توجه، تعادل قدرت در درون خود "انقلاب" است که مداوماً تغییر می‌کند. حلقه‌ی دوم که از لحاظ اهمیت تفاوت خفیفی با حلقه‌ی اول دارد، جنگ با عراق است. هر جنبه‌ای از جنگ برای بقای رژیم اهمیت عملی و ایدئولوژیک دارد و بر سر آن شدیدترین مشاجرات و مباحثات صورت می‌گیرد. حلقه‌ی سوم، سیاست تولید، قیمت‌گذاری و توزیع نفت است که رابطه‌ی نزدیکی با نقش ایران در اوپک دارد. سیاست نفتی غالباً موضوع کشمکشهای سیاسی نبوده است. مسئولیت اداری صنعت نفت به تکنیسین‌هایی واگذار شده است که عمدتاً غیر سیاسی و غیرایدئولوژیک هستند. استراتژی ایران در اوپک توسط گروه کوچکی از تکنوکراتها و رهبران سیاسی در بالاترین سطح دستگاه قدرت تعیین می‌شود و سیاست آنها لاقابل تاکنون، به موضوع بحث جدی عمومی تبدیل نشده است.

"حلقه‌ی چهارم و پنجم به روابط با دوایر قدرت و متحدان اروپائی آنها مربوط می‌شود... حلقه‌ی ششم، روابط ایران با دولت‌های منطقه‌ی خلیج فارس و خاورمیانه، و از جمله سوریه و لیبی است. این دو کشور بعنوان متحدان (هر چند نه کاملاً قابل اتکا) رژیم در جهان عرب نقش خاصی دارند. و بالاخره حلقه‌ی آخر، مجموعه‌ی دولت‌ها و نهادهای دورتری مانند سازمان ملل، کنفرانس اسلامی، جنبش غیرمتعهدها، ژاپن، چین، ویتنام و دولت‌های آفریقائی است که هر کدام ممکن است از این یا آن لحاظ برای ایران مهم باشند ولی از لحاظ علائق اساسی ایران نقش‌های حاشیه‌ای بعهده دارند."

گاری سیک در بسط "عامل اول" خاطر نشان می‌کند که "قاعده‌ی مهمی که ایالات متحده از تجربه‌ی هشت ساله خود با ایران... آموخته است... و یا باید آموخته باشد... اینست که سیاست خارجی ایران توسط الزامات سرسخت سیاست داخلی در تهران، شکل می‌گیرد و مشروط می‌شود. هدف مقدم آیت‌الله خمینی و همکاران وی اینست که تداوم حکومت تئوکراتیک خود و مشروعیت رژیم جدید را تأمین کنند. آنها برای مهمترین اهداف، یعنی بقای خود فعالیت می‌کنند و این واقعیتی است که ذهن انسان را بنحوی شگفت‌انگیز بخود جلب می‌کند."

گاری سیک بعنوان شواهدی دال بر صحت این گفته به "اولین رویارویی سه‌گانه میان ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران، یعنی تسخیر سفارت آمریکا در تهران" می‌پردازد که بهترین توضیح برای آن را نه براساس مسائل سیاست خارجی، بلکه بر مبنای تحولات داخلی ایران می‌توان ارائه داد: "خمینی از این رویداد برای خلاص کردن خود از دست عناصر غیرمذهبی مزاحم در درون حکومت خود و بسیج حمایت توده‌ای برای ایجاد و تحول رادیکال در ساختار سیاسی و رهبری کشور استفاده کرد. نگاهی به گذشته، روشن می‌سازد که آهنگ و

"این رویدادها (رویدادهای مربوط به "ایران گیت")... نشان می‌دهد که مرزبندی شتابزده میان "تندروها" (رادیکالها) و "میانه‌روها" در درون ایران، در بهترین حالت گمراه کننده است. این تحلیل را اگر تا رسیدن به نتیجه‌ی منطقی‌اش ادامه دهیم، به این خواهیم رسید که خمینی - که بدون شک از تماس با ایالات متحده خبر داشت و از مبنکران و پیشبرندگان این رابطه دفاع کرد - یک "میانه‌رو" است، دقیقتر اینست که بگوئیم در درون رهبری ایران افراد قدرتمندی وجود دارند که حاضرند اگر برای حفظ منافع اساسی ایران و بدست آوردن تجهیزات و قطعات یدکی لازم برای تداوم جنگ با عراق ضروری باشد، با ایالات متحده وارد معامله شوند. این افراد "طرفدار غرب" نیستند، ولی آماده‌اند برای پیشبرد اهداف "انقلاب" (حفظ قدرت و منافع خودشان) بر سر مسائل درجه دوم با غرب معامله کنند. افراد دیگری در پیوند نزدیک با دستگاه قدرت وجود دارند که معتقدند تنها از طریق اتکا بخود شدیدملی و رد هر نوع سازش یا همسوئی با غرب می‌توان به اهداف واقعی "انقلاب" خدمت کرد."

"این بررسی دال بر آنست که صف بندی و مرزبندی عمده در درون ایران به اختلاف بر سر تصاحب و سهم در قدرت در عرصه‌ی داخلی مربوط می‌شود و نه به خود سیاست خارجی، گروه هاشمی از همان ماه مه (۱۹۸۶) از دیدار مک فارلین از ایران خبر داشتند و آن را تحمل کرده بودند. تنها پس از دستگیری هاشمی در ماه اکتبر بود که آنها تصمیم گرفتند اطلاعاتشان را همچون مهمانی در مبارزه علیه مخالفان درونی مورد استفاده قرار دهند."

نگارنده در تأیید دیدگاه فوق به بخش جالبی از سخنرانی خمینی اشاره می‌کند که در اوج بحران و آشفتگی پس از افشای روابط پنهانی ایران و آمریکا، در پاسخ به درخواست بررسی مسأله از طرف عده‌ای از نمایندگان مجلس و تظاهراتی که بدنبال آن در تهران صورت گرفت، می‌گوید: "چه‌اتان شده است؟ من بعضی از شاها را می‌شناسم... من نمی‌خواهم قلب شما را بشکنم، ولی شما نیز نباید قلب ملت را بشکنید." و آنگاه با همان عبارات رایج در محافل حاکمه‌ی آمریکا می‌افزاید: شما نباید "تندرو" و "میانه‌رو" درست کنید. شما نباید انشقاق بوجود آورید."

گاری سیک با نقد تحلیل مسائل ایران از دریچه‌ی تقسیم‌بندی فوق میان دو جناح "تندرو" و "میانه‌رو" و نقد یکی از رسواترین نتایج آن یعنی "ایران گیت"، طرح دیگری ارائه می‌دهد که نه چگونگی روابط بین‌المللی رژیم و از جمله روابط با آمریکا، بلکه منافع و موقعیت رژیم در داخل و جنگ درونی بر سر قدرت راهمترین مسأله‌ی رژیم و سیاست خارجی آن می‌شمارد. گاری سیک درباره‌ی عوامل موثر در سیاست خارجی ایران می‌نویسد:

"آمریکائیه‌ها، بویژه پس از افشای فروش سلاح از طرف ایالات متحده، باید تحولات تهران را از دیدگاه مصالح خود ارزیابی کنند. اما جهان از نظر تهران، مجموعه‌ای از حلقه‌های بهم متصل از

این تغییر در جریان کدام تحولات بوجود آمده و چه تغییر مهمی در پایه‌های تحلیل غرب از رژیم اسلامی منعکس می‌کند؟

هر چند که چگونگی برخورد با رژیم اسلامی، در سالهای اخیر همواره یکی از مسائل بحث‌انگیز امنیت حاکمه آمریکا بوده، ولی شروع این تغییر و تجدید نظر در روش گذشته را می‌توان به جریان "ایران گیت" و مشکلات و دردسرهای ناشی از آن نسبت داد. لازم به یادآوریست که گزارش کمیسیون تاوره اگرچه نقض سیاست رسمی دولت آمریکا در قبال "جنگ ایران و عراق" و "تروریسم" از طرف ریگان و تحویل بخشی از درآمد ناشی از فروش سلاح به ایران به ضدانقلاب نیکاراگوئه را "اشتباه" می‌داند، ولی تصریح می‌کند که "گشایش استراتژیک بسوی ایران می‌توانست بسود منافع ملی باشد." با توجه به این ارزیابی، پس از رسوایی "ایران گیت" جستجوی راه‌ها و تاکتیک‌های جدید در برخورد با رژیم اسلامی تحرک و شدت تازه‌ای یافت. فرانک گارلوچی، مشاور جدید ریگان در امور "امنیت ملی" که به جای مشاور مستعفی انتخاب شده است، تعداد کارکنان "شورای امنیت ملی" آمریکا را به ۷۷ نفر افزایش داد و از کارشناسان سیاست خارجی و از جمله بعضی از کارشناسان امور خاور میانه در زمان کارتر که نظرات مشابهی در برخورد با رژیم ایران دارند، خواست در این بحث شرکت کنند. گاری سیک، مسئول فعالیت‌های مربوط به سیاست خارجی آمریکا در "بنیادفورد" (یکی از موسسات تحقیقاتی متشکل از کارشناسان سیاسی که برای تدارک سیاست‌های آمریکا در زمینه‌های مختلف کار می‌کنند)، مشاور اصلی کاخ سفید در جریان انقلاب ایران و مسأله‌ی گروگانگیری و نگارنده‌ی کتاب (همه چیز سقوط می‌کند - رویارویی فاجعه‌بار آمریکا با ایران)، اخیراً مقاله‌ای در شماره‌ی آخر نشریه‌ی "رویدادهای بین‌المللی" وابسته به شورای روابط خارجی آمریکا نگاشته است که برخی از جوانب سیاست و روش جدید آمریکا را در مقایسه با سیاست و روش گذشته توضیح می‌دهد.

از اواخر سال ۱۹۸۴ تا افشای روابط پنهانی دولت ایران و آمریکا در اواخر سال ۱۹۸۶، یعنی برای مدت حدود دو سال دولت آمریکا سیاست خود در قبال رژیم ایران را براساس تقسیم آن به دو جناح "تندرو" و "میانه‌رو" و ضرورت نزدیک شدن با جناح "میانه‌رو" تنظیم می‌کرد. مبنای تقسیم‌بندی نیز موضع هر یک از جناح‌ها در قبال رابطه با آمریکا و غرب بود. براین پایه، هاشمی رفسنجانی و جناح وی - جناحی که از جمله از دخالت فعال دولت در اقتصاد حمایت می‌کند - بعنوان مبتکر روابط پنهانی با آمریکا، "میانه‌رو" قلمداد می‌شود و جناح مقابل که منافع بورژوازی بازار و طرفداران آزادی هر چه کاملتر بخش خصوصی را بیان می‌کند - "تندرو" است.

گاری سیک، خود همین مرزبندی و تحلیل مبتنی بر آن را زیر سؤال می‌برد و آن را در بهترین حالت "گمراه کننده" می‌داند:

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق

بقیه از صفحه ۳
تاکتیک‌های جدید در چهارچوب
فراز و نشیب بحران گروگانگیری را بیشتر می‌توان به تحولات داخلی تهران نسبت داد تا به کارهایی که ایالات متحده و جامعه بین‌المللی انجام می‌دادند یا نمی‌دادند.

نویسنده با ذکر جریانات افشاشده و پشت‌پرده‌ی روابط دولت آمریکا و رژیم اسلامی در فاصله اواخر سال ۱۹۸۴ و اواخر ۱۹۸۶، همچنین نشان می‌دهد که ماجرائی که "کل روابط ایالات متحده و ایران را به صفحات اول روزنامه‌های جهان کشاند و بحران اعتدالی را در ایالات متحده شروع کرد، نتیجه‌ی مبارزه‌ی قدرت در درون ایران بود و فقط بطور غیرمستقیم به ایالات متحده ویا حتی به سیاست خارجی مربوط می‌شد، شواهد وسیع ارائه‌شده در گزارش کمیسیون تاور در ۲۶ فوریه (۱۹۸۷) نیز همین نتیجه‌گیری را تقویت می‌کند.

برای اجتناب از سوتفاهم باید اضافه کنیم که گاری سیک نیز مانند کمیسیون تاور، ضرورت و اهمیت "گشایش استراتژیک" بسوی ایران را رد نمی‌کنده بلکه تاکتیک‌های انتخاب شده برای تحقق آن را مردود می‌شمارد. او می‌نویسد: "متأسفانه هیچ شهادی دال بر این وجود ندارد که مقاماتی که ماموریت daredevil مک فارلین را برنامهریزی کردند درباره‌ی معنای این حرکت از لحاظ سیاست خارجی فکر جدی کرده باشند. برعکس، تصمیم آنها مبنی بر همراه بردن کپک شکلاتی با یک کلید طلائی کوچک، نشان می‌دهد که آنها این ماموریت را همچون یک ماجرا و حتی ماجرا شوخی می‌نگریستند و لذا شناخت‌شان از ماهیت افراد طرف معامله بنحو مبہوت‌کننده‌ای کمبود داشت." اما نویسنده راه‌های دیگر و حساب‌شده‌تر تلاش در این راستا را لازم می‌داند.

نگارنده همچنین واقعیت وجود مبارزه‌ی حاد میان دو جناح در درون رژیم و لزوم توجه به آن را انکار نمی‌کند. او بارها به این مبارزه و یا از قول رفسنجانی به مبارزه میان "دو حزب بدون نام" می‌پردازد و اتفاقاً فراز و نشیب این مبارزه را مهمترین عامل تغییرات در سیاست خارجی رژیم می‌داند. گاری سیک حتی به دولت آمریکا توصیه می‌کند که نهنها از این مبارزه، بلکه همچنین از اختلافات محدودتر درون رژیم مانند تضاد موجود بر سر چگونگی روابط با آمریکا و غرب نیز بسود منافع خود استفاده کند. او علیه تأکید و سرمایه‌گذاری یک جانبه و طولانی مدت روی یک جناح "میان‌رو" خود ساخته و نادیده گرفتن مختصات خود ویژه رژیم اسلامی هشدار می‌دهد. توصیه‌ای که گاری سیک پس از تشریح مرزبندی عمده درون رژیم اسلامی و جایگاه اختلاف بر سر چگونگی روابط با آمریکا و غرب در این مرزبندی، به دولت آمریکا می‌کند بقرار زیراست:

"ایالات متحده باید بتواند از این اختلاف برای تعقیب اهداف خود در منطقه استفاده کند، ولی او باید این کار را بدون هیچگونه توهم در مورد وجود چشم‌انداز تغییر اساسی مواضع ایران و با آگاهی محتاطانه از چارچوب موجود برای مانور هر کدام از رهبران سیاسی ایران انجام دهد. هر روشی در قبال ایران باید با اهدافی محدود و انتظاراتی پایین اتخاذ شود."

هر چند که هنوز هم سردرگمی‌ها و تناقضاتی در سیاست آمریکا و غرب نسبت به رژیم اسلامی دیده می‌شود، ولی موضع‌گیری‌های اخیر دولت آمریکا و نوشته‌های مطبوعات آمریکا نشان می‌دهد که پس از رسوائی "ایران گیت"، سیاست مسامحت با تروریسم

رژیم جمهوری اسلامی و تأکید بر تقویت جناح "میان‌رو" در درون آن، بتدریج جای خود را عمدتاً به سیاستی قاطع‌تر داده و این تقسیم‌بندی واهی کنار گذاشته شده است. ضرورت این تغییر نه تنها در شهادت‌های شرکت‌کنندگان ماجرای "ایران گیت" در برابر کمیسیون تاور مطرح شده، بلکه بطور وسیع در مطبوعات آمریکا و غرب نیز منعکس شده است. و این بزرگ‌ترین وزیر دفاع آمریکا در شهادت خود عصبانیت‌اش از تحلیل گذشته‌ی دولت ریگان را با این عبارت بیان کرد که "فکر نمی‌کنم که امروز در ایران حتی یک میان‌رو هم باقی مانده باشد." روزنامه‌ی آمریکائی "شیکاگو تریبون"، ماه گذشته با انتقاد و استهزای حرکت ریگان مبنی بر اعزام مشاور خود برای پیدا کردن "میان‌روها" در ایران و معامله با آنها، نوشت: "دلیل اینکه ما در معامله با رژیم خمینی، تا این حد و پی در پی دچار اشکال می‌شویم، فراموش کردن یا نادیده گرفتن این حقیقت حیاتی درباره‌ی ایران است که افراد حاکم این کشور (نه میان‌رو) بلکه مشتاق مایلی‌خولیائی هستند." هفته‌نامه‌ی انگلیسی "اگونیویست" نیز مطرح کرده است که "کشورهای که با رژیم خمینی معامله می‌کردند، یکی پس از دیگری به خطرات رفتار ملایم با آن پی می‌برند" و اینکه "احقانه است اگر کسی تلاش کند "میان‌روها"ی در درون رژیم خمینی پیدا کند و با آنها وارد معامله شود، گاری که آمریکا و فرانسه انجام دادند."

شواهد فوق بروشنی نشان می‌دهد که ساله‌ای که مورد بحث است نه تغییر در سیاست "گشایش استراتژیک"، بلکه در پیش گرفتن تاکتیک‌ی حساب شده برای تحقق این هدف است. این تغییرات هم، البته تمام عرصه‌ها را در بر نمی‌گیرد، بلکه عمدتاً به سیاست جنگی رژیم جمهوری اسلامی و اقدامات تروریستی آن در نقاط مختلف جهان محدود می‌شود که بدنبال پیشروی‌های محدود ایران در خاک عراق و مشکلات و مسائل ناشی از فاش شدن روابط پنهانی میان رژیم اسلامی و دولت آمریکا اتخاذ شده است. تاکتیک قبلی دولت آمریکا در قبال ماجراجویی‌ها و اقدامات تروریستی رژیم، بجای آنکه به آزادی گروگان‌ها بیانجامد، تروریسم رژیم اسلامی را تشویق کرده و فاش شدن روابط پنهانی و انتقال پول سلاح‌های فروخته شده به ایران به ضدانقلابیون نیگاراگوئه، در میان مردم آمریکا و متحدان آن در منطقه، بحران اعتماد شدیدی بوجود آورده است. برای از میان بردن این تأثیرات منفی و تحت فشار افکار عمومی مردم است که دولت آمریکا بعضی تاکتیک‌های خود را تغییر داده است. والا اگر ماجرای "ایران گیت" روی نمی‌داد، چه بسا همان تاکتیک‌ها ادامه می‌یافت، حتی پس از این همه رسوائی نیز مذاکرات و روابط پنهانی کاملاً رد نمی‌شود و این کار از "کانال‌های ارتباط" گوناگون و از جمله برای تأمین سلاح‌های مورد نیاز ایران پیگیری می‌شود.

در مورد تروریسم نیزه دغدغه و نگرانی دولت آمریکا خود تروریسم نیست، بلکه اینست که برخورد مسامحت‌طلبانه‌ی آمریکا و غرب با حرکات تروریستی رژیم و تلاش برای معامله در این عرصه، به اهداف مورد نظر کمک نکرده و به تناقض و سردرگمی در سیاست آنها دامن زده است. والا در زمینه تروریسم هم، دولت آمریکا راساً کارنامه‌ی سیاهی را یدک می‌کشد. علاوه بر سیاست رایج پشتیبانی از رژیم‌های دیکتاتوری، سرکوبگر و پلیسی و همدستی در برقراری دستگاه‌های شکنجه و اختناق در کشورهای مختلف، دولت ریگان توسل به اقدامات تروریستی بمعنای

دقیق آن را شدیداً گسترش داده است. بنا به نوشته‌ی مجله‌ی "تایم"، دولت ریگان در دوره‌ی زمامداری خود به حدود ۵۵ تا ۶۰ عملیات مخفی که غالباً خونین و قهرآمیز بوده‌اند، دست‌زده است که در چند تا از آنها سرهنگ اولیور نورث نیز شرکت داشته است. بعنوان نمونه، او با همکاری سازمان سیا، باندهای تروریستی برای فعالیت در لبنان بوجود آورده است. یکی از این باندها در مارس ۱۹۸۵ مامور قتل دو لبنانی شد که از نظر دولت آمریکا "مشکوک" قلمداد می‌شدند، این باند در انتخاب هدف اشتباه می‌کند و ساختمان دیگری را منفجر می‌کند که باعث قتل ۸۰ نفر شد. نمونه‌ی دیگری که مجله افشا کرده است، موردی است که سام‌بامیه، سرمایه‌دار اهل کالیفرنیا و رئیس "گروه توسعه‌ی صنعتی" در جریان شهادت در برابر یکی از کمیسیون‌های کنگره مطرح کرده است؛ کاخ سفید از طریق این فرد قرارداد ثبت نشده و مخفیانه‌ای با عربستان سعودی منعقد کرده که براساس آن فهد تعهد کرده است که در مقابل تحویل سلاح‌های پیچیده و هواپیماهای آواکس، به جنبش‌های ضدکمونیستی مورد نظر آمریکا در نقاط مختلف آمریکا کمک کند. بدنبال اجرای یکی از موارد این قرارداد بود که یوناس ساومیه‌ی رهبر جنبش ضدانقلابی یونیتا در آنگولا، دریافت سالانه ۷۰ میلیون دلار کمک از "دوستان عرب" و بطور مشخص‌تر "سعودی‌ها" را اعلام کرد. نمونه‌ی جالب دیگری که اخیراً افشا شده است کمک به ضدانقلابیون نیگاراگوئه از طرف یک شرکت توزیع‌کننده‌ی مواد مخدر در مقابل سکوت و چشم‌پوشی سازمان سیا بر فعالیت این شرکت در آمریکا بوده است؛ رامون میلیان رودریگز، از روسا کارتل کولکائین کلمبیا که در حال حاضر در آمریکا زندانی است، به تقاضای خود در برابر یکی از کمیسیون‌های سنا شهادت داده است که بنام شرکتش ۵۰ میلیون دلار برای کمک به ضدانقلابیون نیگاراگوئه به حساب سیا ریخته و در عوض آن قول "کمی رفتار دوستانه" از طرف مقامات را گرفته است.

بدین ترتیب، هم واقعیت تغییر در بعضی از تاکتیک‌های دولت آمریکا در قبال رژیم اسلامی روشن می‌شود و هم محدودیت‌های این تغییر و موانعی که در برابر اجرای کامل آنها وجود دارد. مثلاً موضع صریح به نفع پایان دادن هر چه سریعتر به جنگ ایران و عراق و موضع قاطع در برابر اقدامات تروریستی رژیم اسلامی، می‌تواند رژیم را تحت فشار و تأثیر قرار دهد. اما مسأله‌ی مهمتری که باید مورد توجه قرار گیرد اینست که این تغییرات نه تنها چارچوب سیاست "گشایش استراتژیک" آمریکا و غرب بسوی ایران را رد نمی‌کنند، بلکه همانگونه که نشان دادیم اجرای آنها بعنوان سیاست‌های تاکتیکی نیز با محدودیت‌ها و موانع زیادی روبروست و می‌تواند با حرکات دیگری خنثی و یا کم اثر شود. بعبارت دیگر، دولت آمریکا و غرب، بدلیل نقاط اشتراک اساسی که با رژیم جمهوری اسلامی دارند (مانند ضدیت با منافع مردم و مبارزه‌شان در راه استقلال، دموکراسی و عدالت) و بدلیل نداشتن آلترناتیوی مناسب‌تر در مقایسه با رژیم، دامنه‌ی محدودی برای انتخاب سیاست‌های خود دارند. در مقابل، مردم و نیروهای انقلابی، ملزم به شناسائی این چارچوب‌های تنگ نیستند و می‌توانند با گسترش مبارزه‌ی خود در راه صلح، کار، آزادی و در راه سرنگونی رژیم اسلامی و در عین حال استفاده از هر فرصت و تضادی که در جبهه‌ی دشمنانشان وجود دارد، صاحب‌اختیار و تعیین‌کننده‌ی آینده‌ی خود و کشورشان باشند.

مسئول گرانی خود رژیم اسلامی است!

بقیه از صفحه ۱

خطاب به پاسداران کمیته‌ها، آنها را موظف کرد که "در میدان مبارزه با گرانفروشی هم مانند میدانهای جنگ" اقدام نمایند (کیهان ۱۴ و ۱۸ مرداد ۶۷). این طرح "جدید" که "تجزیرات حکومتی" نام گرفته است، در واقع هیچ چیز جدیدی در بر ندارد، چنین طرح و شیوه مبارزه با گرانفروشی، قبل از هر چیز یادآور اقدامات حکام ایالات و ولایات در صدسال قبل است که با کک ماموران خود مانند داروغه، شهنه و محتسب، به زورگوشی و باجگیری از مردم و کسبه و پیشه‌وران می‌پرداختند. این طرح، چیزی جز همان "سیاست مبارزه با گرانفروشی" رژیم شاه نیست که در سالهای آخر عمر رژیم خود بدست سران "اتاق اصناف" به راه انداخته بود و با جریمه کردن و بستن مغازه کسبه خرده پا تلاش می‌کرد که جلوی گرانی را بگیرد و بحران اقتصادی حاکم را تخفیف بدهد. این طرح، که اینبار با نام فقهی و اسلامی معرفی می‌شود، سیاست ورشکسته‌ایست که اغلب رژیمهای دیکتاتوری و ضدمردمی در شرایط بحران حاد سیاسی و اقتصادی به آن متوسل می‌شوند تا شاید باهایهای تبلیغاتی فریبکارانه چند صباحی نیز به اقتدار حکومتی و غارت و چپاولگری خود ادامه دهند.

گارد دسته خود را نمی‌برد

مسئولان رژیم جمهوری اسلامی در طرح "تجزیرات حکومتی" خود ظاهراً "گرانفروشان و محتکران" را هدف قرار داده‌اند و در چارو چنگال تبلیغاتی خود نیز برای آنها و چنگ و دندان نشان می‌دهند، اما برآستی این "گرانفروشان و محتکران" کیستند؟ در وهله اول، خود دولت که بزرگترین سرمایه‌دار و کارفرمای کشور است و بخش عظیمی از تولید و واردات و توزیع را در کنترل خود دارد، در طی سالهای گذشته و به بهانه‌های گوناگون، بر قیمت کالاها و خدمات افزوده است. مدیران دولتی نیز در کنار کارفرمایان بخش خصوصی، قیمت کالاها را تولید و عرضه شده را مرتباً افزایش داده و می‌دهند. دولت نه فقط بواسطه مجموعه سیاستهای ارتجاعی خود مسئول بحران اقتصادی و گرانی است بلکه با تصمیمات و مصوبات رسمی و غیررسمی خود نیز به گرانی دامن می‌زند. برای جبران ورشکستگی، دانشا مالیاتهای مستقیم بر مصرف کالاها را افزایش می‌دهد و این امر افزایش قیمت دیگر کالاها را دامن می‌زند.

طرح "مبارزه با گرانفروشی" رژیم تاحدی که بتواند به اجرا دربیاید و تا زمانی که اجرای آن بطول انجامد، تنها و تنها کسبه جز و پیشه‌وران و واحدهای صغی و تولیدی خرده‌پا را مورد هدف و ضربات خود قرار می‌دهد. تجربه یکی دو ماه گذشته نیز عملاً همین نکته را به اثبات می‌رساند. با اجرای این طرح، تعدادی خواربارفروش، لبنیاتی و سبزی‌فروش جریمه می‌شوند، محل کسب و کارشان تعطیل می‌شود و بطور کلی فشار و تحمیلاتی که در شرایط عادی نیز بر این قبیل واحدهای خرد وارد می‌شود، متزاید می‌گردد. اما گرانی برطرف نمی‌شود و تورم تخفیف نمی‌یابد.

بقیه در صفحه ۲۰

بالا رفتن سریع قیمت کلیه کالاها و مایحتاج عمومی نبوده است.

رژیمی که خود بانی و عامل اصلی گرانی و تشدید تورم است، چگونه می‌تواند با گرانی "مبارزه" کند؟ دولت اسلامی مدعی شده است که برای "تعدیل قیمتها" و "مبارزه با گرانفروشی" طرح جدیدی آورده است. ببینیم این به اصطلاح طرح جدید چیست و اثرات حاصل از آن چه می‌تواند باشد؟

طرح "تجزیرات حکومتی"

در مقابل این موج عظیم گرانی، در واقع در هراس از بازتاب ناراضیاتی و خشم مردم، سردمداران حکومتی به فکر "چاره‌جویی" افتادند و برای این کار به خمینی و فقه اسلامی متوسل شدند. طرح با اصطلاح جدیدی که از لابلای کتابهای فقهی پیدا شده است، طرح "تجزیرات حکومتی" است که از طرف خمینی بعنوان "حکم حکومتی" به دولت ابلاغ شده است. دولت هم به استناد "فرمان خمینی" آیین‌نامه "تجزیرات حکومتی" را در ۱۳ مرداد گذشته رسماً اعلام کرده و بمورد اجرا گذاشته است.

طبق این طرح به نخست‌وزیر و سایر مسئولان و ماموران دولتی مانند استانداران و فرمانداران اجازه داده می‌شود که برای مبارزه با گرانفروشی و احتکار، از تجزیرات (سجاراتهای) حکومتی استفاده کنند، یعنی علاوه بر "تجزیرات شرعی" (که توسط دادگاهها و حاکم شرع اجرا می‌شود) مسئولان اجرائی دولت هم می‌توانند "تجزیرات حکومتی" را بکار بگیرند و گرانفروشان و محتکران را جریمه و مجازات نمایند.

بر اساس این طرح، یک کمیسیون مرکزی زیر نظر نخست‌وزیر و کمیسیونهای زیر نظر استانداران و فرمانداران سراسر کشور تشکیل می‌شود تا بر توزیع کالاها نظارت و کنترل کنند. بازرسان حکومتی موارد تخلف را به این کمیسیونها گزارش می‌کنند و کمیسیونها هم در هر مورد تخلف، گرانفروشی، کم‌فروشی، احتکار، تقلب در کوپن و دفترچه ارزاق، واحدهای بدون پروانه، عدم ارائه صورتحساب (فاکتور)، "ایجاد ناراضیاتی در مردم" و... رسیدگی کرده و متخلفین را به جریمه نقدی، تعطیل واحد تولیدی و توزیعی، قطع آب و برق و تلفن، قطع سهمیه، لغو پروانه کسب و... محکوم می‌کنند. این طرح شامل کلیه واحدهای دولتی، تعاونی و خصوصی می‌شود و بخش عمده تخلفات مندرج در آن نیز مربوط به کالاها "مشمول طرح" است که از جانب وزارت بازرگانی و ستاد بسیج اقتصادی اعلام می‌گردد. در مرحله اول ۲۲ قلم کالا از نان و قند و شکر گرفته تا صابون، سیگار، کبریت و گاز مایع، مشمول این طرح اعلام شده است (کیهان ۱۳ و ۲۰ و اطلاعات ۱۸ مرداد ۶۷).

برای اجرای این طرح "مبارزه با گرانفروشی"، ۱۲ هزار بازرسی رسمی در سراسر کشور مأمور شده‌اند. علاوه بر اینها افراد "کلیه پایگاهها و نواحی مقاومت بسیج مستضعفین سراسر کشور مأموریت گرفتند تا گرانفروشان هر محل و یا مرکز را شناسایی و به مراجع قضائی معرفی کنند." رفسنجانی هم در سخنان خود

گرانی که درد بی‌درمان هر نظام سرمایه‌داری است، در شرایط کنونی جامعه ما به علت سیاستها و اقدامات رژیم جمهوری اسلامی، ابعاد گسترده و افسار گسیخته‌ای پیدا کرده است. بحران اقتصادی عمیقی که بر جامعه حاکم است، زمینه‌ساز کمبود و گرانی کنونی است. رژیم اسلامی مدافع تجار و سرمایه‌داران که قادر به تخفیف این بحران نیست، با سیاستهای جاری خود روزبروز بر عمق و دامنه این بحران فلاکتبار می‌افزاید. تولید داخلی بطور مستمر کاهش می‌یابد و کمبود و گرانی باز هم شدیدتر می‌شود. کاهش درآمدهای نفتی و واردات کالاها و مواد غذایی نیز، بنوبه خود موجب تشدید کمبود و بالا رفتن سریع قیمتها می‌گردد.

از سوی دیگر، رژیم جمهوری اسلامی با ادامه جنگ ویرانگر هفت ساله و با اختصاص بخش عظیمی از امکانات تولیدی و درآمدهای کشور به جبهه‌های جنگ و یا با تخریب و نابودی منابع ملی و واحدهای تولیدی، موجبات تداوم رکود، کاهش تولید و تشدید هر چه بیشتر کمبود و گرانی را فراهم آورده است. مجموعه سیاستها و اقدامات رژیم طی سالهای گذشته نه فقط مانع رشد قیمتها شده بلکه بر عکس با تشدید رکود، کمبود، بیگاری و گرانی، فشار زندگی بر کارگران و اقشار وسیعی از زحمتکشان، کارمندان، بازنشستگان و پیشه‌وران و کسبه جز در شهر و روستا را طاقت‌فرسا ساخته است.

اما سیاستهای رژیم در طول ۲ سال گذشته و مخصوصاً در سال جاری، بیش از همیشه موجب تشدید تورم شده است. در حقیقت، موج عظیم گرانی بیسابقه که در ماههای اخیر شاهد آن هستیم، نتیجه مستقیم سیاستهای رژیم در شرایط کنونی است.

دولت با اختصاص درآمدهای روبه کاهش ارزی کشور به هزینه‌های جنگ و خرید جنگ‌افزار، واردات مواد غذایی و مواد اولیه و کالاها ضروری برای واحدهای تولیدی را شدیداً کاهش داده و بدین ترتیب نه فقط میزان تولید داخلی بلکه مجموع عرضه کالاها و مایحتاج عمومی به شدت پایین آمده، موجودیهای انبار و سیلوه‌ها به سرعت ته کشیده و کبابی بیسابقه‌ای بروز کرده که روزبروز در حال تشدید است.

از طرف دیگر، دولت در هنگام تصویب بودجه سال جاری، بهای گروه دیگری از کالاها و خدمات دولتی - از جمله مواد سوختی - را شدیداً بالا برد و این نیز، به نوبه خود موج جدیدی از گرانی و تورم قیمتها پدید آورد. رژیم برای تأمین مخارج فزاینده جنگ و بمنظور جبران کسری بودجه سالانه - که اکنون به حدود یک‌سوم کل بودجه بالغ می‌شود - هر ساله مبالغ هنگفتی اسکناس چاپ و یا از بانک مرکزی قرض کرده و خرج می‌کند و بدین ترتیب تورم را هر سال شتاب بیشتری می‌بخشد. ولی در بودجه امسال تنها به این کار هم بسنده نکرده و برای افزایش درآمدهای دولت و تأمین هزینه‌های جنگ، قیمت کالاها و خدمات دولتی را نیز راساً بالا برد. نتیجه این سیاست، چنان که همه شاهد آنیم، چیزی جز

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

مسئله بیکاری و آموزش فنی و حرفه ای کارگران

بقیه از صفحه ۱

اقتصادی بمنظور پاسخگویی به نیازهای واقعی توده‌های مردم است. اما عملکرد رژیم جمهوری اسلامی در این زمینه نیزه مانند همه زمینه‌های دیگر، کارنامه سیاهی از اقدامات ضدکارگری و غفلت و ندانم‌کاری، حیف و میل و نابسامانی است که آثار و عواقب شوم آن، نه فقط امروزه بلکه برای سالیان متمادی نیز ملموس خواهد بود. این عملکرد، نمونه بارز دیگری از تشدید عقب ماندگی دهشتناک جامعه در طول سلطه منحوس رژیم اسلامی است.

آموزش فنی و حرفه‌ای چیست؟

یکی از عمده‌ترین بخشهای آموزش عمومی، دانش و فرهنگ هر جامعه امروزی را آموزش فنی و حرفه‌ای تشکیل می‌دهد. این نوع از آموزش، جز لاینفک حق آموزش همگانی افراد جامعه است. یعنی همه افراد حق دارند که با برخورداری از فرصتهای یکسان، برای یافتن کار دلخواه و مطابق توانایی خود و در جهت مشارکت فعال در زندگی اقتصادی و اجتماعی، از آموزشهای شغلی و حرفه‌ای لازم بهره‌مند شوند. این آموزش نه فقط برای رشد و شکوفایی استعدادها، بلکه برای تأمین نیازهای تولیدی و بمنظور پیشرفت جامعه در مسیر آمال و خواستههای توده‌های مردم نیز باید سازماندهی و هدایت شود.

نظام واقعی آموزش فنی و حرفه‌ای بایستی جوانان را با علوم و فنون رو به تغییر و تکامل مستمر، تربیت و تجهیز نماید. شاغلان و بیکارانی که در نتیجه شرایط اجتماعی و نابرابری فرصتها، قادر به فراگیری فنون و مهارتهای لازم برای مشاغل مطلوب خود نشده‌اند، حق دارند که با کارآموزی، بازآموزی و یا طی دوره‌های تکمیلی، قابلیت‌های حرفه‌ای مورد نیاز را بدست آورند. کسانی که بواسطه تحولات تکنولوژیک و یا تغییرات اجتناب‌ناپذیر رشته‌های تولیدی و صنعتی شغل خود را از دست می‌دهند، باید بتوانند از امکانات آموختن حرفه‌ها و مهارتهای نوین برخوردار شوند.

آموزش فنی و حرفه‌ای از یکسو با آموزشهای مدرسه‌ای و دانشگاهی ارتباط دارد و از سوی دیگر با کار عملی در واحدهای تولیدی مرتبط است. جوانانی که دوره مدرسه، هنرستان و دروس نظری را طی می‌کنند باید امکان داشته باشند که در واحدهای تولیدی جنبه‌های عملی کار را نیز فراگیرند، و کارگرانی که در کارخانجات، کارگاهها و مزارع کار می‌کنند باید از امکانات آموزشهای نظری و علمی بصورت ادواری (و بدون تحصیل هزینه‌های اضافی و یا تحمل خطر از دست دادن شغل و سابقه کار) برخوردار شوند.

وضع موجود آموزش فنی و حرفه‌ای

عملکرد رژیم جمهوری اسلامی در زمینه آموزش فنی و حرفه‌ای کارگران و جوانان، حکایت دردناک دیگری از پایمال شدن حقوق کارگران، هدر دادن منابع و امکانات کشور و عقب‌ماندگی شدید علمی و فنی است. اکثریت وسیعی از کارگران، بواسطه شرایط عقب‌مانده تولید و محیط کار و بعلت محرومیت از آموزش، از مهارتها و قابلیت‌های بسیار پایینی برخوردارند. این امر نه فقط کار روزمره را برای آنها طاقت‌فرسا می‌کند بلکه موجب تداوم سطح نازل کارآیی و راندمان تولید می‌شود.

بر پایه آمارهای رسمی سازمان برنامه رژیم، بیش از ۷۰ درصد مجموع بیکاران در شهرهای کشور را جوانان و افراد کمتر از ۳۰ سال تشکیل می‌دهند. امکانات موجود برای آموزش حرفه‌ای این قشر عظیم و هدایت آنها بسمت اشتغال مولده، بسیار اندک و عملاً در حدود صفر است. حدود ۲۸ درصد بیکاران جامعه شهری را کسانی تشکیل می‌دهند که بگلی بیسوادند و ۳۸ درصد آنها فقط از تحصیلات ابتدائی و کمتر از دبلیم برخوردارند. به این جمع وسیع بیکاران که غالباً فاقد هر گونه مهارت فنی و حرفه‌ای هستند، سالانه قریب ۴۰۰ هزار نفر هم اضافه می‌شود.

رژیم حاکم نه تنها امکانات و تسهیلات ضروری برای آموزش فنی و حرفه‌ای کارگران اختصاص نداده و نمی‌دهد بلکه از همان امکانات موجود نیز برای پاسخگویی به بخشی از نیازهای کارگران دریغ می‌کند. دستگاهها و سازمانهای عریض و طویل رژیم با عناوین ظاهر فریب خود فقط دارای این نقش و خاصیت هستند که بودجه قابل توجه سالانه‌ای را که در اختیار آنها قرار می‌گیرد، حیف و میل نمایند.

"سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور" وابسته به وزارت کار، مسئول رسپی اجرای آموزش فنی و حرفه‌ای کارگران است. علاوه بر این شورایی بنام، "شورایعالی هماهنگی آموزش فنی و حرفه‌ای کشور" که با مشارکت عوزارتخانه بوجود آمده است قانوناً وظیفه برنامه‌ریزی، سازماندهی و هدایت مجموعه سیاستها و اقدامات رژیم را در این زمینه برعهده دارد. گذشته از اینها، ارگانها و نهادهای گوناگون و کارفرمایان واحدهای بزرگ بخش خصوصی هم، هرکدام به نوعی، دخیل در امر آموزش حرفه‌ای هستند.

بر طبق مقرراتی که از سالیان قبل اجرا می‌شود، کلیه واحدهای بزرگ و متوسط صنعتی و تولیدی و خدماتی موظف هستند که هر ماهه معادل ۲٪ هزینه پرسنلی واحد خود را بعنوان "حق کارآموزی" به سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای بپردازند. با توجه به مجموع تعداد کارگران این قبیل واحدها - حدود ۲ میلیون نفر - رقم ۲٪ ماهانه مبالغ کلانی را تشکیل می‌دهد که از جیب کارگران، در اختیار سازمان مزبور قرار می‌گیرد. این پولها بجای اینکه صرف ایجاد امکانات آموزشی و تربیت حرفه‌ای کارگران و کارآموزان شود، با حیف و میل‌ها، کاغذبازیها، برگزاری مراسم نمایشی و نظایر آن بر باد می‌رود.

اغلب آموزشگاهها و "مراکز آموزش فنی و حرفه‌ای" وابسته به این سازمان، فاقد مربیان و تسهیلات و تجهیزات ضروری است. حدود ۹۰ درصد دوره‌های آموزشی برگزار شده در این مراکز مربوط به آموزشهای "درجه ۳" یعنی در حد "آشنایی با مقدمات و ابزارشناسی" است و بنابر این کارآموزان این قبیل دوره‌ها از قابلیت و مهارت فنی کافی برای یافتن اشتغال برخوردار نمی‌شوند.

علاوه بر سطح بسیار نازل آموزشهای فنی معمول در مراکز وابسته به این سازمان، تعداد و حجم عملکرد مجموعه همه این مراکز آموزش فنی هم بسیار اندک است و اصلاً قابل مقایسه با انبوه میلیونی بیکاران و جوانان آماده کار نیست. مثلاً در مرکز آموزش فنی و حرفه‌ای شماره ۴ تهران که اختصاص به کارآموزی "اتومکانیک" (یعنی یکی از رشته‌های پر داوطلب) دارد، مجموع تعداد کارآموزان دوره ۱۰ ماهه فقط ۳۳۰ نفر است که ۲۰۰ نفر از آنان کارآموز

عادی و ۱۳۰ نفر کارگران شاغل در کارخانجات هستند. کل تعداد این نوع مراکز در تهران - که در مقایسه با سایر مناطق کشور از امکانات بیشتری برخوردار است - فقط ۱۱ تاست. نمونه دیگر، استان بزرگی مثل خراسان است که دارای ۷ مرکز آموزشی است و مجموع ظرفیت پذیرش همه آنها فقط ۵۰ نفر است و تازه همین مراکز با امکانات محدود خود نیز عملاً با دوسوم ظرفیت مشغول فعالیت هستند!

گذشته از مراکز آموزش فنی و حرفه‌ای وابسته به سازمان مذکور، تعداد کمی از کارخانه‌های بزرگ هم دارای امکانات محدود آموزش در جوار کارخانه بوده‌اند که با سیاست جدید سازمان آموزش فنی سینی بر عدم اعزام مربی به کارخانه‌های فوق، عملاً آموزش در جوار کارخانه هم به تعطیل کشانده شده است. وزارت کار به کارخانه‌های مذکور بخشنامه کرده است که در صورت اجرای آموزش در جوار کارخانه، به نسبت تعداد آموزش دیده‌ها، کارخانه‌ها از پرداخت ۲٪ "حق کارآموزی" معاف خواهند شد. اما با توجه به این که کارفرمایان بخش خصوصی هم تائیلی به آموزش فنی کارگران ندارند و یا در شرایط رکود و تعطیلی کنونی نمی‌خواهند چنین آموزشهایی را برحمله اجرا بگذارند، سرنوشت آموزش در جوار کارخانه و نتیجه حاصل از آن نیز به روشنی معلوم است.

در چند ماهه اخیر با یا در میانی وزارت کار، "خانه کارگر"، رژیم هم مدعی انجام آموزشهای فنی و حرفه‌ای کارگران شده است. واضح است که گردانندگان "خانه کارگر" نیز مثل سردمداران رژیم حامی آن، قصد آموزش حرفه‌ای کارگران را ندارند و نیت اصلی آنها از این ادعاها، دست‌اندازی و مشارکت در بودجه و امکانات سازمان آموزش فنی و اعمال تبعیض و پارتی‌بازی بیشتر در مورد "نورچشمی‌ها" و مزدوران رژیم است. همچنان که همین گردانندگان "خانه کارگر" کفادی هم برای "حق عضویت‌های" وصولی از "شوراهای اسلامی کار" دوخته‌اند و بنا به اقرار خودشان می‌خواهند یک سوم مجموعه مبالغ وصولی را تحت عنوان "آموزش" اعضای شوراهای حیف و میل نمایند.

علاوه بر اینها، وزارت آموزش و پرورش رژیم هم که از سوی دیگر مدعی پیشبرد آموزشهای فنی مدرسه‌ای است، از سال ۶۱ طرح به اصطلاح کارو دانش "کاد" را عرضه نمود که هدف از آن ظاهراً این بود که دانش‌آموزان مدارس هفته‌ای یکروز با "کار" آشنا شوند. این طرح رژیم، بنابه اعتراف خود دست اندرکاران و مطبوعات رژیم، طرح شکست‌خورده و بی‌ثمری است که هیچ بهبود واقعی در زمینه آموزش فنی و حرفه‌ای جوانان پدید نیاورده است.

اگر چه مسئولان رژیم هنگام طرح و تصویب "لایحه بیمه بیکاری" مکرراً ادعا نمودند که همراه با اجرای این لایحه، سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای امکانات "آموزش مهارتهای مورد نیاز بازار کار" را تجدید مهارت کارگران تحت پوشش بیمه بیکاری را فراهم خواهد کرد، اما این وعده مسئولان نیز همانند همه وعده‌های فریبکارانه آنها دروغی بیش نیست و سازمان آموزش فنی این رژیم نیز به گواهی عملکرد چند ساله گذشته آن چنین توان و تائیلی راندارد.

مجموعه سیاستها و بی‌سیاستی‌های رژیم در برخورد با مسئله حیاتی آموزش فنی و حرفه‌ای کارگران، بیکاران و جوانان، یکبار دیگر و با روشنی تمام، نه تنها دشمنی آشکار آن را با کارگران و زحمتکشان میهن نشان می‌دهد بلکه خصومت و بیگانگی آن با مقولات فن، دانش و فرهنگ و ترقی را به نمایش می‌گذارد.

تشکل‌های دولتی، تشکل‌های کارگری

بقیه از صفحه ۱

نمایندگان کارگران و کارفرمایان در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتند.

قانون اساسی سال ۱۹۸۲ هندوراس دولت را موظف می‌کند که قوانینی در رابطه با کار براساس فلسفه هماهنگی میان سرمایه و کار تهیه کند. در قانون اساسی اکوادور نیز ارگان مشابهی پیش‌بینی شده است. در برزیل که سندیکاهای دولتی با الهام از قوانین کورپراتیویستی موسولینی در سال ۱۹۳۰ پایه‌گذاری شده بود برای برقرار کردن هماهنگی میان کار و سرمایه، حق اعتصاب و آزادی سندیکائی را در سال ۱۹۴۳ لغو کردند و به دنبال آن در هر رشته اقتصادی مقرر شد که تشکل "صنفي" از "کارگران و کارفرمایان" تشکیل شود.

کارگران از تشکلهای افقی محروم بودند، در این کشور دبیر هر کنفدراسیون سندیکائی از طرف وزیر کار تعیین می‌شد!!

بین رژیم اسلامی و رژیم‌های فوق، صرف‌نظر از تفاوت‌های بین آنان، در نحوه برخوردشان به تشکل‌های کارگری و توجیهی که از رابطه کار و سرمایه بدست می‌دهند و روشهایی که برای درهم شکستن تشکلهای کارگری بکار می‌گیرند، شباهت‌های بسیاری وجود دارد. رهبران رژیم اسلامی نیز با تمام قوا به دنبال "هماهنگی" و "سازش دادن" منافع کار و سرمایه تلاش می‌کند و در این راه به سرکوب خشن تشکل‌های مستقل کارگری، دستگیری و زندان و شکنجه کارگران مبارز و گسترش سازمانهای وابسته به رژیم و پیش بردن سیاست‌های رژیم از طریق این نوع تشکل‌ها افزایش بار فزاینده بحران اقتصادی و اجتماعی بدوش کارگران،

نبوی معتقد است که "درگیری بین شوراها و مدیران یک توطئه است در نهایت موجب از بین رفتن شوراها خواهد شد" (کیهان ۳۱ فروردین ۱۳۶۶) و موسوی نخست‌وزیر طی بخشنامه‌ای خواستار برقراری "سه جوی حاکی از تفاهم و حسن‌نیت بر روابط شوراهاى اسلامی کار و مدیران است" (کیهان ۲۸ خرداد ۱۳۶۶) در همین بخشنامه، وزارت کار موظف شده در صورت مشاهده نارسائی و ناهماهنگی بین مدیران واحدها و شوراهاى اسلامی، حتی‌الامکان از طریق ایجاد هماهنگی و در صورت عدم امکان از طریق "قانون" عمل کند (یعنی شورا منحل شود).

آیت‌الله ملکوتی امام جمعه تبریز همچون همپالکی مسیحی خود (لثونه پاپ هشتم) که وظیفه سازمانهای کارگری را ایجاد توافق میان کار و سرمایه و نفی مبارزه طبقاتی اعلام می‌نمود، در دیدار با شوراها اظهار داشت که "کاری بکنید که وحدت و هماهنگی مدیریت و کارگران را حفظ کنید کارخانه باید باشد، سرمایه باید باشد کارگر هم باید باشد تا کار وجود داشته باشد" (کار و کارگر ۲۲ فروردین ۱۳۶۶) و بالاخره محبوب دبیرکل "خانه کارگر" پا را فراتر گذاشته و خواستار برقراری مجدد رابطه پدرسالاری بین کارگر و کارفرما است، وی می‌گوید "مدیریت باید نسبت به شوراها حالت پدری داشته باشد" (کیهان ۹ اردیبهشت ۱۳۶۶)

جمهوری اسلامی از آغاز حیات خود، برای ایجاد "هماهنگی" مورد نظر خود دست به محدودیت و سرکوب جنبش کارگری زد و تشکل‌ها و شوراهاى جوشیده از بطن مبارزات کارگران را یکی

فاشیست رسیت بخشید و صلاحیت انعقاد پیمانهای دسته‌جمعی را به آنها واگذار کرد. این سندیکاهای می‌بایست "همکاری طبقاتی" به منظور افزایش تولید را در راه خدمت به "سرافرازی میهن" سازماندهی نمایند. این سندیکاهای می‌بایست بین سه عنصر "ملت، تولید و منافع اقشار و طبقات" هماهنگی برقرار سازند. بر اساس قانونی که در سال ۱۹۲۶ از پارلمان ایتالیا گذشت ویژگیهای سندیکاهای دولتی چنین تعیین می‌شد:

- رهبران سندیکا نمی‌بایست از کلیت و اخلاق برخوردار بوده و در "وفاداری ملی" آنها تردیدی وجود نداشته باشد.

- سندیکاهای باید بطور کامل به فاشیسم پیوندند.

- برای به رسیت شناختن سندیکا عضویت ۱۰٪ کارگران کافی بود!

فاشیسم در ابتدا قانوناً فعالیت سندیکاهای مستقل را منع نکرد بلکه آنان را در نتیجه یورش سازمانیافته دستجات فاشیست مجبور ساخت، در عمل خود را منحل کنند. در دوران فاشیسم اعتصاب کارگران و تعطیلی کارخانه توسط فرمایان ممنوع بود. لکن عملاً کارفرمایان به این حربه متوسل می‌شدند. علاوه بر اینها در قوانین مربوط به سندیکاهای فاشیست وظیفه حل اختلافات به قضات کار سپرده شده بود. این امر می‌بایست به عنوان آلترناتیو قرار دادهای دسته‌جمعی عمل می‌کرد. سندیکاهای فاشیست ایتالیا در ادامه راه تشکلات "کارگران" و کارفرمایان عنوان گرفتند!

فرانکیسم اسپانیا نیز تضاد میان کار و سرمایه را نفی می‌کرد. در نتیجه، در این رژیم اعتصاب ممنوع بود و جزای کیفری داشت. از دیدگاه این نظام، نیازی به سندیکاهای وجود نداشت و همچون نازیسم آلمان، گروههای شبه نظامی جای سندیکاهای را در واحدهای کارگری پر می‌کردند. روابط و شرایط کار از سوی دولت تنظیم می‌شد و کلیه وظایف سندیکاهای به ارگانهای دولتی واگذار شده بود.

در پرتغال دوران سالارز با وجودیکه سندیکاهای کارگری از تشکلهای کارفرمایان جدا بود لکن "یکپارچگی و همبستگی ماورا طبقاتی" در سطح رهبری آنها که بنام کورپوراسیون معروف بود عمل می‌کرد. آنها با در نظر گرفتن "منافع عمومی" بوجود آمده بودند بنابر این رهبران آنها می‌بایست از طرف دولت تأیید می‌شدند!

از نظر آنان جدائی سندیکاهای از تشکل کارفرمایان و انعقاد پیمانهای دسته‌جمعی برای فریب کارگران لازم بود. لکن پیمانهای مزبور می‌بایست در چهارچوب سیاست اقتصادی و اجتماعی دولت جای می‌گرفتند و به تصویب دولت می‌رسیدند.

ساخت سندیکائی در این کشور افقی بود و بر اساس تقسیمات ساده اداری و جغرافیائی سازماندهی شده بود. این امر موضع سندیکاهای را در مذاکرات دسته‌جمعی ضعیف‌تر می‌ساخت و اهمیت پیمانهای کورپوراتیویسم امریکای لاتین (قاره‌ای که تمام اشکال سندیکائی را بخود دیده است) از فاشیسم ایتالیا و دکترین اجتماعی کلیسا تأثیر می‌گرفت. این تأثیرات را در قانون اساسی اروگوئه (۱۹۳۴) می‌توان مشاهده نمود. در این قانون یک شورای اقتصادی ملی پیش‌بینی شده بود که در آن

پایه‌گذار سوسیالیسم علمی در قطعنامه انترناسیونال اول (۱۸۶۶) درباره دینوری متخاصم اجتماعی و نقش سندیکاهای چنین نوشت: سرمایه نیروی اجتماعی متمرکز است در حالیکه کارگر بجز نیروی تولیدی فردی‌اش امکان دیگری در اختیار ندارد. بنابر این قرارداد بین سرمایه و کار هرگز نمی‌تواند در شرایطی برابر منعقد گردد. زیرا در یکطرف وسائل مادی تولید و در طرف دیگر انرژی زنده مولد قرار گرفته است که تنها نیروی اجتماعی آن شماره آن است، نیروی ناشی از تعداد زیاد کارگران با پراکندگی از میان می‌رود و با رقابتی که میان آنان است تضعیف می‌گردد.

مارکس با ارزیابی از دینوری اجتماعی متخاصم اصلی جامعه سرمایه‌داری، سندیکا را بعنوان سلاح تشکلاتی کارگران در مبارزه روزمره آنان علیه سرمایه قرار می‌دهد. این تشکل با یکپارچه کردن مبارزات کارگران در اشکال گوناگون آن از قبیل، اعتصاب، تظاهرات، کم‌کاری و غیره، امکان می‌دهد که منافع کارگران هر چه بیشتر در پیمانهای دسته‌جمعی، که شرایط انجام کار و رابطه کارگر و کارفرما را در مدت زمان مشخص تنظیم می‌کند، در نظر گرفته شود. کارگران در چارچوب مبارزه سندیکائی آموزش می‌بینند و درسهای اولیه نبرد طبقاتی را فرا می‌گیرند. سرمایه‌داران به شیوه‌های گوناگون علیه تشکل سندیکائی کارگران مبارزه می‌کنند: برسیت شناختن حقوق کارگران برای تشکل سندیکائی و مانعیت از ایجاد چنین تشکلهایی هر آنجا که بتوانند، و آنجایی که حقوق سندیکائی در نتیجه مبارزات طولانی کسب شده‌است، محدود کردن سندیکاهای فشار به کارگران عضو سندیکا، تجزیه حرکت سندیکائی و ایجاد و تقویت سندیکاهای زرد، رایج‌ترین حربه سرمایه‌داران علیه تشکل سندیکائی کارگران است.

لکن در طول مبارزات کارگری کشورهای جهان شکل سومی از سندیکاهای نیز مشاهده شده است و آن تشکلهائی است که نه از سوی کارگران و کارفرمایان بلکه توسط دولتهای دیکتاتوری و استبدادی ایجاد می‌شود که با اشکال مستقل و یا زرد سندیکاهای متفاوت می‌باشد. تشکلهای مزبور سندیکاهای کورپوراتیو نامیده می‌شوند که در اینجا از آنها بعنوان سندیکاهای دولتی نام برده شده است.

در یک قرن اخیر اکثر کشورهای جهان بملل گوناگون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، دورانی از تاریخ سیاسی خود را تحت سلطه حکومتهای دیکتاتوری و استبدادی بسر برده‌اند. در اروپا ظهور نازیسم و فاشیسم و در آمریکای لاتین استقرار حکومتهای نظامی برای مقابله با جنبش‌های دمکراتیک و دفاع از منافع شرکتهای چند ملیتی، نمونه‌های مشخص از اینگونه حکومتها می‌باشند.

ویژگی دولتهای فوق خصوصیت ظاهری آنها با کلیه طبقات اجتماعی و مبارزه طبقاتی و ارجحیت بخشیدن به "منافع ملی" است. آنها برای رسیدن به این هدف در اولین گام به نابودی سندیکاهای مستقل، سازمانهای دمکراتیک و احزاب سیاسی کمر می‌بندند. در آلمان نازی تحت عنوان "دفاع از میهن" کلیه سندیکاهای مستقل منحل و بجای آنها واحدهای شبه نظامی در کارخانجات مستقر شدند. فاشیسم ایتالیا که شعار "منافع ملی" را در ورای منافع طبقات اجتماعی قرار می‌داد به سندیکاهای

در باره مضمون و شکل فعالیت واحدهای پایه‌ای سازمان

از میان گزارشات تشکیلاتی

آنچه در زیر می‌خوانید از جمله مطالبی است که بر اساس گزارشات رزمندگان سازمان در شرایط دشوار سرکوب و اختناق و با هدف و تشکیل واحد پایه‌ای پس از یک دوره قطع ارتباط است که بر پایه‌ی اولین گزارش گروهی از اعضا و هواداران سازمان پس از برقراری مجدد ارتباط استوار است و برای استفاده‌ی عموم واحدها و رزمندگان سازمان منتشر می‌شود.

بعد از وصل شدن رابطه، اکنون این سوال مهم مطرح است: چه باید کرد و چگونه؟ از کدام حلقه وظایف را شروع کنیم تا بتوانیم سررشته آنها را در دست داشته باشیم؟ گزارش رفقا نشان می‌دهد که در گذشته فعالیت تبلیغی می‌پرداخته‌اند. آنها به اشکالی از تکثیر ارگان دست‌زده و اخبار مهم جنبش را با دست‌نوشته توزیع می‌کرده‌اند. آیا در فاز جدید حرکت گروه، یعنی بعد از وصل رابطه با سازمان بهمان شکل باید ادامه داد؟ رفقا با ۲ مجتمع صنعتی و کارگران آن موسسات از طریق رفقای کارگر هوادار سازمان رابطه دارند، وظیفه ما درقبال کارگران این دو مجتمع چگونه عملی می‌شود؟ به خانواده‌هایی از رفقای دربند که با آنها تماس دارند چه کمکی می‌توان کرد؟ این وظایف را چگونه باید انجام داد تا پنهانکاری گروه محفوظ بماند و رژیم پلیسی خمینی ناگام بماند؟ گروه از افراد متعددی تشکیل شده است. برای انجام وظایف تبلیغی و توده‌ای خود و نیز به‌منظور رعایت پنهانکاری، شکل و مضمون روابط گروه چگونه باشد؟ منظور از شکل روابط مواعد قرارها و اجلاسهاست. مضمون روابط نیز به امر هدایت، آموزش و نظارت از طرف کمیته گروه بر کل گروه، حوزه‌ها، اعضای گروه و رفقای اطراف گروه مربوط می‌شود. برای ایجاد انتشارات و سایر امکانات مورد نیاز فعالیت گروه مشکلات مالی را چگونه برطرف کنیم و وسائل لازم را چگونه می‌توان از بازار تهیه کرد تا پنهانکاری رعایت شود؟ حفظ و تحکیم رابطه با "مرکز ارتباطات سازمان" را چگونه عملی کنیم، چه گزارشات می‌بفرستیم و از چه امکاناتی استفاده کنیم تا ضمن فعالیت رابطه، تلاش مزدوران خمینی راه نیز خنثی سازیم؟

داشتن پاسخ برای سوالات فوق شرط لازم برای آغاز فعالیت گروهی است. بنابراین ما با توجه به موارد بالا، اولاً دیدگاه‌های اصلی راجع به سوالات بالا را در اینجا طرح می‌کنیم، ثانیاً بعد از پاسخ به سوالات، توضیحی در مورد نحوه بکارگیری عملی آنها می‌آوریم.

چه باید کرد؟ چگونه؟

۱- تبلیغ سیاسی و افشاگریهای همه‌جانبه در چارچوب برنامه سازمان، عمده‌ترین روش ما برای سازمانگری طبقه کارگر و هژمونی آن در جنبش خلق، در جهت رشد آگاهی و تشکل طبقه کارگر و نیز در راه نفوذ جنبش کمونیستی در جنبش طبقه کارگر می‌باشد. تداوم این روش فعالیت، که عبارتست از توضیح اجرائی از برنامه سازمان برپایه وقایع و تجربیات ملموس توده‌ها، بررور درک روشنی از ماهیت گفتار و کردار طبقات، اقتضای گروهها و نهادهای سیاسی بخصوص دولت را به توده‌ها منتقل نموده و آگاهی آنها را رشد می‌دهد. بسته به حد رشد این آگاهی، آنها در حرکات خود استقلال بیشتری از نمایندگان طبقه‌ی بورژوازی یافته و هر چه فزونیتر نقش نمایندگان واقعی خود را می‌یابند. تبلیغات ما در صورتیکه به این روند خدمت کند، تبلیغاتی انقلابی و سازمانگر هژمونی طبقه کارگر خواهد بود. این تبلیغات سیاسی و افشاگریهای همه‌جانبه نفوذ سازمان را در میان توده‌ها و بخصوص طبقه کارگر، توسعه می‌دهد.

تبلیغات سیاسی و افشاگریهای پر دامنه به دو شکل یعنی شکل شفاهی و شکل کتبی عملی می‌شود. شکل شفاهی تبلیغ سیاسی و افشاگریهای پر دامنه امروز کاربرد محدودی یافته است. توجه کنیم که برخلاف گذشته امروزه دیگر گفتگو در صفهای خواربار یا در تاکسی و این نوع گذرگاهها در تبلیغ شفاهی موثر نمی‌دانیم. ما نیروی معینی در اختیار داریم. این نیروی معین و محدود که برای مبلغ انقلابی شده باید آموزش ببیند و وقت صرف کند، در میان گذرگاهها که تنها فرصت گفتگوهای اتفاقی فراهم می‌شود، نمی‌تواند منشا اثر زیادی گردد. شکل شفاهی تبلیغ در میان تشکلهای نسبتاً پایدار توده‌ای و در روابط طبیعی در محیط کار و زندگی مطلوب ماست. باید اشاره کنیم که ممکن است در میان اطرافیان خود چند نفر که افرادی پیشرو هستند در نظر گرفته و به کار تبلیغ سیاسی میان آنها بطور مستمر اقدام کنیم، این کار را بیشتر با هدف جلب و جذب آن چند پیشرو انجام می‌دهیم. این فعالیت بی‌تردید مثبت و ضروری است با این توضیحات مختصر

می‌توان نتیجه گرفت که امکان برای بهره‌گیری از شکل شفاهی تبلیغ انقلابی و سازمانگر فعلاً محدود شده‌است. بویژه اگر این عامل را نیز بر مجموعه بالا اضافه کنیم که ما در بسیاری از موقعیتهای مناسب برای تبلیغ، ناچاریم پنهانکاری کرده و افکار و اندیشه‌های روشنگر و آینده‌ساز کمونیستی خود را مخفی کنیم و مسائل را کلی‌تر و عمومی‌تر مطرح نماییم.

عملی‌ترین شکل تبلیغ در شرایط کنونی شکل کتبی و توزیع نوشتجات است. هر سند یا مدرک توزیع شده می‌تواند دست بدست بچرخد، بازتکثیر شود، مورد گفتگو قرارگیرد و دایره تاثیرات خود را توسعه دهد. کل این مدارک در شرایط کنونی عبارتند از: "فدائی" ارگان مرکزی سازمان، "پیک فدائی"، "شعارنویسی بر معابر و اعلامیه یا تراکت، برای سازمان و برای هر واحد هنگام تصمیم‌گیری در هر امری، همزمان با طرح جوانب اصولی آن و تشخیص شکل حرکت در انطباق با شرایط عمومی، امکانپذیر بودن و پرتاثیر بودن آن تصمیم در چارچوب امکانات واقعی سازمان و واحد نیز باید طرح و بررسی شود. این قاعده عمومی در مساله مورد بحث ما یعنی تبلیغ سیاسی و افشاگریهای همه‌جانبه و مشخصاً در مورد اشکال کتبی آن نیز صادق است. از لحاظ اصولی و در انطباق با شرایط مبارزه در جامعه ما، به شکل کتبی تبلیغ بعنوان شکل عمده رسیدیم. این شکل فعالیت بوسیله ابزارهای فوق یعنی "فدائی"، "پیک فدائی"، "شعارنویسی بر معابر و توزیع اعلامیه یا تراکت عملی است. آیا هر واحد سازمان باید همه‌ی این ابزارها را بکارگیرد؟ امکاناتش را داریم که دست به این کار بزنیم در عین حال پنهانکاری را که خصمیت بارز هر فعالیت ما باید باشد رعایت کنیم؟ ارزیابی ما از امکانات سازمان و واحدها در پاسخ به این سوال نقش کلیدی دارد.

امر بازسازی تشکیلات داخل سازمان در صورتی موفق خواهد بود که ارگان مرکزی سازمان در داخل بدست مبارزین برسد. حتی در صورت ایجاد مرکز فرستنده رادیویی بازهم ارگان نقش مهم خود را در امر بازسازی حفظ خواهد کرد. از این نقطه نظر عالی‌ترین وظیفه‌ای که سازمان در مقابل خود قرارداده است، انتشار ارگان "فدائی" در داخل است. البته از ابزارهای دیگر تبلیغ کتبی در شرایط کنونی نیز می‌توانیم استفاده کنیم تا جائی که به انجام عالی‌ترین وظیفه‌مان صدمه‌ای نزند. کی صدمه نخواهد زد: الف - وقتی که واحدی آنقدر "شروتمند" باشد که بتواند بخوبی ارگان مرکزی را چاپ کند و پخش کند و در عین حال پنهانکاری را نیز کامل رعایت کند، بازهم به ظرفیت‌های جدیدی داشته باشد تا به کارهای دیگر مثلاً چاپ و توزیع "پیک فدائی"، "شعارنویسی و یا پخش تراکت و اعلامیه نیز بپردازد. ب- وقتی که واحدی آنقدر "فقیر" باشد که نتواند فعلاً به چاپ ارگان فدائی بپردازد، آن واحد به یکی از ابزارهای دیگر تبلیغ کتبی مطابق امکاناتش موقتاً می‌پردازد و در عین حال به تدارک امکانات برای انجام عالیترین وظیفه کنونی دست می‌زند.

بالاخره باید یادآوری کنیم که تکثیر و توزیع نشریات یکی از پنهانی‌ترین کارهاست. مرکز تکثیر یا انتشارات باید هم از نظر مالی و هم قادر گاملاً تأمین باشد. تجربه فدیلسی این رفقا باید خوب و دائم مورد کنترل قرارگیرد که چگونه در تدارک کار تا سرانجام آن هوشیارانه وارد عمل می‌شوند و هر لحظه آمادگی رویارویی با وقایع غیرمترقبه را دارند. از سوی دیگر توزیع اسناد که توسط اعضای واحد صورت می‌گیرد باید مخفیانه و گاملاً هدفمند و موثر صورت گیرد. اثر ارگان "فدائی" را با هزار مراتب تکثیر کرده‌ایم، باید گاملاً حساب‌شده بدست طالبین آن برسانیم. البته توده‌ی کارگر شاید اکنون طالب آن نباشد و از آن فعلاً استفاده چندانی نکند، در عوض کارگری پیشرو، عضو یا هواداری از جنبش کمونیستی و دیگر عناصر آگاه‌ترین استفاده را از آن خواهند کرد. برعکس "پیک فدائی" یا تراکت و اعلامیه‌ای از سازمان را بیشتر توده‌ها می‌توانند بخوانند، پس در توزیع هدفمندی آن را باید هر واحد حساب کند و از اتلاف حتی یک اعلامیه جلوگیری کند. مگر در توزیع‌های وسیع نظیر شعارنویسی یا پخش یا بادکنک و... که جای کافی را برای "سوخته" شدن مقداری از اسناد می‌گذاریم. باید کمیته واحد چگونگی توزیع هدفمند (یعنی برای چه کسانی توزیع می‌کنیم، بدون اینکه اطلاعات رددار از آنها دست‌بست شود) و توزیع پنهانی (یعنی چگونه حمل می‌کنیم و چگونه مخفیانه بدست مخاطبین خود می‌رسانیم) را مداوماً هدایت و نظارت کند. تجارب مثبت و منفی را جمع‌بندی و رواج دهد.

درباره تبلیغ سیاسی جوانب بیشتری از مساله در مقالات زیر ارگان "فدائی" توضیح داده شده است:

الف- "تبلیغات انقلابی را گسترش دهیم"، مندرج در "فدائی" شماره ۱۴

ب- "نگاتی پیرامون تبلیغ در کارخانه"، مندرج در "فدائی" شماره ۲۴

ج- "توزیع موثرتر، تبلیغ موفق‌تر"، مندرج در "فدائی" شماره ۲۶

۲- سازمان ضمن اینکه به تبلیغ سیاسی و افشاگریهای همه‌جانبه دست می‌زند

گفتیم کمیته باید بررقای رابط خود با محیطهای توده‌ای و با خانواده‌های زندانیان سیاسی رهنمود مشخص بدهد. اکنون می‌خواهیم یادآوری کنیم در این عرصه نیز هر رهنمودی باید با طرح نحوه عمل مخفیانه کامل شود.

در محیط کار می‌توان به بهترین وجهی فعالیت کرد و صدمه‌ای ندید در صورتیکه نظرات سیاسی و پیوند تشکیلاتی خود را بروز نداد. نایبستی بدون حساسیت نسبت به افراد ناشناخته یا مشکوک فعالیت خود را برای سازماندهی حرکتی در محیط کار بروز داد. نایبستی اقدامات ما سبب شود که انگشت‌نما بشویم و یا برعکس حالت رموزی بیابیم باید آگاهانه سراغ افرادی که مناسب و مطمئن هستند برویم و همراهی و همگامی خود را با آنها تأمین کنیم. در ارتباط با خانواده‌های رفقای دربند نیز باید بیشتر بر مناسبات عادی و فاسیلی و آشنائی‌های قدیمی تکیه کرد و رفت و آمدها نباید حالت تشکیلاتی منظم بخود گیرد. روال درست روابط ما با محیطهای توده‌ای در صورتی تأمین خواهد شد که رفقای مسؤل و در نهایت کمیته این عرصه را هر چند وقت یکبار کنترل و بررسی کند و نکات ضعف و قوت را یادآوری نماید.

۳- حفظ ادامه‌گاری واحد و وظایف ما در مقابل با پلیس رژیم خمینی عرصه دیگری از فعالیت انقلابی هر واحد است. پنهانکاری یک مقوله عام تشکیلاتی است که تاثیر خود را بر تمام عرصه‌های فعالیت می‌گذارد. همانطوریکه تا کنون اشاره داشته‌ایم و در پائین در توضیحات راجع به ساختار نیز خاطرنشان خواهد شد، فعالیت انقلابی پنهانکارانه روش مخصوص خود را در تبلیغ سیاسی، در کار سازمانگانه توده‌ای، در عضوگیری، در حیات حزبی، و... به جامی‌گذارد. این سیستم تشکیلاتی پنهانکارانه در واقع اقدامات پیشگیرانه، باید همواره هشیاری را حفظ نمود تا اگر بنا بهر دلیلی مورد ردگیری واقع شدیم، خطر را تشخیص دهیم و در کورکردن آن قاطعانه عمل کنیم. تنها برخوردار بودن ما از این مجموعه، یعنی هم سیستم تشکیلاتی پنهانکارانه و هم تجربه کافی برای تشخیص خطر و قاطعیت انقلابی در مقابل با خطر است که سازمان ما را در مقابل با پلیس رژیم خمینی توانا و دستگاه عریض و طویل مزدوران خمینی را بی‌خاصیت می‌سازد. در اینجا به سه تاکتیک مهم پلیس خمینی اشاره و نکاتی را یادآوری می‌کنیم. هر واحد و طبعاً اعضای هر واحد پایه‌ای باید دائماً نسبت به تاکتیک نفوذ، تاکتیک تعقیب و مراقبت و تاکتیک ردگیری از طریق محافل و اماکن آلوده و لورفته هوشیار بوده و درصدد کشف و خنثی‌کردن آنها باشد.

الف- نفوذی یک کارگر پیشرو قلابی یا یک عضو یا هوادار قلابی است که "لباس" انقلابی به تن می‌کند که بتواند روابط مخفی یک واحد و اسرار سازمانی را به‌رور بدست آورد و به اربابان خود بدهد. شرایط موجود به عنصر نفوذی اجازه می‌دهد تا به هیئت یک انقلابی که یا رابطه‌اش قطع است و طالب رابطه است یا رابطه دارد و می‌تواند به طالبین رابطه کمک کند، وارد مناسبات شود و آغاز به فعالیت نماید. بعید نیست که در میان زندانیان آزادشده که اکثر رفقای مبارز و مقاوم ما هستند، عناصری را پلیس یافته باشد که به خدمت اهداف شوم خود درآورده است. برای مقابله با نفوذ لازمست که قاطعانه از بروز تمایل خود به فعالیت انقلابی نزد کسانی که مدت‌هاست از آنها بی‌خبریم خودداری کنیم؛ قاطعانه سهل‌انگاری نسبت به رفقای را که روابطشان قطع است کنار بگذاریم (اگر از گمانهای موثقی از سلامت آنها اطمینان نداریم)، قاطعانه از جذب و تماس با فردی که از سلامت او مطمئن نیستیم خودداری کنیم. طبیعتاً در این میان از سرعت بعضی تماسهای ما کاسته خواهد شد، ولی نتیجه کار ما، یعنی حفظ ادامه‌گاری واحد بسیار پربهارتر از این کاهش سرعت است. کمی دیرتر، با دقت در بررسی کسی که قصد تماس با او را داریم می‌توانیم راجع به صلاحیت او فاکت‌های مثبت یا منفی لازم را بدست آوریم.

ب- مقابله با تعقیب و مراقبت پلیس: ما نمی‌دانیم دقیقاً کی و به چه علتی لو می‌رویم. اگر اینرا می‌دانستیم از همان لحظه خبردار شدن واکنش لازم را نشان می‌دادیم تا رد را کور کنیم. پس باید دائماً بخصوص هنگام اجرای قرارها با رفقای دیگر واحد بخوبی خود را چک کنیم. قبل از هر قرار باید هر رفیق مسؤلانه خود را با حوصله و بطور دقیق چک کند تا اگر رددار است رفیق دیگر را نیز درخطر قرارنهد. بعد از قرار و جداسدن از همدیگر نیز باید خود را چک کرد. این روش دائم بما امکان می‌دهد که همواره از خود ارزیابی داشته باشیم و درصورت مشاهده نشانه‌های تعقیب بتوانیم تشخیص دهیم که ردگیری از کی و از کجا آغاز شده، تا درستترین واکنش را نشان دهیم. بعضی قرارها هستند که ضعف در اجرای ضدتعقیب و مراقبت در آنها باید بشدت بیشتر مورد انتقاد قرارگیرد. ازجمله بعد از کار پخش اعلامیه و بعد از مراجعه به محلی که بسته‌های واحد به آن آدرس از خارج ارسال می‌شوند.

ج- محافل و اماکن آلوده و لورفته را باید قاطعانه رها کرد. رفقای که فعالیت انقلابی آنها طی سالیهای اخیر لورفته و از طرف پلیس تحت تعقیب هستند و

به سازمانگری مبارزه‌ی توده‌ای - چه مبارزه اقتصادی و چه مبارزه سیاسی جاری آنها - نیز اقدام میکند. رفقای ما در میان کارگران یا زحمتکشان با همراهی آنها در مبارزاتشان از آنها می‌آموزند و می‌توانند به آنها بیاموزانند و اعتماد آنها را جلب کنند. اگر تبلیغ سیاسی و افشاگریهای همه‌جانبه سبب گسترش نفوذ سازمان میان کارگران و زحمتکشان می‌شود، کار سازمانگانه توده‌ای سبب تحکیم نفوذ خواهد بود. چگونه کارگر پیشروی که با مطالعه آثار و نشریات سازمان، ذهنش روشن شده است، در مبارزات جاری رفیق فدائی را که به او کمک کرده و راهنمایی خوبی را به او کرده است می‌باید و رابطه‌اش را از طریق این رفیق با سازمان محکتر میکند.

سازمان که با تبلیغات خود نفوذبیشتری را میان توده‌های کارگر یافته است با عضوگیری پیشرو مورد اعتماد توده‌های فلان مجتمع رابطه خود را با آن توده کارگر محکم می‌کند. تعمیم این روند یعنی پیوند ارگانیک بین جنبش کونیستی و جنبش کارگری و این آن چیزی است که ما طالب آن هستیم. تبلیغات سیاسی به تنهایی نمی‌تواند این پیوند ارگانیک را بسازد و باید ما درحالیکه به آن تبلیغات می‌پردازیم، کار سازمانگانه توده‌ای را نیز درمیان کارگران و سایر زحمتکشان انجام دهیم. از سوی دیگر باید توضیح دهیم که موثرترین کارگرانی که قادرند به رابطه ارگانیک سازمان و جنبش کارگری کمک کنند، آنهاست هستند که جریان طولانی مبارزه جاری اقتصادی و سیاسی کارگران بیرون آمده و درواقع رهبران بخش‌هایی از کارگران هستند.

در اینجا این سوال مطرح می‌شود که اگر عالیترین وظیفه سازمان انتشار ارگان در داخل است و اگر همانطور که پلنوم هفتم تصریح کرده است تبلیغات سیاسی امروز وظیفه عمده سازمان است، چرا می‌توانیم و باید به این وظیفه یعنی سازمانگری توده‌ای بپردازیم و حد آن تا کجاست؟ واقعیتی است که سازمان حتی اگر بخواهد نیز نمی‌تواند بطور مستقیم در بسیاری از جنبش‌های کارگری و توده‌ای که در اینجا و آنجا بروز می‌کند شرکت نماید. نمی‌تواند چون در حال بازسازی نیروهای خود است، نیروهای بسیاری که اگر سازماندهی شده بودند و هدایت می‌شدند چه بسا تاثیر سازمان را در جنبش‌های جاری بیشتر می‌نموده؛ این جنبش‌ها کامیابتر می‌شدند و هم سازمان بیشتر می‌رفت. بدلیل ضرورت بازسازی و نیز بدلیل محدودیت‌های موجود سازمان، ما نیروی عمده خود را صرف انتشار ارگان و سایر تبلیغات می‌کنیم. ولی واحدی که با کارخانه یا مجتمع‌هایی رابطه دارد، می‌تواند ضمن پرداختن به عمده‌ترین کار سازمان یعنی تبلیغ سیاسی، به این عرصه از کار نیز بپردازد.

رفقای درگزارش خود نوشته‌اند که با خانواده‌هایی از رفقای دربند رابطه دارند. هم چنین آنها به سازماندهی تعدادی از کارگران هوادار سازمان که در دو مجتمع مشغول کار هستند درمیان نیروهای مرتبط با خود اشاره داشته‌اند. واحد این رفقا می‌تواند در این دو عرصه ضمن کار تبلیغ سیاسی به فعالیتهای سازمانگانه توده‌ای که با آنها رابطه دارد (یعنی توده‌های کارگران دو مجتمع و خانواده زندانیان سیاسی) نیز بپردازد. واحد رابطه با محیط را در حال رابطه او با محیط کارگران و خانواده‌های زندانیان سیاسی برای ارتقا مبارزه‌ای که در جریان است چه باید بکند؟ بعضی اوقات رفقای مسؤل بدلیل بی‌توجهی و کم‌تجربگی، رهنمودهایی کلی نظیر اینکه "تبلیغ بکنید" "عضوگیری بکنید"، "اعتمادی سازماندهی بکنید" و... را به رفقای رابط خود در محیطهای توده‌ای می‌دهد. درحالیکه باید رهنمود مشخص و معین به رفقای تحت مسؤلیت خود داد. در چنین صورتی رفقای رابط ما با محیطهای توده‌ای (در مورد مثال ما جمعهای کارگری و خانواده‌های زندانیان سیاسی) احساس خواهند کرد که واقعا راهی جلوی پای آنها گذاشته می‌شود. کمیته واحد پایه برای اینکه بتواند رهنمودهای عملی برای مبارزه توده‌ای بدهد هم به تجربه نیاز دارد و هم به اطلاعات. کار مستمر کمیته واحد پایه، اگر برای خود وظیفه‌ی دادن رهنمود مشخص برای جنبش توده‌ای را بشناسد، به‌رور نتیجه خواهد گرفت. ما در مقالاتی در ارگانهای "فدائی" منجمله: "نگاتی پیرامون سازماندهی مبارزه کارگران" (فدائی، شماره ۳۲) در این باره بیشتر صحبت کرده‌ایم. کار ما در ارتباط با خانواده‌های زندانیان سیاسی بمنظور تلاش در سازماندهی مبارزات آنهاست (که خود بخش بسیار مهمی از مبارزه برای آزادی سیاسی است) مضاف بر این ارتباط و تلاش در سازماندهی مبارزه خانواده‌های زندانیان سیاسی، امکاناتی را فراهم می‌کند که به مساله بسیار مهم هماهنگی مبارزه در داخل زندان با مبارزه جاری در جامعه کمک می‌نماید. مساله‌ای که واحدها در کار خود میان خانواده‌های زندانیان سیاسی باید مورد توجه قراردهند؛ حساسیت مضاعف امنیتی این کار است. رفقای مسؤل، بخصوص اعضا کمیته رهبری واحد باید عادت کنند در مورد هر اقدامی که می‌خواهند انجام دهند، حتی اگر برقراری رابطه‌ای کاملاً عادی با خانواده‌های رفقای دربند باشد، از خود بپرسند "چه تمهیدات امنیتی باید برای این اقدام بکنیم؟"



ناچاراً محل کار و زندگی سابق خود را رها کرده‌اند، نایبستی نسبت به این تصمیم خود ناستواری نشان دهند و بسراغ این امکان بازگردند. تماس تلفنی این رفقا با اماکن لورفته و با بستگان نزدیک خود می‌تواند مورد کنترل قرار گیرد. نایبستی از طریق این تلفن‌ها اطلاعات رددرار رد و بدل کرد. بالاخره چنانچه در فعالیت جاری خود با ردگیری مجدد امکانات خود مثلاً محل زندگی‌تان روبرو شدید، قاطعانه و بدون دستپاچگی از امکان خود صرف‌نظر کنید.

ما در پائین توضیح خواهیم داد که انتظار نداریم هر رفیق هوادار و بویژه افراد تازه علاقمند شده به جنبش، ظرفیت عمل مطابق آنچه گفتیم داشته باشد. ما این کیفیت مقابله ضدپلیسی را برای رفقای عضو سازمان که باید انقلابی حرفه‌ای باشند قائلیم. مطالب زیر در این زمینه بشما کمک بیشتری می‌کنند:

- تاکتیک‌های پلیس سیاسی را بشناسیم و خنثی کنیم؛ مندرج در "فدائی" شماره ۱۸

- "برای مقابله با تاکتیک نفوذ پلیس"، مندرج در "فدائی" شماره ۲۴

- "تجربه‌ای از خنثی کردن تعقیب و مراقبت"، مندرج در "فدائی" شماره ۲۵

- "درباره تاکتیک‌های پلیس سیاسی"، مندرج در "فدائی" شماره ۳۲

۴- ساختار واحد چگونه باید باشد؟ رئوس اصلی گارهایی را که واحد باید انجام بدهد شردیم. حال باید روشن کنیم که کی می‌تواند آنها را انجام دهد. پیداست که اگر کار فوق را برعهده انجام جمعی بگذاریم که نمی‌تواند آنرا انجام دهد، تناقض پیش می‌آید و به صدماتی می‌انجامد. کمیت و کیفیت افراد گروه و مناسبات گروه باید بنحوی باشد که با وظایف هم‌آهنگ باشند. معمولاً هر واحد با افراد متعددی که بین آنها هواداران سازمان نیز هستند رابطه دارد. آیا هر رفیق هواداری می‌تواند عضو واحد باشد؟ آیا تعداد واحد می‌تواند نامحدود باشد؟ جواب این دو سوال منفی است. چرا؟ درحالت اول اگر رفیق هواداری آرمودگی لازم برای انجام وظایف برشمرده بالا مثلاً مقابله با تاکتیک‌های پلیس سیاسی را نداشته باشد اجرای ضوابط مربوطه بخوبی صورت نگرفته و قدرت دفاع واحد کاهش می‌یابد. درمورد دوم باید گفت هر چه تعداد افراد زیادتر باشد حجم مناسبات و قرارها از لحاظ کمی بالاتر و ناگزیر کیفیت آنها تنزل می‌کند و این نیز نمی‌تواند مانع انجام وظایف فوق نشود. بنابراین باید به کمیت و کیفیت افراد گروه و مناسبات گروه یعنی ساختار واحد جوایی هماهنگ با وظایف فراروی واحد را داد.

افراد سازنده واحد باید اعضای سازمان (یا اعضای آزمایشی) باشند. عضو کسی است که اعتماد کامل به او داشته باشیم و پذیرش برنامه و اساسنامه از طرف او برای ما مسلم باشد. پذیرش برنامه و اساسنامه سازمان یعنی آمادگی و توانائی او برای انجام فداکارانه و قاطعانه وظایفی که گفتیم در مقابل واحد است و منجمله توانائی او برای ما مسلم باشد. پذیرش برنامه و اساسنامه سازمان یعنی آمادگی و توانائی هر فرد را برای تأیید عضویت سنجیده باشیم. باید توجه کنیم که ممکن است میان هوادارانی که هنوز رسماً عضویت آنها شناخته نشده، رفقای بسیاری یافت که صلاحیتهای لازم و کافی را کسب کرده باشند و برعکس، برخی عناصر در میان اعضای رسمی سازمان عدم آمادگی و یا نارسائی‌هایی از خود بروز دهند. منظور ما از طرح شرط عضو سازمان بودن اعضای تشکیل دهنده واحد، تأکید بر کیفیت لازم برای فعالیت واحد است و نایبستی دچار برخوردهای فرمالیستی شویم. باید بهترین توانائی‌ها را برای سخت‌ترین وظایف برگزید.

ترکیب افراد واحد از لحاظ کمی در چه حد باید باشد؟ حداکثر ۱۲ نفر می‌تواند باشد. حداکثر ۴ حوزه سه نفره شامل کمیته رهبری‌کننده واحد، انتشارات و بالاخره دوحوزه دیگر که کارهای سیاسی و تشکیلاتی خود را انجام می‌دهند. هر یک از اعضای کمیته مسئولیت هر یک از سه حوزه دیگر را می‌توانند در اختیار داشته باشند. اگر تعداد افراد واحد کمتر از ۱۲ نفر باشد، ممکن است در ابتدا ماحتی با سه عضو کمیته رهبری شروع کنیم و حوزه‌های تشکیلاتی و انتشاراتی را نتوانیم خارج از کمیته واحد تشکیل دهیم. اما اگر تعداد اعضای واحد بیشتر از ۱۲ نفر از اعضای سازمان باشند ساله را با تجزیه نیروها حل می‌کنیم و به جای یک واحد دو واحد جدا از هم و کاملاً مستقل تشکیل می‌دهیم.

درباره مسائل ساختار مقاله "و ساختار وظایف گروه‌های هوادار سازمان" در فدائی شماره ۱۲ جوانبی را توضیح داده است.

در ایجاد حوزه‌ها و تقسیم کار و تعیین مسئولیت هر یک از حوزه‌ها توسط کمیته واحد باید سعی کرد تا آنجا که ممکن است از رد و بدل کردن اطلاعات زائد بین اعضای کمیته جلوگیری شود، باید بر اصل هر کس باندازه‌ای که برای فعالیتش لازم دارد بداند، پافشاری کنیم. اما پرسیدنی است که چه عواملی می‌توانند باعث تناقض بین این اصل و کردار ما بشود. اگر این عوامل را از قبل بشناسیم می‌توانیم بر این تناقض بیشتر مسلط شویم و بروز آنرا جلوگیری کنیم. دو عامل مهم که ممکن

است سبب رواج اطلاعات زائد شود عبارتند از: الف- موقع تصمیم‌گیری راجع به سازماندهی رفقای عضو واحد اعضای کمیته بهمدیگر اطلاعاتی نظیر نام، محل کار، شغل، سابقه تشکیلاتی، زادگاه، بستگی فامیلی و... منتقل کنند. برای تصمیم‌گیری ممکن است بعضی از سوابق تشکیلاتی و اطلاع از آمادگی‌های رفیقی لازم شود. با این وجود، می‌توانیم بسیاری از اطلاعات مربوط به آن رفیق را رد و بدل نکنیم بدون اینکه به تصمیم ما صدمه‌ای بزنند. چه اشکال دارد که از بعضی مشخصات بهمدیگر اطلاع داشته باشیم؟ اشکالش اینست که هرگاه دو رفیق همزمان دستگیر شوند این اطلاعات مشکلات و فشار زیادی بر دوش آنها خواهد گذاشت. آنها اگر کمتر از افراد تحت مسئولیت همدیگر بدانند مقاومت و مبارزه‌اشان با جنایتکاران خمینی بسیار موفق و با اطمینان خاطر بیشتر پیش می‌رود. ب- عامل دیگر که سبب رواج اطلاعات زائد می‌شود اتخاذ تصمیمات غیردقیق در مورد سازماندهی رفقای عضو واحد و اصلاح مجدد تصمیم است. بعد از تغییر هر تصمیم کسان دیگر را بهم وصل می‌کنیم و اطلاعاتی که ناشی از تصمیم غیردقیق قبلی بوده است رد و بدل شده‌اند. برای جلوگیری از رد و بدل کردن اطلاعات زائد تا آنجائی که ممکن است سعی شود رفقای در ارتباط با هر رفیق عضو کمیته با او در ارتباط باشند در انتخاب توانائی‌ها برای سپردن وظیفه دقت زیادی کنید.

۵- سبک کار واحد پایه‌ای چگونه باید باشد؟ منظور از سبک کار واحد پایه‌ای مجموعه‌ی روشهایی برای فعالیتهای درونی واحد است که به آن امکان می‌دهد با اتخاذ تصمیمات درست و اجرای منضبط تصمیمات، وظایف بیرونی خود را انجام دهد. مثلاً درنظر بگیریم نشریه "پیک فدائی" را منتشر کنیم. از آغاز تصمیم تا انتهای آن که توزیع موثر است چه اقداماتی را باید متوالیا انجام دهیم؟ ناهماهنگی‌هایی ممکن است در کار پیش بیاید. هرچه تصمیم اولیه ما دقیق‌تر باشد از این ناهماهنگی‌ها کاسته می‌شود. فرض کنید یکی از حوزه‌ها تیم توزیع خود را آماده کرده است که امشب به توزیع دست بزنند. اما بدلیل اینکه انتشارات در آماده‌کردن نشریات دوزور تأخیر داشته است، حوزه نشریات را دریافت نکرده و تیم توزیع، برنامه پخش خود را ناچاراً معلق می‌کند. یا گاهی برعکس برای اینکه فعالیت توزیع حتماً انجام گیرد، حوزه قرارهای مجددی را برای دریافت "پیک فدائی" انجام می‌دهد و بدلیل تعدد قرارها از دقت عمل در انجام آنها کاسته می‌شود. تداوم ناهماهنگی انرژی واحد را بهدر می‌برد و بررور آنرا از شکل یک سازمان مستحکم و منضبط انقلابیون دور می‌کند. ما چگونه باید بتوانیم وظایف واحد را بخوبی انجام دهیم؟ چگونه می‌توانیم تصمیمات درست بگیریم؟ چگونه می‌توانیم آنها را با انضباط اجرا کنیم؟ بالاخره چگونه می‌توانیم به علل و عوامل کاستی‌هایی که داریم پی‌بیریم و بررور آنها را رفع کنیم؟ توجه دارید که همه‌ی اینها یعنی سبک کار فعالیتهای درونی واحد در شرایطی که مبارزه مخفیانه را پیش می‌بریم باید پاسخ دهیم.

بعضی از مهم‌ترین عناصر سبک کار واحد پایه‌ای بشرح زیر هستند:

الف- وظایف هر حوزه باید برای حوزه شمرده شده و برای آنها توضیح داده شود که حوزه با بدست آوردن چه شرایتی به کار کل واحد (که هدفهای معینی را دنبال می‌کند) یآوری می‌رساند. مثالی بزنیم: واحد پایه‌ای تصمیم دارد ۳۰۰ عدد تیراژ "پیک فدائی" داشته باشد و آنرا توزیع مخفیانه و موثر کند. یک سبک کار اینست که کمیته واحد تعدادی نشریه به حوزه بدهد و بگوید وظیفه شما تبلیغ است، آنها را بطور مخفیانه و موثر توزیع کنید سبک دیگر کار آنست که کمیته واحد از طریق مسئول حوزه به حوزه توضیح دهد که واحد تصمیم به انتشار "پیک فدائی" دارد. امکانات انتشار و چاپ را فراهم کرده است؛ و باید آنرا توزیع کرد. برای توزیع نیز بجای پخش آن در هر منزل یا مکانی، باید سعی کرد بدست عناصر فعال برسانیم. عناصر فعال نیز عبارتند از: پیشروان کارگران و هواداران نیروهای سیاسی و عناصر دموکرات. به آدرس این‌گونه عناصر باید "پیک فدائی" را پست کرد یا بطور مخفیانه در منزل آنها انداخت. تعدادی که حوزه مثلاً شماره ۱ باید پخش کند ۱۱۰ عدد است. آنرا سازماندهی کند تا فلان روز دیگر اولین سری "پیک فدائی" را به حوزه شماره ۱ می‌رسانیم. حوزه بر اساس این وظیفه به بحث می‌نشیند. سوالات و نظرات خود را مطرح می‌کند. وظیفه هر رفیق را تعیین می‌کند. اگر امکان توزیع بیشتر یا کمتر دارد اعلام می‌کند و دست به کار می‌شود تا خود را برای روز دریافت "پیک فدائی" آماده کند. ما سبک کار دوم را درست می‌دانیم. بنابراین وظایف هر حوزه باید بطور دقیق برای آن حوزه تشریح شود و به جای آنکه بگوئیم "تبلیغ کنید" یا "۱۱۰ نشریه را پخش کنید" باید کار را برای آنها بنحوی تشریح کنیم که گوئی خود می‌خواهیم آنرا انجام دهیم. بعد در جریان عمل دایمی این وظیفه مثلاً در حین پخش سری بعد و سری سوم "پیک فدائی"، کمیته واحد بنا به مسائل فراروی و مشکلات و موانع کار رهنمودهای جدید برای تشریح بیشتر وظیفه می‌دهد. این روش کار یعنی: اولاً توضیح وظیفه هر حوزه و اهدافی که باید به آن برسند و ثانیاً سیستم رهنمود درحین انجام کار

بمناسبت هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

پاییز دگماتیسیم، بهار مارکسیسم

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، بزرگترین چرخش تاریخ معاصر و انقلابی که گذار بشریت به جهانی بدون جنگ و سلاح و جهانی عاری از فقر و استثمار و بی‌عدالتی را آغاز نمود، در سالهای اخیر بهار نوینی از خلاقیت و زاینندگی را به ارمغان آورده است که جوهر آن در عبارت ساده ولی پرمعنا زیر از میخائیل گورباچف، دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی خلاصه می‌شود: "باید عمیقاً دریافت که سوسیالیسم بطور صاف و ساده نمی‌تواند بدون یک دموکراسی واقعی وجود داشته باشد."

جریان گسترش دموکراسی تمام جوانب حیات جامعه، یعنی جوانب اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی را دربرمیگیرد. ما تاکنون خوانندگان "فدائی" را در حدیکه صفحات نشریه اجازه می‌داده، در جریان جوانب مختلف این تحولات قرارداددهیم و بر ابعاد عمیق و اهمیت آنها برای کل جنبش کمونیستی تأکید ورزیده‌ایم. اینک بمناسبت هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر، به جنبه‌های دیگر از تحولات جاری در اتحاد شوروی، یعنی بازنگری در سیر تاریخی انقلاب اکتبر می‌پردازیم. از همان آغاز جریان "بازسازی و گسترش دموکراسی" مراجعه به تاریخ و برخورد با درک‌ها و سیاست‌های گذشته، همواره یکی از اجزای مباحث جاری در اتحاد شوروی بوده است، چرا که جریان بازسازی خود محصول مسائل انباشت شده در طول تاریخ گذشته و محصول برخورد انتقادی با این مسائل و راهگشایی برای حل آنهاست. بی‌دلیل نیست که اینک در مطبوعات اتحاد شوروی مباحث دهه‌های اول پس از انقلاب اکتبر، مانند آهنگ تحولات سوسیالیستی، سیاست اقتصادی نوین (نپ)، نظام مدیریت اقتصادی سوسیالیسم، نظام سیاسی آن و جایگاه دموکراسی در هر کدام از اینها مجدداً مطرح می‌شود و درک‌های رایج و اقدامات انجام‌شده، از سوئی با توجه به نظرات لنین و از سوی دیگر با توجه به تجاربی که در طول ۷۰ سال گذشته بدست آمده است، مورد ارزیابی دوباره قرار می‌گیرد.

برای اینکه هدف اساسی این نگاه مجدد به تاریخ را بهتر دریابیم مقدماً اشاره‌ای به مقاومت موجود در برابر آن مفید است، از آغاز تحولات جاری در اتحاد شوروی نیروهای محافظه‌کار که یا ضعفی در گذشته نمی‌بینند و یا حداکثر اصلاحاتی محدود و جداگانه - و نه آنگونه که رهبری حزب کمونیست شوروی می‌گوید: "بازسازی انقلابی تمام عرصه‌های حیات جامعه" - را کافی می‌دانند، با مراجعه به تاریخ گذشته نیز به اشکال گوناگون مخالفت کرده‌اند: "آیا ما با انتقاد صریح و تند از گذشته، احساسات و افکار عمومی را جریحه‌دار نمی‌کنیم؟"، "آیا ما با این کار حره‌های جدیدی در اختیار دشمنانمان قرار نمی‌دهیم؟"، "آیا درست است که لباس‌های چرکمان را پیش روی در و همسایه و دیگران بشوئیم؟"، "آیا انتقاد در حضور رهزنان توهین به طبقه‌ی کارگر نیست؟" و... در برابر این "استدلال‌های" سنتی محافظه‌کاران، مدافعان بازسازی و گسترش دموکراسی، دلائل بسیار محکم‌تری دارند: یوری آفاناسیف، رئیس جدید انستیتوی تاریخ مسکو خاطرنشان می‌کند که "گذشته نگذشته است، حال است و به آینده تبدیل خواهد شد." گئورگی شاه نظرف از قول لنین نقل می‌کند که صراحت و دموکراسی، شمشیری است که راسا زخم‌هایی را که خود باز می‌کند التیام می‌دهد. الکساندر بوین، روزنامه‌نگار شوروی در مقاله‌ای به نام "محفوظات خاطره"، به نقش برانگیختن و تجدید خاطرات گذشته در موفقیت پروسه‌ی بازسازی می‌پردازد:

"عامل دیگری - علاوه بر عوامل اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک - وجود دارد که باید آن را نیز بعنوان گنجینه‌ای در خدمت برانگیختن بازسازی به کار انداخت. این عامل همان خاطره است. برای اینکه جریان کمونیستی بازسازی به ثمر برسد، ما باید "بیادبیاوریم"، باید درک کنیم که بازسازی‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۵ چرا شکست خوردند...

"تحلیل رویدادهای دوران یادشده، بمعنای غرق شدن در گذشته نیست. چنین تحلیلی بطور کامل در چارچوب مشغله‌های ذهنی امروزی ما قرار دارد. بعضی صفحات تاریخ گذشته که ما دربارهاشان سکوت می‌کنیم، یا هم‌اکنون از ما انتقام می‌گیرند و یا همچنان تکرار می‌شوند...

"بنابراین، برای اینکه محافظه‌کاران را در اتخاذ موضعی معطوف به آینده کمک کرده باشیم، برای اینکه امید محافظه‌کاران برای احیای گذشته را از میان ببریم و برای اینکه خود بتوانیم هستی مطمئن‌تری در حال حاضر داشته باشیم، باید علاوه بر کارهای دیگر، خاطره را نیز به کار اندازیم. باید اعمال خود،

اشتباهات خود و علل آنها را بیاد بیاوریم."

الکساندر بوین، آنگاه دامنه‌ی وسیع این بازنگری به تاریخ - از انقلاب اکتبر تا کنون - و اهمیت آن برای جلب اعتماد توده‌ها و بسیج آنها برای موفقیت تحولات جاری را مورد تأکید قرار می‌دهد:

"... فضای اجتماعی مشحون از احترام به واقعیت‌های تاریخی همواره به تربیت شهروندان فعال کمک کرده است. گفته‌های فوق فقط به کنگره‌ی بیستم ح.ک.ا.ش. یا فقط به اصلاحات سال ۱۹۶۵ مربوط نمی‌شود، بلکه در مورد کل راهی که ما طی کرده‌ایم صادق است.

"اسال هفتادمین سالگرد اکتبر کبیر است. ما مطالب کتبی و شفاهی زیادی درباره انقلاب، تاریخ ساختمان سوسیالیسم و تاریخ حزب ارائه خواهیم داد. و اگر یکبار دیگر، به جای اینکه تاریخ واقعی را با تمام فراز و نشیب‌ها، با تمام قهرمانیها و تراژدی‌هایش، و همراه با طیف وسیع رهبران و پیشتازان آن تشریح کنیم، به محدود کردن وجدان‌ها متوسل شویم، اگر بنوعی پرده‌پوشی و بزرگ‌کاری دست‌بزنیم، آنگاه چگونه خواهیم توانست روی اعتماد مردم حساب کنیم؟

"بنابراین باید شجاعت داشته باشیم و رفتاری درپیش بگیریم که زمان حقیقت، یک‌لحظه‌ی موقتی و گذرا نباشد، بلکه به عامل جدائی‌ناپذیر زندگی ما، هم‌موقع فکر درباره‌ی گذشته و هم موقع تلاش برای درک روشن از زمان حاضر تبدیل شود."

۲

یکی از اجزای مهم بازنگری به تاریخ در اتحاد شوروی، پرداختن به رویدادهایی از تاریخ است که یا تا کنون جایی در کتاب‌های تاریخ نداشته و یا تصویری غیرواقعی و ناگامل و در مواردی حتی تحریف‌آمیز از آنها ارائه شده است. برخورد گذرا و مبهم به دوران استالین و ابعاد نقض قوانین سوسیالیسم در آن، ضعف‌های اشتراکی‌کردن کشاورزی و حذف نام و کار بعضی شخصیت‌های مهم تاریخی از آنجمله‌اند. این مساله که در اتحاد شوروی تحت عنوان ضرورت دستیابی به یک "تاریخ بدون صفحات سفید" معروف شده است، باوجود اهمیتش برای رشد شعور و آگاهی اجتماعی مردم، فقط بخشی از بازنگری به تاریخ گذشته را دربرمی‌گیرد. مساله‌ی مهم‌تر و اساسی‌تر، نقد متدولوژی غالب بر علم تاریخ بطور خاص و علوم اجتماعی بطور عام است. مساله‌ای که اینک مورد بحث و نقد قرار می‌گیرد اینست که در جریان دهه‌های پس از انقلاب اکتبر، در حزب کمونیست اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی بتدریج مفاهیم و قالبهای تئوریک و سیاسی معینی که در جریان انقلاب واقعیت‌ها را بدرستی منعکس میکردند، از شرایط مشخص‌شان جدا شدند و بصورت مفاهیم و قالبهایی که صرفنظر از شرایط مشخص تاریخی و ملی همیشه و همه جا صادقند درآمدند. همچنین بتدریج به جای متدولوژی بنیانگذاران مارکسیسم، که نقطه‌ی عزیمت تحلیل علمی را نه "پیش‌فرض‌های اختیاری" و یا "دگم‌ها"، بلکه "انسان‌های زنده و واقعی" و "شرایط مادی زندگی آنها" می‌داند، روشی شکل گرفت که بیشتر از یک رشته قالب‌ها و مفاهیم کلیشه‌ای حرکت می‌کرد و سعی در گنجاندن واقعیت زنده در این قالبها و مفاهیم داشت. با پیروی از این روش، بطور طبیعی چنین پنداشته می‌شود که تمام مسائل تئوری کمونیسم علمی و مسائل مهم استراتژی و تاکتیک انقلابی یکبار و برای همیشه حل شده و کاری که باقی‌مانده و باید انجام شود انطباق و کاربست این تئوری و سیاست در شرایط مشخص است، درحالی‌که شرایط جدید و متحول، مستلزم تحلیل‌های نوین تئوریک و سیاسی بوده است. این روش - بازمهم برخلاف روش بنیانگذاران مارکسیسم - در پیروان خود، این روحیه را دامن زده است که خود را صاحبان انحصاری و مطلق حقیقت بیندارند و در این تصور گمراه‌کننده غرق شوند که با بهره‌گیری از اصول عام و قالبهای کلی خود بطور اتوماتیک قادر خواهند بود هر شرایط نوین را بخوبی دریابند و درست‌ترین پاسخ‌ها را به مسائل مطروحه بدهند. در نتیجه‌ی تسلط چنین شیوه‌ی تفکری بود که برای مدتی طولانی، "بحث‌های جاندار و تفکر خلاق از تئوری و علوم اجتماعی رخت بریست، و به جای آن، ارزیابی‌ها و قضاوت‌های آمارانه به حقایق شک‌ناپذیری تبدیل شدند و کل کار تئوریک صرفاً به تفسیر این ارزیابی‌ها و قضاوت‌ها محدود گردید." اینک پس از طی چند دهه تجربه و به بهائی گران، روشن شده است که با درک‌های ساده شده از اصول عام کمونیسم علمی و با کلیشه‌های بعاریت‌گرفته از یک شرایط معین تاریخی، نمی‌توان به مسائل نوین و پیچیده‌ای که تکامل اجتماعی مطرح می‌کند پاسخ داد، بلکه این کار به تحلیل علمی مستقل از واقعیت نیاز دارد.

اهمیت عظیم بازنگری به تاریخ در اتحاد شوروی در آن است که به چنین اعماتی راه‌می‌برد و برای ریشه‌یابی مسائل انباشت‌شده می‌کوشد. از جمله در کنفرانس فعالین علوم اجتماعی که در اکتبر سال گذشته تشکیل شده وضع علوم اجتماعی و تاریخی اتحاد شوروی مورد بحث قرار گرفت. در این کنفرانس پس از اشاره به "شکاف موجود تئوری و الزامات زندگی" خاطرنشان شد که "روش موجود آموزش علوم اجتماعی تا حدود زیادی به دگماتیسیم و درک اسکولاستیک

بکند. در عین حال، او این امکان را ندارد که در جریان کار، با جوهر مباحث تئوریک و مفاهیم ساختن سوسیالیسم بروشنی آشنا شود و همچنین نمی‌تواند راه سوسیالیسم در اتحاد شوروی را باره ساختن سوسیالیسم در دیگر کشورها مقایسه کند. واقعا هم که این درخت زندگی نیست، بلکه چوب تلگرافی است که به آدمک تبدیل شده است!

"بهاری که در آوریل ۱۹۸۵ به جامعه‌ی ما آمده است، خود را در تمام عرصه‌های زندگی نشان می‌دهد. تاریخدانان نیز بیدار می‌شوند، ولی متأسفانه هنوز باکندی بسیار این کار را انجام می‌دهند! اما بنابه قوانین طبیعت، رسیدن بهار حتمی است. بنابراین، بهار ساختن سوسیالیسم هم چاره‌ای جز آغاز شدن ندارد."

آشنائی با بازنگری به تاریخ گذشته در اتحاد شوروی، استدلال علمی برخورد با تاریخ که اینک مورد تأکید قرار می‌گیرد و نقد برخوردهای دگماتیک کلیشه‌ای، برای جنبش کمونیستی ایران نیز بسیار مفید و آموزنده است. زیرا انحرافها و ضعف‌های یاد شده در جنبش ما هم وجود داشته‌اند و در جنبه‌ها و مواردی، حالت کاریگاتوری و سطحی آنها بسیار بیشتر و بارزتر بوده است. برای اینکه، در ایران علاوه بر آئین پرستی و دگماتیسم راست و چپ، انحراف دنباله‌روی نیز عمل می‌کند که باعث می‌شود نه تنها تکرار یک رشته دگمها و کلیشه‌ها جای تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه را بگیرد، بلکه در مواردی، کل شرایط داخلی را دور می‌زند و سیاست و پراتیک را تابع الزامات سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی می‌کند. این عامل، جدائی تئوری، سیاست و پراتیک از شرایط واقعی جامعه را دو چندان می‌سازد.

در زمینه‌ی برخوردهای دگماتیک و کلیشه‌ای نیز حزب توده پیشقراول انحراف بوده است. بازنویسی تاریخ رویدادهای معاصر کشور و تاریخ حزب بر اساس مصالح سیاست روز، یکی از شیوه‌های رایج حزب توده است. بعنوان نمونه، این حزب از رویدادهای تاریخی مانند نهضت ملی شدن صنعت نفت و جریاناتی که منجر به کودتای ۲۸ مرداد شد، از واقعه‌ی خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و اصلاحات ارضی دهه‌ی ۴۰، در مقاطع مختلف روایات و تفاسیر متفاوتی ارائه داده است. از جمله در سالهای پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، نسخه‌ای باب طبع و نرخ روز از این رویدادها داده شد. در حال حاضر نیز حزب توده، تحت عنوان "ارزیابی خط مشی حزب در سال‌های ۱۳۵۷-۶۱" دست‌اندر کار بازنویسی و آرایش تاریخ و مواضع و پراتیک خود در سال‌های یاد شده و وارد کردن "اصلاحات لازم" در اسناد مواضع قبلی خود است.

دیگر جنبه‌ی مهم از برخوردهای دگماتیک و کلیشه‌ای حزب توده، تلقی آن از صف‌بندی نیروهای جنبش کمونیستی و ترقیخواه است. حزب توده خود را بطور سنتی "حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر" می‌خواند. این تلقی، از تمام شرایط ایران و کل مواضع سیاسی و پراتیک حزب توده در سراسر تاریخ آن "مستقل" است و فقط بلطف "جایگاه رسمی" این جریان در جنبش جهانی کمونیستی و روابط موجود میان آن و حزب کمونیست اتحاد شوروی اعتبار می‌یابد. یعنی در این تلقی، هم میزان نفوذ حزب در طبقه‌ی کارگر و مردم ایران، هم حتی حضور یا عدم حضور آن در ایران، و هم مضمون انقلابی یا رفرمیستی دیدگاه‌ها و مواضع تئوریک سیاسی و پراتیک حزب در سراسر حیات آن، جملگی عواملی فرعی هستند و تغییری در تابلوی "حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر ایران" بوجود نمی‌آورند. مطابق این تلقی، حزب توده حتی با پذیرش اینکه سراسر تاریخش ملو از خطا بوده، "حزب طراز نوین"، "دارای خصلت و ماهیت پرولتری" و صاحب انحصاری و مطلق حقیقت باقی می‌ماند و دیگر جریانات فاقد خصلت "کمونیستی اصیل" و خصلت پرولتری و حامل درجات گوناگون از انحراف محسوب می‌شوند. به بیان دیگر، در این تلقی "ماهیت طبقاتی" و "خصلت انقلابی" حزب از جایی غیر از مبارزه‌ی طبقاتی و سیاسی در جامعه ما، یعنی از روابط بین‌المللی ناشی می‌شود و این چیز نیست که با وصل رابطه و شناسائی جایگاه در دهه‌ها قبل در پیگیری حزب ذمیده شده و تابرقراری این رابطه نافذ خواهد بود! چکیده‌ی نهائی این تفکر دگماتیک و بریده از واقعیت، اینست که اصولا در خارج از چارچوب حزب، "کمونیست واقعی" یا "کمونیست اصیل" نمی‌تواند وجود داشته باشد. حزب توده در شرایطی که فشار داخلی و خارجی زیادی نباشد این مساله را صریحا طرح می‌کند و هرگاه فشار زیاد و شرایط نامساعد باشد آن را در لفاظیه و با اشاره و کنایه اظهار می‌دارد. روی دیگر این تلقی، در رابطه با سایر جریانات جنبش کمونیستی، اینست که دیگران هر چه باشند "کمونیست واقعی"، "کمونیست اصیل" و "پرولتری نیستند و بسته به مصالح سیاست روز می‌توانند زیر یکی از کلیشه‌های خرده بورژوازی"، "دموکرات انقلابی دارای گرایش کمونیستی"، "گروه چپ‌گرایا چپ افراطی"، "تروتسکیست"، "گروه ضد حزبی"، "کمونیسم ستیز"، "شوروی ستیز"، یا حتی "عامل بورژوازی و

دامن می‌زند." همچنین مطرح گردید که "شاید عرصه‌ای که بیش از همه از جهان واقعی فاصله گرفته، علوم فلسفی باشد" ولی "در زمینه‌ی کمونیسم علمی هم اوضاع چندان بهتر نیست" کنفرانس درباره‌ی وضع تحقیقات تاریخی گفت:

"وضع تحقیقات تاریخی نگرانی‌های جدی برمی‌انگیزد. حذف شخصیت‌ها از بسیاری از رویدادهای تاریخی، بازنویسی دوره‌های صفحات تاریخ تاثیراتی منفی برجای می‌گذارد... نهادها و سازمان‌های مسئول این بخش، و مقدم بر همه انستیتوی مارکسیسم-لنینیسم، باید مسائل انباشته شده در این زمینه را بررسی کنند و برای آنها راه حل پیدا نمایند"

در این کنفرانس بر ضرورت احیای روش "کسب شناخت از طریق مطالعه تضادها"، ایجاد فضای شدیداً فعال فکری و تحقیقاتی از طریق دامن زدن به بحث‌های خلائی، "بکارگیری دیالوگ به جای مونولوگ"، "پرورش استعداد استدلال و عادت درگیر شدن در بحث‌های علمی" پافشاری شد. همچنین در این کنفرانس بود که درکنار طرح ضرورت انجام رفرم در آموزش عالی علاوه بر رفرم در آموزش عمومی که قبلاً تصویب شده بود خاطر نشان شد که رساله‌ها و کتاب‌های آموزشی موجود غالباً "خسته کننده، رسمی و صوری" هستند و قرار شد در زمینه‌های فلسفه، اقتصاد سیاسی و کمونیسم کتاب‌های جدیدی تدوین شود و در این رابطه سابقاتی برای انتخاب کتاب‌های هرچه زنده‌تر برقرار شود. بدنبال این کنفرانس، همچنین قرار شد متن آموزشی تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی که در زمان استالین نوشته شده، و متن کنونی تاریخ حزب که در دهه‌ی ۱۹۷۰ برشته‌ی تحریر درآمده، مورد نقد قرار گیرد و تاریخ جدیدی بدون "صفحات سفید" و بدون تضاد با حقایق تاریخی تدوین شود.

یوری آفاناسیف، رئیس جدید انستیتوی تاریخ مسکو، نیز اخیراً در شروع کار خود نطق افتتاحیه‌ای ایراد کرد که جهات عمده‌ی انتقاد به استدلال‌های رایج در علوم تاریخ اتحاد شوروی را دربرمی‌گیرد و بعضی از کلیشه‌های رایج را بطور مشخص مطرح می‌کند. خلاصه‌ای از این سخنرانی بقرار زیر است:

"علوم تاریخ ملی ما نسبتاً راکد است و در بسیاری زمینه‌ها از سطح جهانی عقب مانده است... در جریان ۱۵ تا ۲۰ سال گذشته، تکان و تحرکی که تصمیات حزب در سال‌های ۱۹۵۶-۶۱ ایجاد کرده بود بتدریج تحلیل رفت و بی‌رقت شد و ابعاد مطالعه‌ی انقلاب اکبر کاهش یافت."

"دلایل این وضع چیست؟ دلایل زیادند ولی من فقط به ذکر دو دلیل - یکی استدلال‌های دیگری اجتماعی - اکتفا می‌کنم... مطالعه‌ی مسائل استدلال‌های تاریخی می‌بایست ادامه می‌یافت و شدت پیدا می‌کرد، ولی بجای آن اینکار صاف و ساده بحال تعلیق درآمد. بزودی بوروکراتهای موجود در حوزه علوم، بار دیگر پدیدار شد. این چنین است که تاریخدانان در جریان مباحث مجبور شدند به اثبات این مساله بپردازند که تاریخ جهانی بسیار پیچیده‌تر و متنوع‌تر از آن چیزی است که معمولاً در کتابهای آموزشی تاریخی و فلسفی ما حتی در بعضی از کتابهای "علمی" ما براساس طرح بسیار ساده شده و خشک معروف به "پنج فرماسیون" پروسه‌ی تاریخی ارائه می‌شود، طرحی که ریشه در اثر استالین به نام "درباره‌ی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی" دارد. (اما) بوروکراتها ناتوان از پذیرش درهم شکسته شدن طرح‌های ساده و خشک (شاتیک) برآشفته می‌شوند و در نتیجه گاوش حقیقت متوقف می‌شود...

دلیل دوم این سیر قهقرائی، قالب‌بندی‌های کهنه‌ای است که از دهه‌ی ۳۰ به بعد بر تفکر محققان تسلط داشته است... دیگر جایی برای تضادهای اصولی، آنتاگونیسم ایدئولوژیک و برخورد و تقابل جدی نظرات باقی نمانده بود. اما فقط در ظاهر چنین بود، در حالی که در ورای ظواهر پروسه‌هایی جریان داشت که بعداً ما را مجبور کرد نتیجه‌ی تلخ و نگران کننده را بپذیریم که از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم شناخت خوبی نداریم.

"مهمترین خطای تئوریک (و پراتیک) ما شاید این بود که بعضی مواقع خصلت انقلابی راهی را که تصمیم به طی آن گرفته بودیم فراموش کردیم. ما پیشاپیش خود را متقاعد ساختیم که از وقتی که حرکتی دارای اهمیت در مقیاس تاریخ جهانی انجام داده‌ایم، نظام‌مان پی در پی ما را از دستاوردی به دستاورد دیگر، از یک مرحله‌ی موفقیت‌آمیز به مرحله‌ی بعدی، از خوب به خوبترین هدایت خواهد کرد...

"نظرات کلیشه‌ای درباره‌ی وضع موجود جامعه که تحت تاثیر خوش‌بینی بوروکراتیک افراطی در اذهان شکل گرفته است، بر روی مطالعات تاریخی ما نفوذ اعمال کرده و متأسفانه هنوز نفوذ اعمال می‌کند...

"آیا این وضع می‌تواند روحیه‌ی موشگافانه و جستجوگر یک جوان را بیدار کند و به او انرژی لازم را برای شناخت تاریخ که امروزه برای بازسازی همه جامعه‌ی ما ضرورت تام دارد بدهد؟ طبیعی است که نمی‌تواند. دانشجوی بیچاره که موحی از تعاریف استالینی، مانند "طیف منسوبم"، "انحراف منشیوکی"، "گروه ضد انقلابی"، "عوامل گولاکها" و غیره، سرش می‌یارد، باید قبل از هر چیز ظرفیت‌های فکری و معنویش را صرف یاد گرفتن و حفظ کردن این برچسب‌ها

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) نیز همین متدولوژی را در ابعاد وسیع بگامی گیرد. راه کارگر نیز هر چند که تلقی حزب توده از خود و دیگران را رد می کند، ولی با استدلال متفاوت به نتایج مشابهی می رسد، یعنی با خودبزرگ بینی و نقرنر کودگانه ای جنبش کمونیستی ایران را در وجود خود خلاصه می کند و تمام جریانات دیگر را با تقلید مکانیکی از بعضی برخوردهای لنین و عاریت گرفتن عباراتی از اسناد کمینترن جریاناتی بورژوا و خرده بورژوا، جریاناتی متعلق به "طیف سوسیالیست های خرده بورژوا"، "طیف خرده بورژوازی سوسیالیست نما" و یا "طیف پوپولیست های ضد امپریالیست" و خارج از جنبش کمونیستی می شمارد. سازمان راه کارگر این گرایش را که خود را تنها جریان کمونیستی ایران بداند، از آغاز موجودیتش داشته، ولی بسته به شرایط مورد بحث، یا آن را صریح و آشکار مطرح نموده و یا با بکارگیری روش های غیر مستقیم ولی شناخته شده ای چون دعوت جریانات دیگر به پذیرش "کمونیسم" (یعنی هر چیزی که راه کارگر بگوید!)، گذاشتن عنوان "کمونیست" در داخل قیومه، گفتن عباراتی نظیر اینکه "ما را با سرنوشت و مبارزه ی کمونیست ها چه کاری؟" و غیره، کمونیست بودن تمام جریانات دیگر را زیر سؤال برده است!

سازمان راه کارگر همچنین در مباحث تئوریک و تحلیل های سیاسی خود، بیشتر از آنکه وضعیت مشخص جامعه ای ایران را در نظر داشته باشد، به نقل مطالبی از آثار کلاسیک و تکرار بخش هایی از اسناد مصوبات کمینترن می پردازد. بارزترین مثال این امر، طرح راه کارگر برای "انطباق" تاکتیک کمینترن در مورد "جبهه ی واحد کارگری" بر شرایط ایران است که در این طرح - همانگونه که بارها گفته ایم - راه کارگر هم اصل مسأله ی جنبش را از کتاب های می گیرد، هم سؤالات مربوط به آن را از قول کتابها طرح می کند و هم از زبان کتابها به آنها پاسخ می دهد و مسأله ای که در کل این مباحث ناروشن می ماند همان مسأله ی اصلی، یعنی ارتباط این بحث ها با شرایط ایران است. بسیار مایه ی تاسف است که در شرایطی که در جنبش جهانی کمونیستی، تنزل دادن تحلیل مشخص از شرایط مشخص به تکرار یک رشته مفاهیم و قالب های دکماتیک مورد انتقاد قرار می گیرد، راه کارگر تازه بصرافت افتاده است که از قالب های حاضر و آماده و مفاهیم بسیار مجرد و ساده شده مانند "طبقه"، "پرولتاریا"، "شیوه ی تولید" و "روابط تولیدی" برای واقعیت های زنده جامعه، "مضمون مشخص" استخراج کند. راه کارگر مشتاق است که خود را تنها جریان "بلشویکی" و "لنینی" در جنبش کمونیستی ایران مطرح کند، ولی خود را بیهوده زیر این بار سنگین می آرزود، زیرا این مهم ترین مسأله را فراموش می کند که اگر بلشویکیا و لنینیست ها چنان ارج و قربی پیدا کرده اند که پس از گذشت ۷۰ سال نیز اتوریته دارند و احترام برمی انگیزند، قبل از همه دلیل آن است که خود را در چارچوب های آئین پرستانه و دکماتستی راست و "چیپی" که در آن موقع نیز وجود داشت محبوس نکردند، به تکامل مستقل تئوری براساس شرایط مشخص زمان خود پرداختند، همراه با دیگر جریانات سیاسی، برای تحلیل از وضع و مسائل جامعه اشان کار واقعا مستقل و پدانه ای انجام دادند، جامعه اشان را شناختند و برای مبارزه ی انقلابی، استراتژی و تاکتیک های مناسب تدوین نمودند. در حال حاضر نیز که حزب کمونیست اتحاد شوروی از احیای مجدد سن "لنینی" و "بلشویکی" سخن می گوید، این کار را نه از طریق چسبیدن به دکم های شکل گرفته در طی دهه های متدای، بلکه از طریق مبارزه با آنها و بازگشت به تحلیل مشخص از شرایط و تکامل خلاق تئوری انجام می دهد، امری که در عین حال نشان دهنده ی ظرفیت عظیم این حزب برای تغییر و تکامل است.

امپریالیسم" و گروه "شکوک"، "سیاساخته"، "ضد انقلابی" و غیره قرار گیرند. شایان توجه است که رهبری کنونی حزب توده، حتی در شرایط موجود که بدلیل بحران حاد درونی می کوشد برخوردهایش با دیگران "محترمانه" باشد، بنابه دیدگاه و تفکر ذاتی خود، همین برخورد را اینجا و آنجا بروز می دهد. در آخرین نمونه از این برخوردها، رهبری حزب توده بخشی از نیروهای جدا شده از حزب و از جمله کسانی را که تا چندی قبل در کنارش بودند و اگر در کنارش می ماندند حاضر بود با هزاران القاب دهن پرکن از مرده و زنده اشان تعریف و تجلیل کند، تنها بدلیل اینکه از آن جدا شده اند و با آن اختلاف دارند "گروه ضد حزبی"، "وازدگان سیاسی"، "خائنین به طبقه ی کارگر" و دستیاران "دشمن طبقاتی و رژیم" می خواند! حزب توده در برخورد با دیگر نیروهای سیاسی جامعه نیز از همین "منطق" پیروی می کند، یعنی در هر دوره با محور قرار دان نظر و سیاست خود بعنوان محک و معیار سنجش، نامهای گوناگون بر آنها می نهد و با تغییر شرایط آنها را تغییر می دهد.

نکته ی بسیار مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد اینست که این تلقی حزب توده از خود و از دیگر نیروهای سیاسی، بهیچوجه به عرصه ی "روش برخورد"، "تند خوئی" و یا حتی "برخورد ضد دموکراتیک" و "ماکیاولیستی" محدود نمی شود و صرفا با اینها قابل توضیح و درک نیست. این تلقی همچنین حکایت از غلبه ی یک باور کاذب ولی بسیار ریشه دار، حکایت از تسلط یک دکم بسیار متحجر و جاافتاده، یعنی "دکم حزب" در دیدگاه حزب توده دارد، "حزبی" که مستقل از شرایط مشخص و جامعه ی مورد ادعایش عمل می کند، ماهیت و خصلت خود را از جایی بجز مناسبات طبقاتی جامعه اش می گیرد و هر پراتیک و رفتاری که داشته باشد حامل و محک حقیقت محسوب می شود!

سرگذشت فاجعه آمیز سازمان اکثریت، نمونه ای دیگر از تاثیرات فلج کننده ی "دکم حزب" است. سازمان اکثریت پس از گرفتاری در چنگ این دکم و از دریچه ی پذیرش آن بود که نه تنها به این نتیجه رسید که حزب توده علیرغم تمام انحرافات و علیرغم تمام تاریخش، "حزب طراز نوین طبقه ی کارگر ایران" است، بلکه همچنین به نفی خصلت کمونیستی تمام جریانات دیگر کمونیستی رسید و شرمگینانه سازمان را "دموکرات انقلابی" خواند. این سازمان از زمان پذیرش دستگاه تفکر و استدلال حزب توده به بعد، تمام کلیشه های سنتی آن را تقلید کرده و از "شکوک"، "ضد انقلاب"، "ضد کمونیست" و "عامل خرابکار بورژوازی" و... خواندن دیگر جریانات جنبش کمونیستی و جنبش ترقیخواه ایران ابائی نداشته است. جریان غالب بر سازمان اکثریت، در حال حاضر نیز بر مبنای همان "دکم حزب"، حزب توده و خود را به ترتیب "حزب و سازمان طراز نوین طبقه ی کارگر ایران" می خواند و حتی پس از مشاهده ی مشی فاجعه آمیز پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، هر گونه مورد سؤال قرار دادن این احکام تو خالی را بادریدگی مثال زدنی مورد حمله قرار می دهد. همچنین بر مبنای همان دکم و همان متدولوژی متحجر است که این جریان، نیروی های معترض درون خود را که خواستار ریشه یابی تئوریک و سیاسی خط مشی وحدت با حزب توده و دنباله روی از رژیم اسلامی هستند، با عناوینی چون "سوسیال دموکرات" و "ترتوسکیست" می خواند و می کوشد با غرق کردن آنها در بحثهای اسکولاستیک درباره ی سائلی که ربطی به مبارزه ی جاری ندارند و در کنار آن، بکارگیری تمام روشهای سنتی و رسوای حزب توده در سرکوب و خنثی کردن گزایشات انتقادی، مبارزه ی آنها را بی ثمر و بی فرجام سازد.

باید اذعان کرد که برخورد دکماتیک و کلیشه ای به مسائل اجتماعی و سیاسی، متأسفانه به حاملان انحراف راست در جنبش کمونیستی محدود نمی شود. در میان دیگر جریانات نیز، این برخوردها بدرجات مختلف رایج است. بسیار از سازمان های چپ، گرچه تلقی حزب توده درباره ی خود و دیگران را شدیداً رد می کنند، ولی با تفاوت هایی حدوداً همان روش را منتها با محور قراردادن خود بگامی گیرند. مثلا جناح های مختلف سازمان چریک های فدائی خلق ایران (اقلیت) در جریان انشعاب های متعدد، ابائی از این نداشتند که انشعاب در سازمانشان را نتیجه ی توطئه ی "بورژوازی" و "امپریالیسم جهانی" بخوانند و یا مخالفین شان را که تنها چند روز قبل در کنارشان بودند، با القابی چون "عوامل بورژوازی"، "ضد انقلاب" و "ضد کمونیست" مورد حمله قرار دهند! هر کدام از جناح های این سازمان، همچنین خود را تنها جریان "انقلابی" و در عین حال "پرولتر" می شمارند و تمام جریانات جنبش کمونیستی و ترقی خواه ایران را با عاریت گرفتن عبارات و کلیشه های از آثار گذشته و حال جنبش کمونیستی، از لحاظ "طبقاتی" نماینده ی جناح های مختلف بورژوازی و یا "لایه های فوقانی و میانی و تحتانی خرده بورژوازی" و از لحاظ سیاسی جریاناتی "ضد انقلابی"، "سازشکار"، "ستون پنجم بورژوازی" و حداکثر "انقلابی خرده بورژوا" و طرفدار "سوسیالیسم کاذب" می خوانند، در حالیکه هیچ داده و دلیل عینی، نه برای اثبات "ماهیت پرولتری" و "خصلت انقلابی" خود و نه برای اثبات ادعایشان در مورد دیگران ارائه نمی دهند و کارشان به تکرار مکرر کلیشه های خسته کننده محدود می شود.

با فرارسیدن هفادمین سالگرد انقلاب اکثریت، نیروهای جنبش کمونیستی ایران هریک بنا به درک و روش خود آن را گرامی خواهند داشت و روی جنبه های از این رویداد تاریخی تکیه خواهند کرد. ضمن شناسایی این حق طبیعی و در کنار این تاکیدات، شایسته است کمونیست های ایران این مسأله ی کلی تر را هم مورد توجه جدی قرار دهند که برای انقلاب اکثریت و نیز هر انقلاب پیروزمند دیگری، انقلابیون آن کشور به کار مستقل و پر زحمت روی تئوری کمونیسم علمی، به کار مستقل و پدانه ای شناخت جامعه اشان و به کار مستقل برای تدوین استراتژی و تاکتیک های مبارزاتی پرداخته اند. در این زمینه، در میان نیروهای سیاسی ایران، جریان فدائی و بنیانگذاران آن، بویژه، رفیق بیژن جزنی تلاش هایی ارزنده را آغاز کردند که متأسفانه بفاصله ی کمی پس از شروع قطع شده و بیگانه تداوم نیافته است. باید از جمله با درس گیری از تحولات جاری در اتحاد شوروی و تعمق در نتایج عام تئوریک آن مبنی بر بیهودگی و نازائی درک ها و برخوردهای دکماتیک و کلیشه ای، دریافت که پیشرفت واقعی جنبش ما در پیگیری این کار است و به آن همت داشت.

آرمان اکثریت، آرمان کمونیسم، آرمان سازندگان خلاق و نوآوران شجاع است. بکوشیم با طرد دکم ها و تجهیز به متدولوژی علمی و با کار مستقل جامعه امان رابتر بشناسیم و مبارزان آگاه راه تغییر انقلابی آن باشیم.

بقیه از صفحه ۷

پس از دیگری نابود ساخته بدنبال آن قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار را به تصویب رسانیده بر اساس این قانون شوراهای دولتی جایگزین تشکلهای مستقل و دموکراتیک کارگری شد. براساس ماده ۱۵ قانون مزبور "وزارت کار موظف است در واحدهای که بیش از ۳۵ نفر شاغل دائم دارند به تشکیل شوراهای اسلامی کار اقدام نمایند" و براساس تبصره همین ماده، زمان تشکیل شوراها در واحدهای کلیدی کشور از جمله نفت، فولاد و غیره موکول به تشخیص شورای عالی کار شده است. یعنی این دولت است که تصمیم میگیرد کجا و در چه زمانی بر اساس مصالح وی شوراهای اسلامی ایجاد شود و کارگران در این زمینه هیچ کاره هستند.

اما دخالت دولت و کارفرمایان در امور شوراها تنها به مرحله تشکیل آن محدود نمیگردد بلکه به کلیه مراحل انتخابات و حتی انحلال آنها را نیز شامل میشود. براساس ماده یک قانون فوق برای ایجاد هماهنگی مورد نظر رژیم، مدیریت نیز در انتخاب نماینده شوراها دخالت داده شده است و بر اساس ماده دو این قانون همچون دوران فاشیسم که بر "وفاداری ملی" سندیکائی تأکید می شد در اینجا نیز "التزام عملی بر اسلام و ولایت فقیه و وفاداری به قانون اساسی جمهوری اسلامی" و عدم وابستگی به احزاب مخالف از جمله شروط صریح کاندیدها ذکر شدهاند. نکته جالبتر آنکه وابستگی رهبری شوراهای اسلامی به رژیم از حد سرسپردگی نیز فراتر رفته است بطوری که دبیر کل خانه کارگر که علاوه بالاترین مقام رهبری شورای اسلامی است از میان مشاوران نخست وزیر انتخاب شده است. و بالاخره بر اساس ماده ۲۲ قانون تشکیل شوراها دولت و مدیران نیز در تصمیمگیری بر سر انحلال شوراها دخالت داده شدهاند. در عوض شوراهای دولت ساخته از حق تغییر اساسنامه داخلی خود نیز محروم گردیدهاند (اساسنامه پیشنهادی - کار و کارگر ۶۱ اسفند ۶۵).

خصیلت ضدکارگری و عوامفریبانه شوراهای کارگری در اهداف و وظایفی که به آنها واگذار شده بیشتر آشکار میگردد. بر اساس این وظایف شوراهای دولتی عمدتاً باید برنامههای اقتصادی رژیم از قبیل افزایش تولید و سیاستهای ارتجاعی آنها در قالب فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی (با همکاری و هماهنگی انجمنهای اسلامی) در واحدهای تولیدی کشور به اجرا در آورده در ضمن برای خالی نبودن عریضه حفظ حقوق کارکنان و تلاش در جهت گسترش امکانات رفاهی آنها نیز به شوراهای دولتی واگذار شده است.

شوراهای اسلامی بدلیل ماهیت ارتجاعی آن، مقاصد رژیم از ایجاد و گسترش شوراهای چگونگی به وجود آمدن آنها و مضمون فعالیت و عملکردشان به سرعت در میان کارگران منزوی شدهاند. گردانندگان رژیم که پیشاپیش از منفور بودن رژیم و شوراهای وابسته به رژیم اطلاع دارند تلاششان بر اینست که تا آنجا که مقدور است به اسم کارگران و دور از چشم آنان برای پیشبرد سیاستهای ضدکارگری رژیم در کارخانهها تصمیمگیری کنند. نمایندگان شوراها در عمل توسط انجمن اسلامی، وزارت کار و مدیران تعیین می شوند. هر جا که علیرغم تمامی تهدیدات و تهیدات افراد مورد نظر رژیم بعنوان نماینده شورا

تعیین نشوند، باصطلاح "انتخابات" مکرراً باطل می شود. کارگران برای شرکت یا عدم شرکت در شوراهای فرمایشی، اختیار ندارند. همه کس از پیش عضو شورا محسوب می شود و حق عضویت مستقیماً توسط مدیریت از حقوق کارگران کسر می شود. در اینجا رژیم اسلامی بر تمامی رژیمهای ارتجاعی سبقت گرفته است.

مجمع عمومی تنها حلقه‌ای است که شوراها را مستقیماً رودر روی جمع کارگران و کارکنان واحد قرار می دهد. اینست که گردانندگان شوراها از تشکیل مجمع عمومی به انحاء گوناگون خودداری می کنند. در عوض سینارها و کنفرانسها و کنگره شوراها، به هزینه کارگران و دور از انظار آنان و بدون حضور نمایندگان مورد تأیید آنان، پشت سرهم دیگر برگزار می شوند و برای پیشبرد سیاستهای ارتجاعی رژیم، افزایش فشار بر کارگران و مقابله با ناراضیاتی عمیقی که در میان کارگران گسترش می یابد، چاره جویی می کنند.

محبوب دبیر کل خانه کارگر انزوای شوراهای اسلامی را چنین بیان می کند: "یکی دیگر از مسائل... مساله عدم آنگاه بسیاری از شوراها به کارکنان است... هنوز اغلب ما و شوراها استقبال مناسبی را از مجامع کارگری نداریم!!"

محبوب و مسئولین شورا از مجمع عمومی وحشت دارند. آنان چاره را در آن می بینند که به اتاق دربسته پناه ببرند و دور از انظار کارگران علیه منافع آنان توطئه کنند. مسائل واقعی کارگران - افزایش دستمزد، بیمه درمانی، تأمین اجتماعی و طبقه بندی شاغل، مسکن و تعاونی و... - را کنار بگذارند و برای افزایش تولید، افزایش شدت کار، اخراج کارگران و تعطیلی کارگاهها و اعزام اجباری کارگران به جبهه جنگ و... نقشه بکشند.

کارگران پیشرو باید فعالانه ماهیت ارتجاعی شوراهای اسلامی را برای توده کارگران افشاء کنند. باید از هر فرصتی برای درگیر ساختن کارگران در بحث حول مسائل کارخانه استفاده کرد. مسائلی را که شورا مطرح می کند، سیاست هائی که پیش می برد، و اینکه این مسائل و سیاست ها در خدمت تحقق کدام مقاصد طرح شدهاند را توضیح داد و نشان داد که فعالیت شورا در عمل در خدمت کیست.

افشاء ماهیت شورا یکبار برای همیشه نمیتواند صورت بگیرد، این امر جزئی از فعالیت روزمره کارگران پیشرو و بخش مهمی از فعالیت آنان را تشکیل میدهد.

کارگران باعتبار عملکردهای ضدکارگری شورای اسلامی از آن نفرت دارند و نسبت بدان بی تفاوتند. بیزاری کارگران از شورای اسلامی نه نقطه پایان بلکه نقطه آغازیست برای فعالیت کارگران پیشرو در رابطه با شورای اسلامی. نفرت و بی تفاوتی نمیتواند سیاستها و عملکردهای ضدکارگری و ارتجاعی شورای اسلامی را سد کنند. باید این نفرت و بیزاری دستاویز اتحاد و مبارزه کارگران قرارگیرد.

کارگران پیشرو باید با حرکت از این روحیه و قضاوت کارگران و با تکیه بر توده هرچه وسیعتری شوراهای اسلامی را مجبور سازند که مسائل کارگری را با دخالت و شرکت خود کارگران مورد بحث قرار دهند و نه در اطاقهای در بسته و در سینارهای و کنفرانسها و کنگره هائی که کارگران و نمایندگان

واقعی آنها بدان راه ندارند. مسائلی که شورا بنام "مسائل کارگری" طرح میکند در بخش عمده آن ربطی با مسائل واقعی کارگران ندارد. اما تنها با آنگاه به توده کارگران و دخالت آنهاست که میتوان مسائل واقعی را علیرغم مقاصد شورا از درون مباحثه بیرون کشید و خواسته های واقعی کارگران را فرمولبندی کرد در کار شورا گنجانید. بدیهی است که شورا ترجیح میدهد بدون حضور و مزاحمت کارگران مقاصد خود را بکسی نشاند و براحتی تن درخواهد داد که دخالت جمعی کارگران را بپذیرد.

اما برای اینکه کارگران پیشرو بتوانند ناراضیاتی عمیق کارگران و نفرت عمومی آنان از رژیم و شورای اسلامی وابسته بدان را پایه ای برای بسیج کارگران و مبارزه یکپارچه قرار دهند، باید پیش و بیش از هر چیز خود را متشکل کنند. نطفه چنین تشکلی فعالیت هسته ای مخفی از پیشروان کارگری در هر واحد تولید است. برای اینکه بی تفاوتی و ناراضیاتی را به دستاویز برای حرکت و مبارزه قرار دهیم لازمست که کارگران پیشرو اقدامات خود را بدقت تدارک کنند، با کار مستمر و همفکری جوانب گوناگون مسائل کارگران بررسی کنند. مساله ای را که بیش از هر چیز همدردی و پشتیبانی کارگران را برمیانگیزد معین کنند. با هماهنگی و سارست و تقسیم کار بین خود و جلب مشارکت دیگران با حرکت از مسائلی که بطور عادی کارگران مورد گفتگو قرار میدهند و با چنگ انداختن به مسائلی که شورا از زاویه منافع رژیم طرح میکند مساله را با کارگران هرچه وسیع تری مورد بحث قرار دهند. و بحث ها به نتیجه گیری مشخص و اقدام معین هدایت کنند. با آنگاه جمع کارگران شورا را مجبور سازند مجمع عمومی تشکیل دهد یا در جمع کارگران حضور یابد. هسته مخفی باید جوانب مختلف چنین اجتماعی را بدقت مورد بررسی قرار دهد و با هماهنگی کارگران ابتکار عمل را از دست شورا بیرون آورد. بدیهی است که بدون کار تدارک شده و افتخار کارگران هرچه بیشتری قبل از اجلاس، خود شرکت کارگران در چنین اجتماعاتی به تقویت شورای ارتجاعی کمک می کند.

نتیجه ای که از مجمع عمومی و هرگونه اجتمع کارگران در نهارخوری یا دیگر اماکن حاصل می آید در گرو کار قبلی و تدابیری است که از قبل توسط هسته مخفی اندیشیده شده است.

شوراهای اسلامی با همکاری گردانندگان رژیم اقدامات خود را با هماهنگی کامل در جلسات متعدد سینارها و کنفرانسها و کنگره ها طرح ریزی میکنند و در پیشبرد مقاصدشان بر امکانات وسیعی که به هزینه ملت و کارگران فراهم آمده و بر نیروی سرکوب مزدوران مسلح رژیم، بر سرنیزه و زندان، متکی هستند. کارگران سلاحی جز تشکل خود ندارند. حقانیت خواسته های آنان و نیرویی که یکپارچگی و تشکل شان پدید می آورد مبارزه آنانرا شکست ناپذیر میسازد. اگر متشکل شویم، پیروزی مان حتمی است!



تشکل های مخفی کارگری را سازمان دهیم

بقیه از صفحه آخر

پیرامون سازماندهی مبارزات پناهندگان

که ابعاد این حرکت در کشورهای مختلف، بسته به کثرت و میزان تمرکز یا پراکندگی پناهندگان، بسته به فعالیت نیروهای سیاسی و شرایط اجتماعی و سیاسی دولت مربوطه متفاوت بوده است. در فعالترین موارد، وضع بگونه‌ای است که حتی در یک شهر واحد چند تشکل جداگانه بوجود آمده است. همچنین روشن است که بدلیل فقدان ارتباط میان این تشکلهای و خود انگیخته بودن شکلگیری آنها، از نظر اهداف و وظایف مورد نظر میان این تشکلهای هماهنگی لازم وجود ندارد.

علیرغم برداشتن این گامهای اولیه مثبت، هنوز نیروی بزرگی از پناهندگان، غیرمتشکل است. بعلاوه هم وجود تشکلهای جداگانه در محیطهای واحد و هم فقدان رابطه و هماهنگی لازم میان تشکلهای موجود در یک کشور و در میان کشورهای مختلف، نیرو و انرژی زیادی را به هزیم می‌برد. بدین دلیل است که مبارزه در راه ایجاد گام به گام ولی طبق نقشی تشکلهای هر چه وسیع‌تر در سطح کشوری و سراسری از جمله وظایف اساسی پناهندگان و تشکلهای موجود آنهاست.

برای شرح بخشی این مبارزه، لازمست درک روشنی از وظایف تشکلهای پناهندگان داشته باشیم. این وظایف را بطور کلی می‌توان بدو دسته تقسیم نمود: وظایف صنفی و وظایف سیاسی.

منظور از وظایف صنفی، دفاع از منافع و حقوق خاص پناهندگان و مهاجرین در خارج است که شامل گرفتن پناهندگی، یافتن شغل و تأمین زندگی، حفظ و گسترش فضای سالم و عاری از تبعیض برای کار و زندگی و فعالیت پناهندگان، آموختن زبان خارجی، حفظ و گسترش هویت و فرهنگ ملی و در عین بهره‌گیری از ارزشها و دستاوردهای فرهنگی کشور میزبان، آموزش و پرورش فرزندان در محیط خارج و دیگر مسائل و مشکلات ناشی از موقعیت پناهندگان و مهاجرین می‌شود.

منظور از وظایف سیاسی، دفاع از منافع و حقوق پناهندگان و مهاجرین بعنوان بخشی از مردم ایران در برابر رژیم اسلامی و نیروهای راست و محافظه‌کار خارجی است. این منافع پیش و بیش از همه از طرف رژیم جمهوری اسلامی پایمال شده و می‌شود. وجود خیل عظیم پناهندگان اساساً ناشی از شرایط اختناق و سرکوب و وضع طاقت‌فرسائی است که رژیم اسلامی در ایران ایجاد کرده است. پناهندگان، چه آنها که بدلیل سرکوب و اختناق رژیم و خطر دستگیری و مرگ مجبور به ترک میهن شده‌اند، چه آنها که برای نرفتن به جبهه‌های جنگ، زندگی دور از خانه و کاشانه و میهن خود را برگزیده‌اند و چه آنها که بدلائیل فشار مفرط اقتصادی و یا فشارهای اجتماعی و روانی گوناگون زندگی در غربت را به زندگی در کشورشان ترجیح داده‌اند، همگی موجودیت رژیم جمهوری اسلامی را عامل اصلی خروج از کشور و مانع اصلی در برابر بازگشت خود به میهن می‌دانند.

علاوه بر این دلیل بنیادی و موجد مسأله پناهندگی و مهاجرت در ابعاد بیسابقه کنونی، سیاست‌های رژیم بطور روزمره نیز منافع پناهندگان و مهاجرین را بطور مستقیم و غیر مستقیم زایل می‌کند. ایرانیان خارج از کشور با صدها پیوندی که با خانواده‌ها و آشنایان خود و با کشورشان دارند،

بطور روزمره از ویرانیها، مصائب و فجایعی که رژیم یکی پس از دیگر بوجود می‌آورد خبردار و متأثر می‌شوند. بهمین دلایل نیز هست که مبارزه پناهندگان و مهاجرین در خارج از کشور، بطور ناگسستن با مبارزه مردم ایران علیه رژیم و برای دستیابی به حقوق و خواستههایشان ارتباط پیدا می‌کند.

عامل دیگری که منافع و حقوق پناهندگان و مهاجرین را هدف قرار می‌دهد، نیروهای راست و محافظه‌کار خارجی هستند. این نیروها، بویژه در شرایطی که در کشور خود حاکم باشند، می‌کوشند فشار مشکلات اقتصادی و اجتماعی خود را قبل از همه به دوش خارجیان و از آنجمله پناهندگان منتقل نمایند. امکان کار و زندگی و فعالیت سیاسی و اجتماعی آنها را محدود کنند و فضای سیاسی و روانی جامعه را به ضرر آنها تغییر دهند. فعالیت این نیروها، صرفنظر از اینکه نتیجه‌ی تئانی و همدستی آشکار با رژیم اسلامی باشد یا نه، همسو با رژیم جمهوری اسلامی است و مواضع آن را در برابر اپوزیسیون ترقیخواه و دموکراتیک تقویت می‌کند. نیروهای دست راستی و محافظه‌کار همچنین با تبلیغات جهت‌دار روی جنایات و نباهکاریهای رژیم اسلامی می‌کوشند انزجار و نفرت افکار عمومی جوامع خود از این حرکات رژیم را به کل ایرانیان و از جمله پناهندگان و مهاجرین تعمیم دهند و فشار روحی بر آنها را از این طریق نیز بالا ببرند.

وظایف صنفی و وظایف سیاسی تشکلهای پناهندگان، چنانکه از توضیحات فوق نیز روشن می‌شود، فقط بطور نسبی از همدیگر قابل تفکیک‌اند. این وظایف بویژه در آنجا که مسأله به اقدامات هماهنگ رژیم اسلامی و دولت‌های غربی و به تلاش‌های نیروهای راست برای محدودیت حقوق پناهندگان مربوط می‌شود، در یک مجموعه‌ی واحد بهم پیوند می‌خورند.

اینکه گام با وظایف تشکلهای پناهندگان آشنائی کلی پیدا کردیم، باید ببینیم این تشکلهای چه خصوصیتی از لحاظ ترکیب و نحوه‌ی اداره‌ی امور خود داشته باشند؟ وظایف یاد شده، در عین حال خصوصیات تشکلهای پناهندگان را تعیین می‌کنند. وظایف تشکلهای پناهندگی، چه در زمینه‌ی صنفی و چه در زمینه‌ی سیاسی، وظایف دموکراتیک عام هستند. این وظایف، منافع خاص این یا آن گروه از پناهندگان و مهاجرین و یا مصالح خاص این یا آن گرایش سیاسی در میان پناهندگان را بیان نمی‌کنند، بلکه بیانگر منافع مشترک صنفی و سیاسی اکثریت وسیع پناهندگان در برابر تجاوزات و تهدیدات رژیم جمهوری اسلامی و نیروهای راست و محافظه‌کار خارجی هستند. بنابراین، این تشکلهای باید دموکراتیک و توده‌ای باشند تا هم بتوانند گرایشهای صنفی و سیاسی مختلفی را که در چارچوب وظایف فوق می‌تواند گردهم آورند، و هم قادر باشند وظایف یاد شده را با بسیج با نیروی واقعا موثر و کارساز، یعنی نیروی توده، وسیع پناهندگان پیش ببرند. خصوصیت دموکراتیک تشکلهای پناهندگی همچنین نحوه‌ی اداره‌ی امور دورنی تشکلهای را نیز در برمی‌گیرد. یعنی تشکلهای پناهندگی باید بر اساس اصول دموکراتیک و از جمله برگزاری انتخابات

برای انتخاب مسئولین اداره شوند. بدیهی است که تشکلهای پناهندگان با وظایف و خصوصیات یاد شده، جهتگیری سیاسی معینی پیدا می‌کنند که همان جهتگیری ضد رژیم جمهوری اسلامی و ضدسلطنتی است. تشکل دموکراتیکی که دفاع از منافع و حقوق پناهندگان و دفاع از حقوق مردم ایران در برابر رژیم جمهوری اسلامی و نیروهای راست و محافظه‌کار خارجی را هدف خود می‌داند، الزاماً باید علاوه بر جهتگیری علیه رژیم جمهوری اسلامی، با رژیم سلطنتی و مدافعان آن نیز، که مخالفتشان با رژیم اساساً نه از زاویه‌ی منافع مردم، بلکه از دریچه‌ی منافع خود غرضانه و رقابت بر سر قدرت است، مرزبندی صریح داشته باشد.

در حال حاضر در برابر گسترش فعالیت تشکلهای پناهندگان و هماهنگ و متحد ساختن آنها در سطح کشوری و سراسری موانع زیادی وجود دارد. جدا از مشکلات عینی ناشی از فاز کنونی مبارزه در ایران، سکتاریسم و فقدان درک دموکراتیک و تجربه‌ی کار دموکراتیک مهم‌ترین مانع در این راه است. سکتاریسم بدون توجه به مضمون دموکراتیک عام فعالیت تشکلهای پناهندگان، سدها و ضوابط کاذبی برای شرکت وسیع نیرو در این تشکلهای مطرح می‌کند، در حالیکه اصل اولیه و مفهوم کار دموکراتیک اینست که نیروها و افراد گوناگونی صرفنظر از گرایشات نظری و سیاسی‌شان می‌توانند روی یک رشته از مسائل مشترک به حرکت متحدانه‌ی دست بزنند. این درک عملاً مبارزه‌ی دموکراتیک را در صورتی می‌پذیرد که تحت سرگردگی وی صورت بگیرد و برای طرفداران گرایشهای سیاسی دیگر یا اصولاً حق شرکت در مبارزه قائل نیست و یا حداکثر آنها را به صورت جنبی و سیاهی لشکرگونه می‌پذیرد؛ بی‌دلیل نیست که با گذشت زمان و از جمله در همین یکی دو سال گذشته، طرفداران این نوع برخوردها هرچه بیشتر تحت فشار قرار گرفته و راه انزوا پیموده‌اند.

سکتاریسم و فقدان درک و تجربه‌ی کار دموکراتیک، باعث می‌شود که بخش مهمی از انرژی پناهندگان و مهاجرین، به جای آنکه صرف دفاع از منافع مشترک صنفی و سیاسی آنها شود، در کشمکشهای بی‌حاصل و حتی زیانبار درونی بهدر رود. در حالیکه کار براساس شناسائی واقعی وظایف تشکلهای پناهندگان و احترام به خصلت دموکراتیک و توده‌ای آنها، نه تنها دامنه و تاثیر حرکت پناهندگان را چند برابر می‌کند، بلکه زمینه‌ای است برای کسب تجربه در زمینه کار دموکراتیک، یعنی کمک به برطرف کردن یکی از ضعفهای بزرگ نیروهای سیاسی ایران.

روشن است که هماهنگی و اتحاد تشکلهای پناهندگی در سطح کشوری و سراسری، کاریست دشوار و تحقق آن زمان و انرژی زیادی می‌طلبد. باید پیگیرانه ضرورت این امر را تبلیغ و ترویج کرد. باید با کار توضیحی و ترویجی صورانه در جهت برداشتن موانع موجود حرکت نمود. باید با گام‌های سنجیده و با تلاش برای جلب توده‌ی هر چه وسیع‌تری از پناهندگان، در جهت نزدیک و هماهنگ ساختن تشکلهای مختلف پیش رفت. ایجاد تشکل سراسری پناهندگان، نه آغاز کار، بلکه نقطه‌ی پایانی مرحله‌ای از مبارزه برای مشکل کردن پناهندگان است. وضوح اهداف در کنار گامهای نوید بخشی که امروز در راستای تشدید مبارزه پناهندگان در زمینه‌های صنفی و سیاسی صورت می‌گیرد، چشم‌انداز تحقق این وظایف را روشن‌تر و عملی‌تر می‌سازد.

مقایسه‌ای میان وضع زنان در نیکاراگوئه و ایران

بقیه از صفحه ۲۳

جنبشهای معاصر بدون شرکت فعال زنان یعنی نمی‌تواند از جمعیت هر کشوری امکان‌پذیر نبوده و بدون تداوم حضور فعال زنان در همه شئون اجتماعی، حفظ و تعمیق دستاوردهای انقلاب با مشکلات دشواری روبرو می‌گردد. زنان نیکاراگوئه در پروسه انقلاب چنان نقش شایسته‌ای در کسب قدرت توسط نیروهای ساندینیست ایفا کردند که به حق با مبارزه قهرمانانه زنان ویتنام مقایسه می‌شوند. نقش برجسته‌ای که زنان در نیکاراگوئه نوین، چه در دفاع از انقلاب، چه در عرصه تولید و چه در پیشبرد وظایف اجتماعی - سیاسی ایفا کرده‌اند، فقط در یک انقلاب دمکراتیک ضدامپریالیستی می‌تواند نمود پیدا نماید که توسط نیروهای مردمی رهبری می‌شود و دستاوردهای آن توسط انبوهی از سازمانهای توده‌ای دفاع و حراست می‌گردد.

"انجمن زنان برای حل مسائل ملی" که در سال ۱۹۷۷ تشکیل شده، در سالهای پس از انقلاب نیز نقش فعالی در بسیج زنان ایفا کرده است. فعالیت عمده انجمن در طی این دوره تلاش در جذب هر چه فعالتر زنان در بازسازی جامعه از طریق شرکت در امور تولیدی، خدماتی، شرکت در بسیجهای سوادآموزی و بهداشت و نیز شرکت در ارگانهای دفاعی... بوده است.

در کنار فعالیت در برنامه‌های آموزش و بهداشت، انجمن زنان در بسیاری از پروژه‌های دولت از قبیل ایجاد مجتمع‌های تولیدی زنان و ایجاد مراکز پرورش کودکان نقش فعالی داشته است. انجمن از یکطرف زنان را به شرکت فعالتر در تولید تشویق می‌کند و از طرف دیگر برای تسهیل شرکت آنها، تأسیس مهدکودک برای نگهداری از کودکانشان را پیش می‌برد. تا سال ۱۹۸۵، ۱۳۷ مهدکودک در شهر و نزدیک به ۵۰ مهدکودک در مزارع دولتی و تعاونیهای کشاورزی ایجاد شده است. هر چند که بدلیل محدودیت‌های اقتصادی، این امکانات پاسخگوی نیازهای اکثریت مردم زحمتکش جامعه نیست ولی نشانگر اهمیتی است که دولت انقلابی و انجمن زنان برای مشارکت فعال زنان در امور تولیدی قائل است.

امروزه در نتیجه مبارزه مداوم سازمانهای توده‌ای و بخصوص انجمن زنان، جامعه نیکاراگوئه به جایی رسیده است که به مسئله زنان بعنوان مسئله کل

انقلاب و نه تنها مسئله مختص زنان، برخورد می‌شود. جنبه ساندینیست در بیانیه خود بمناسبت ۸ مارس ۱۹۸۷، اشاره می‌کند که مسائل زنان جدا از مسائل انقلاب نیست و اینکه تنها در طی پروسه انقلاب و شرکت هر چه بیشتر زنان در حیات اجتماعی کشور است که می‌توان علیه تبعیضات مبارزه کرد. براین اساس، بیانیه از همه اعضای جنبه ساندینیست، اتحادیه‌ها و سازمانها توده‌ای دعوت می‌کند که شرکت هر چه بیشتر زنان در کلیه وظایف انقلاب را تشویق کنند و بر علیه هر گونه تبعیض و ستم‌وارد بر زنان مبارزه نمایند. مطابق این بیانیه "برای پیشبرد این مبارزه، نهادها و اهرمهای خاصی لازم است تا از طریق آن زنان انقلابی بتوانند همه زنان را برای شناخت مسائل و موانعی که سر راه رهائی زنان وجود دارد و دادن پیشنهاد عملی برای حل آنها، بسیج کنند. این نهاد و اهرم خاص همان انجمن زنان است که باید فعالیتهائی برای مشخص کردن مسائل خاص زنان دامن بزند تا بتوان با آنها همچون مسائل انقلاب برخورد کرد."

در ایران پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، زنان علیرغم شرکت وسیع و بیسابقه‌شان در جنبش انقلابی از بسیاری از خواستهای اولیه‌شان محروم شدند. زنان در مقابل رژیم واپسگرایی قرار گرفتند که تمام تلاش خود را بکار بسته بود تا آنان را به بردگان خانگی تبدیل کند. اگر جنبش زنان نتوانست در برابر این تلاش ارتجاعی مقاومت کند، علت عمده‌اش این است که از سازمانیافتگی برخوردار نبود. در چارچوب مبارزه برای ایجاد نظم نوین اجتماعی، زنان برای کسب حقوق برابر در جامعه و رهائی کامل، باید با سازماندهی مشخص برای حراست از دستاوردها و دفاع از حقوق خاص خویش حرکت کنند تا بتوانند با کسب آنها پروسه رهائی زنان را هموار کنند. به عبارت روشنتر، همانطور که از تجربه بسیاری انقلابات پیروزمند و شکست‌خورده جهان معاصر می‌توان نتیجه گرفت همانگونه که رهائی زنان بدون پیروزی انقلاب اجتماعی میسر نیست، پیروزی انقلاب نیز به تنهایی و بطور خود بخودی تمام مسائل زنان را حل نمی‌کند. این امر نیازمند تلاش و مبارزه خاص از طرف زنان و کل جامعه است.

رژیم جمهوری اسلامی که نمی‌تواند بحران اقتصادی حاکم را که خود عامل تشدید و تعمیق آن بوده است، تخفیف دهد با سیاستها و راه‌حلهای ارتجاعی خود بر عمق و دامنه بحران می‌افزاید. رژیمی که بنا به ماهیت خود نمی‌تواند و نمی‌خواهد دست چپاولگری تجار و سرمایه‌داران بزرگ را از سر مردم کوتاه نماید، جریبه‌ها و مجازاتها و زورگوییهای خود را متوجه کسبه و پیشه‌وران خرده‌پا کرده و می‌کند. رژیمی که با ادامه جنگ خانمانسوز و تحصیل آثار وحشتناک آن بر مردم و میهن ما، تنها فقر و فلاکت وسیع‌روزی به ارمغان آورده است، نه می‌خواهد و نه می‌تواند موج فزاینده گرانی را مهار نماید. ادامه حیات این رژیم تبهکار، حاصلی جز تداوم گرانی، بیگاری و فقر برای اکثریت عظیم مردم، و غارت و چپاول بیسابقه برای اقلیت معدود سردمداران و سرمایه‌داران، ندارد.

مسئول گرانی خود رژیم اسلامی است

بقیه از صفحه ۵

اجرای این طرح و طرحهای مشابه آن، چنان که تجربه بارها نشان داده است، عملاً منجر به این می‌شود که کالاها به انبارها مخفی‌تری گنجانده شود، احتکار بیشتر بشود، معاملات پنهانی و بازار سیاه رونق بیشتری بیابد و... در نتیجه همه اینها، کمبود بیشتر شود، نایابی پدید آید و گرانی باز هم بیشتر گردد. علاوه بر این، جریبه‌ها و مجازاتی که بر تعدادی از فروشندگان تعلق می‌گیرد، عملاً بر قیمت کالاها و خدمات افزوده می‌شوند. فساد مالی و رشوه‌خواری گسترده‌ای که در نتیجه اجرای این نوع سیاستها در چنین رژیمهای فاسدی، شیوع پیدا می‌کند، در عمل موجب می‌شود که دسترسی به حداقل کالای مورد نیاز برای مصرف‌کنندگان واقعی مشکلتر شود و بر قیمت جاری کالاها باز هم اضافه گردد.

از صفحه ۲۲ اعتصاب کارگران معدن آفریقای جنوبی
نایندگان کارگران نبودند ولی با طولانی‌تر شدن اعتصاب و اتحاد و یکپارچگی کارگران، شرکت چند ملیتی "انگلو - امریکن" پیشنهاد مذاکره داد. بدنبال شروع مذاکره با بزرگترین مالک معدن آفریقای جنوبی، "اتاق معدن" (جمع مالکان و کارفرمایان) نیز حاضر به مذاکره شد. در جریان مذاکرات کارفرمایان ضمن رد پیشنهادات و خواسته‌های کارگران، پیشنهادات خود را برای قطع اعتصاب به هیئت نایندگی کارگران ارائه دادند پس از یک هفته مذاکره، کارفرمایان همزمان با آخرین پیشنهادات خود اعلام کردند که بیش از این حاضر به دادن امتیاز نیستند. نایندگان سندیکاه دعوت به جمع عمومی کرده و نتیجه مذاکرات و پیشنهادات را به اطلاع کارگران رساندند. پیشنهادات کارفرمایان شامل افزایش دستمزدها معادل ۱۵ درصد تا ۲۳٫۴ درصد، افزایش خسارت مرگ کارگر ناشی از سانحه از معادل ۲ سال حقوق به ۳ سال و افزایش ۱۰ درصد مدت مرخصی سالیانه با حقوق بود. در جلسه عمومی، کلیه کارگران پیشنهادات کارفرمایان را رد کرده و رای به ادامه اعتصاب تا رسیدن به نتیجه مطلوب را دادند. در عین حال رای دادند که درخواست افزایش دستمزدها از ۳۰ درصد به ۲۷ درصد کاهش یابد.

پایان اعتصاب

بدنبال رای مجمع عمومی به ادامه اعتصاب، مالکان معدن و بویژه شرکت "انگلو - امریکن" دست به اقدامات مقابله‌آمیز شدیدتری زدند. ۲ روز بعد از جلسه عمومی، ۲۰۰۰۰ کارگر را از معدن اخراج کردند همزمان با آن ۱۰۰۰۰ کارگر بیگار را از کشورهای همسایه استخدام کردند و اعلام کردند، با اخراج تمامی کارگران اعتصابی، کارگران بیگار را بجای آنان استخدام خواهند کرد. ۳ روز بعد رهبری سندیکاه بدنبال مذاکرات بسیار با کارفرمایان و تشکیل جلسات متعدد اعضا رهبری سندیکاه با توجه به اوضاع، اعلام کرد که اعتصاب با قبول پیشنهادات کارفرمایان خاتمه می‌یابد. رهبری سندیکاه در توضیح این تصمیم اعلام کرد "این یک تصمیم مهم و جدی برای ما بود و ما بخاطر مسئولیتی که داشتیم، چنین تصمیمی گرفتیم. ما می‌خواهیم از درگیری میان کارگران اعتصابی و کارگران بیگار که در جستجوی یک تکه نان حاضر به هر کاری هستند، جلوگیری کنیم."

بزرگترین و طولانی‌ترین اعتصاب کارگران معدن با موفقیت نسبی پایان یافت. ولی مبارزه در آفریقای جنوبی بر علیه استثمار و نژادپرستی، که دوروی یک سکه‌اند، وارد فاز جدیدی شد. مسئول روابط عمومی شرکت چند ملیتی "انگلو - امریکن" گفت: "سندیکا و اعضا آن نشان دادند که ظرفیت اداره کردن و ادامه دادن یک شرایط سخت را دارند. من و هیچیک از همکارانم امروز از یک پیروزی بخود تریک نمی‌گوئیم. رئیس "اتاق معدن" (بزرگترین مالک معدن) گفت: "کارگران به ما آموختند که سندیکاه نیرو دارد و ظرفیت سازماندهی، ایستادگی و پایداری و رسیدن به هدفهای خود را دارا است."

سیریل رامفوزا دبیر سندیکای کارگران در پایان اعتصاب گفت: "این مبارزه که ۳ هفته طول کشید و طولانی‌ترین و مهم‌ترین مبارزه معدنکاران در آفریقای جنوبی بود، علیرغم همه چیز، یک پیروزی بزرگ برای کارگران بود، که ظرفیت‌هایشان را برای یک مبارزه طولانی - که میلیونها دلار به مالکان خسارت زد - نشان دادند و درسی بود به کارفرمایان که هرگز تصور نمی‌کردند که کارگران بتوانند چنین اعتصابی را ۳ هفته ادامه دهند."

رابطه جمهوری اسلامی با عربستان سعودی:

جنگ "تشیع" خمینی علیه "وها بیت" سعودی

بقیه از صفحه ۱

عنصر جدید در این تلاشهای رژیم اسلامی، همانگونه که گفته شد، وارد کردن عامل "مذهب" و "اختلافات مذهبی" بطور مشخص در کشمکشهای سیاسی و در مورد کشمکش با عربستان سعودی قرارداد دادن "تشیع" در برابر "وها بیت" و مساله کنترل مکه و مدینه بعنوان شهرهای مقدس همه مسلمانان است. این امر که خمینی و سران رژیم او تا به این حد متوسل به اختلافات و تعصبات مذهبی شده است از جنبه داخلی بیانگر آنست که رژیم در پی از دست دادن هر چه بیشتر پایگاه اجتماعی خود، ناگزیر شده به متعصبانه ترین تبلیغات مذهبی برای حفظ و جلب عقب مانده ترین اذهان در میان مردم و طرفداران خود اقدام کند. خمینی با لحن کینه توزانه کشمکشهای قرون وسطا که تصرف بیت المقدس و فلسطین را تبلیغ می کردند، می گوید: "مکه بدست اشخاص ملحد گرفتار است، مسلمین باید محاربه کنند" و ادامه می دهد که "باید ما با همه قوای که داریم و آنها که به خدا اعتقاد دارند با همه قوای که دارند با این مساله محاربه کنند، هر طوریکه خودشان صلاح می دانند".

از جنبه خارجی نیز و در رابطه با کشمکش موجود با عربستان سعودی، سیاست و تاکتیک خمینی بیانگر آنست که "پان اسلامیسیم" و "انقلاب اسلامی" خمینی وجوه و جلوه های بارزتری را با رنگ و تعصبات مذهبی، توأم می کنند. تلاش خمینی برای "رهائی مکه و مدینه" و دعوت های مکرر منتظری برای برگزاری سینار علما و روحانیون اسلام و تصمیم گیری در مورد آزاد کردن مکه و مدینه، انعکاسی بیش از تبلیغات و جنجالهای رژیم برای "آزادی قدس عزیز" نخواهد داشت. توده های آگاه کشورهای عربی و مسلمان از تبلیغات عوام فریبانه و متعصبانه رژیم خمینی و از اصرار آن بر جنگی که کل منطقه را دستخوش تشنج و گسترش حضور ناوگانهای امپریالیستی کرده است، نفرت دارند. در میان دولتهای منطقه نیز، حتی نزدیک ترین متحد رژیم یعنی سوریه، در "معاملات سیاسی" خود دریافت میلیاردها دلار کمک سالیانه عربستان سعودی را به یک میلیون بشکه نفت مجانی از ایران ترجیح می دهد. جمهوری اسلامی در سیاست و تاکتیک جدید بر عقب مانده ترین و متعصب ترین نیرو در میان طرفداران خود، بر شبکه های تروریستی و بر طرفداران گرایشات اسلامی در کشورهای منطقه متکی است. خمینی با بکارگیری رسمی اختلافات مذهبی در سیاست خارجی و منطقه ای، و با قرارداد دادن "تشیع" در برابر "وها بیت"، نه خارج کردن مکه و مدینه از دست خاندان ملحد آل سعود، بلکه امتیاز گرفتن از همین خاندان را در جنگ ایران و عراق دنبال می کند. خمینی با این سیاست و تاکتیک مذهبی، فریب بازهم بیشتر افکار عقب مانده و دامن زدن به تعصبات و اختلافات مذهبی را برای پیشبرد سیاستها و اهداف ارتجاعی و جنگ افروزان را دنبال می کند. اینهمه، بار دیگر بیانگر درماندگی و بحران عمیقی است که رژیم جمهوری اسلامی، گرفتار آنست.

جمهوری اسلامی که به ابتکار و گردانندگی هاشمی رفسنجانی و موافقت و تأیید خمینی به اجرا درآمد، برای یکدوره معین، تغییراتی را در جهت بهبود روابط ایران و عربستان نیز بوجود آورد. هر چند رژیم عربستان سعودی از همان آغاز جنگ ایران و عراق از حامیان اصلی عراق و تأمین کننده بخش مهمی از نیازهای مالی و تسلیحاتی آن بشمار می رود؛ اما سران جمهوری اسلامی امیدوار بودند که با درپیش گرفتن سیاست و تاکتیک "سلب حمایت" کشورهای منطقه از "رژیم صدام" و همزمان با آن دستیابی به پیروزیهای نظامی چشمگیر در جبهه ها بعنوان ضامن اجرایی این سیاست و تاکتیک، رژیم عربستان سعودی را نیز با "سلب حمایت" از "رژیم صدام" و مهمتر از آن با "برکناری صدام" ولو از طریق "جایگزینی یک رژیم آمریکائی"، موافق سازند. سفر معاونان وزارت خارجه جمهوری اسلامی به عربستان، دیدار وزیر امور خارجه عربستان از تهران و دعوت از هاشمی رفسنجانی برای دیدار مقابل از عربستان سعودی در چارچوب چنین سیاست و تاکتیکی صورت گرفت.

سیاست و تاکتیک جلب حمایت غرب و دولتهای منطقه با موفقیت قرین نشد، پیروزی نظامی چشمگیر در جبهه ها نصیب جمهوری اسلامی نگردید و بن بست جبهه ها و شکست سیاست و تاکتیک "جنگ تا پیروزی"، نتایج وخیمتری را برای رژیم اسلامی به بار آورد. بن بست جبهه ها به از سرگیری و تشدید جنگ شهرها و سپس به تشنج و بحران خلیج فارس منجر شد.

در شرایط تشدید بحران خلیج فارس، ادامه بن بست جبهه ها، ادامه کشمکشهای درونی و رسوایی های ناشی از افشای سفر محرمانه مک فارلین و رابطه تسلیحاتی با آمریکا و اسرائیل، در شرایط گسترش ناراضیاتی و نفرت مردم از ادامه جنگ و صدور قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر ضرورت آتش بس، رژیم جمهوری اسلامی که در همه عرصه ها خود را با بن بست روبرو می بیند به تهاجم تبلیغی خارجی و اقدامات ماجراجویانه توسل جست. مراسم حج مناسبترین فرصت و درگیری با عربستان سعودی بعنوان مقتدرترین و ثروتمندترین حامی رژیم عراق در منطقه، از دیدگاه جمهوری اسلامی موثرترین تاکتیک برای اعمال فشار بر متحدین عراق است. جمهوری اسلامی امیدوار است با قدرت نمائی در مقابل حضور ناوگانهای آمریکائی در خلیج فارس - و با اطمینان از اینکه دولت آمریکا بطور واقعی وارد درگیری با جمهوری اسلامی نمی شود - و تهدید کشورهای منطقه از یکسو و توسل به مانورهای سیاسی در قبال قطعنامه شورای امنیت از سوی دیگر، مهلت و مفری برای خود بدست آورد. تهاجم تبلیغی علیه عربستان سعودی، تلاش در جهت صدور تروریسم دولتی و استفاده از جریانات اسلامی مخالف رژیم عربستان، جایگاه ویژه ای را در مجموع سیاست خارجی و منطقه ای رژیم اسلامی بخود اختصاص می دهد.

پیام خمینی بیانگر واکنش رژیم اسلامی در برابر تشدید بحران همه جانبه اقتصادی و سیاسی، شکست سیاست و تاکتیک جنگی رژیم و تلاش برای دامن زدن به تشنج در منطقه خلیج فارس و صدور تروریسم دولتی بود. پس از انتشار این پیام، موسوی نخست وزیر در پایان جلسه هیئت دولت عنوان کرد که "پیام امام بعنوان یک منشور، راهنمای عمل دستگاههای اجرایی قرار می گیرد". نتیجه "عمل" دستگاههای اجرایی "یعنی زمینه چینی و تدارکات مخفی عناصر سپاه پاسداران و عوامل اطلاعاتی رژیم و حزب الهی ها همان حادثه خونین مکه با بیش از ۴۰۰ کشته و نزدیک به ۱۰۰۰ زخمی بود. سران رژیم جمهوری اسلامی، در مبادلات و محاسبات خود انتظار چنین واکنشی شدید از عربستان سعودی و "قدرت نمائی" متقابل آنرا در برابر حادثه آفرینی و "قدرت نمائی" خود نداشتند. واکنش شدید و متقابل دولت عربستان سعودی در برابر تهاجم تبلیغاتی و اقدامات ماجراجویانه رژیم اسلامی، خمینی و سران جمهوری اسلامی را در برابر مساله کوتاه آمدن و عقب نشینی موقت و یا ادامه تهاجم و بکارگیری "شویه ها" و "برنامه های متناسب" و جلوه مشخص تر دادن به سیاست و جهت گیری جدیده قرارداد. رژیم جمهوری اسلامی که در مواجهه با بحران حاد داخلی و بن بست جبهه ها، مفری نمی یابد، در خارج از ایران، سیاست ماجراجویانه تشنج آفرینی و صدور تروریسم دولتی را ابعاد هر چه وسیع تری می دهد. عنصر جدید در این جهت گیری سیاست خارجی و منطقه ای رژیم جمهوری اسلامی آنست که اولاً عامل "مذهب" و "اختلافات مذهبی" که عموماً در مبادلات و کشمکشهای سیاسی رژیم مورد استناد و بهره برداری قرار می گیرد، اکنون در قالب اختلاف "تشیع" و "وها بیت" و به بهانه "حرمین شریفین" شکل مشخص و معینی بخود گرفته است. ثانیاً سران رژیم جمهوری اسلامی در تبلیغات و اظهارات خود به این جدال مذهبی ابعاد و اهمیت بی سابقه ای داده اند. خمینی گفته است: "اگر ما از مساله قدس بگذریم، اگر از صدام بگذریم و اگر از همه کسانی که بما بدی کردند بگذریم، نمی توانیم از مساله حجاز بگذریم".

خمینی و سران رژیم او در این جدال مذهبی و تبلیغات گسترده ای که بدنبال حادثه مکه بر پا کرده اند چه اهدافی را دنبال می کنند؟ سیاست رژیم در منطقه و بویژه روابط آن با عربستان سعودی، چه تغییراتی را نشان می دهد؟

جنگ ایران و عراق، موقعیت ایران در جنگ، سیاستها و تاکتیکهای جنگی رژیم در چند ساله اخیر، تعیین کننده چگونگی سیاست منطقه ای و رابطه رژیم اسلامی با دولتهای منطقه بوده است. روابط جمهوری اسلامی با عربستان سعودی نیز بطور مشخص، تحت تاثیر سیاست و تاکتیک جمهوری اسلامی در قبال جنگ و روند آن بوده است. سیاست و تاکتیک سلب حمایت غرب و دولتهای منطقه از "رژیم صدام" و جلب نظر آنان نسبت به

زمین از آن کسانی است که روی آن کار می کنند

اعتصاب کارگران معدن آفریقای جنوبی

مهمترین اعتصاب تاریخ آفریقای جنوبی به پایان رسید. این اعتصاب که ۳ هفته به طول کشید، یکی از طولانی‌ترین و بزرگترین اعتصابات کارگران سیاهپوست معدن در آفریقای جنوبی بود که تأثیرات مهمی در زندگی سیاسی و اجتماعی آفریقای جنوبی داشت. این اعتصاب تنها برای افزایش دستمزد و گرفتن برخی امتیازات نبود، بلکه همانگونه که رهبران اعتصاب بارها گفتند، "در آفریقای جنوبی هر حرکتی سیاسی است"، این اعتصاب یک مبارزه سیاسی بر علیه نژادپرستی و برای آزادی بود.

در این اعتصاب بیش از ۳۵ هزار کارگر (۵ درصد کارگران معدن آفریقای جنوبی) در نزدیک به ۵۰ معدن طلا و ذغال‌سنگ، که ۵۴ درصد صادرات آفریقای جنوبی را تأمین می‌کنند، دست از کار کشیدند. در طول مدت اعتصاب، بنا به تخمین اتاق بورس آفریقای جنوبی مالکان معدن و شرکت‌های چند ملیتی روزانه بیش از یک تن طلا متضرر شده‌اند. علیرغم حملات پلیس و اقدامات خشونت‌آمیز بر علیه اعتصابیون، اعتصاب ادامه یافت و با پیروزی معدنکاران به پایان رسید. کارگران و مبارزین ضدنژادپرستی در این اعتصاب تجارب بسیاری اندوختند و خود را برای مبارزات بزرگ‌تر و طولانی‌تر آماده کردند.

شروع اعتصاب

از یکماه قبل از اعتصاب بین نمایندگان "اتحادیه ملی معدنچیان" (سندیکای کارگران سیاهپوست) و "اتاق معدن" (مجمع مالکان و کارفرمایان) مذاکراتی پیرامون افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار در جریان بود که با عدم پذیرش درخواستهای کارگران متوقف شد. بدنبال توقف مذاکرات، در مجمع عمومی سندیکا، ۹۵٫۷ درصد نمایندگان رای به اعتصاب تا رسیدن به نتیجه مطلوب را دادند. اعتصاب با شرکت ۲۰۰ هزار کارگر عضو سندیکا آغاز شد. در روزهای بعد بتدریج کارگران بیشتری به اعتصابیون پیوستند و در روز سوم تعداد اعتصابیون به ۳۷۰ هزار نفر رسید و تولید در ۲۸ معدن طلا (که برخی از آنها بزرگترین معدن طلای جهان هستند) و ۱۸ معدن ذغال سنگ متوقف شد.

درخواستهای کارگران

درخواستهای کارگران عمدتاً افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار بود. شرایط کار در معدن آفریقای جنوبی بسیار اسفناگیز و فاجعه‌آمیز است. دستمزد کارگران سیاهپوست یک‌ششم دستمزد کارگران سفیدپوست است. سوانح کار در معدن بسیار زیاد است و لوازم ایمنی کافی وجود ندارد. در سال ۱۹۸۶ بیش از ۸۰۰ کارگر در اثر سوانح کار در معدن جان خود را از دست دادند. درخواستهای کارگران که توسط نمایندگان سندیکا اعلام شد عبارت بود از:

- افزایش دستمزدها به میزان ۳۰ درصد،
- مرخصی سالیانه با استفاده از حقوق به مدت یکماه (در حال حاضر مدت مرخصی ۱۴ تا ۲۰ روز است)،
- افزایش حق بیمه خطرات ناشی از کار در اعماق زیاد،

- افزایش خسارت مرگ کارگر ناشی از سانحه، که به بازماندگان او پرداخت می‌شود، معادل ۵ سال حقوق کارگر (اکنون معادل ۲ سال است)

- افزایش مزایای تأمین اجتماعی و افزایش امکانات ایمنی و رفاهی در معدن برای جلوگیری از کشتار کارگران،

- اعلام تعطیل رسمی روز عازوئن، روز کشتار سیاهپوستان در شهرک سووتو، با استفاده از حقوق.

سازماندهی و رهبری سندیکا

طولانی‌ترین اعتصاب کارگران معدن توسط بزرگترین سندیکای کارگران، "اتحادیه ملی معدنکاران"، هدایت و رهبری شد. "اتحادیه ملی معدنکاران" در سال ۱۹۸۲ پایه‌گذاری شد. حکومت نژادپرست آفریقای جنوبی تشکیل سندیکا در میان کارگران معدن، منبع اصلی تأمین ثروتهای سرشار آفریقای جنوبی، را ممنوع کرده بود. علیرغم سنعیت، مبارزین ضدنژادپرستی به‌مراه کارگران پیشرو برای سازماندهی مبارزات کارگران دست به تشکیل سندیکا زدند. در شروع کار اعضا این سندیکا ۵۰۰۰ نفر بود ولی به سرعت اعضا آن زیاد شد. ۳ سال بعد یعنی در سال ۱۹۸۵ بدنبال مبارزات وسیع و فشار کارگران، دولت نژادپرست برخی از سندیکاها را به رسمیت شناخت. ظرف ۴ سال از بدو تأسیس، رهبری سندیکا موفق شد تا نیمی از کارگران معدن آفریقای جنوبی را در سندیکا متشکل کند. امروز این سندیکا ۳۷۰ هزار عضو دارد و به نیروی عمده در مبارزه کارگران سیاهپوست بر علیه مالکان معدن و نژادپرستان تبدیل شده است بویژه آنکه ۸۰ درصد کارگران بزرگترین شرکت چندملیتی "انگلو-امریکن" عضو این سندیکا هستند.

دفتر مرکزی سندیکا، بطور مداوم با کلیه معدن اعتصابی در سراسر کشور در تماس بود و از وضعیت اعتصاب، اقدامات سرکوبگرانه حکومت و مقاومت کارگران خبر می‌گرفت و رهنمودهای لازم را می‌داد. حکومت نژادپرست نیز از همان ابتدا، که به نقش سندیکا در رهبری و سازماندهی اعتصاب آگاه بود، کوشید که فعالیت رهبری سندیکا را محدود کند. در سومین روز اعتصاب پلیس به جلسه نمایندگان سندیکا در ناحیه شرق ژوهانسبورگ که برای بررسی وضعیت و چگونگی ادامه کار تشکیل شده بود، حمله کرد و ۸۶ نماینده سندیکا را دستگیر و به نقطه نامعلومی منتقل کرد. ۶۱ نماینده در هنگام بازگشت از جلسه سندیکا دستگیر شدند. علیرغم این دستگیریها، سندیکا در تماس مداوم با کارگران موفق شد اعتصاب را تا به آخر با موفقیت هدایت و رهبری کند.

مقابله مالکان و دولت نژادپرست

رهبران سندیکا از همان ابتدا اعلام کردند که منتظر اقدامات خشن و سرکوبگرانه مالکان و دولت نژادپرست هستند. در روز دوم با افزایش تعداد کارگران اعتصابی، رهبران سندیکا اعلام کردند که به یک موفقیت کامل رسیده‌اند. در مقابل، دولت نژادپرست که انتظار چنین اعتصاب یکپارچه و گسترده‌ای را نداشت با شتاب اعلام کرد که یکی از قوانین نژادی - سنعویت استخدام سیاهپوستان در ۱۳ شفل در معدن - را ملغی کرده است.

اگر چه این خود یک پیروزی برای کارگران و عقب‌نشینی حکومت نژادپرست بود ولی امتیازاتی جزئی از این دست نمی‌توانست در اعتصاب وسیع و بزرگ کارگران شکاف ایجاد کند. در سومین روز

اعتصاب حملات خشونت‌آمیز پلیس خصوصی مالکان معدن و پلیس رژیم نژادپرست بر علیه کارگران آغاز شد. حمله به مراکز تجمع کارگران، حمله به خوابگاه‌های عمومی، تیراندازی با گلوله‌های پلاستیکی، پرتاب گاز اشک‌آور، دستگیری کارگران ... آغاز شد. بنا به آمار سندیکا، در طول اعتصاب ۱۰ کارگر کشته، ۳۵۰ کارگر زخمی و صدها کارگر دستگیر و زندانی شدند. با ادامه اعتصاب، کارفرمایان تهدید به اخراج وسیع کارگران کردند. شرکت "انگلو-امریکن" ۵۰۰۰۰ نفر را اخراج کرد و اعلام کرد که ۱۷۰۰۰ نفر دیگر را اخراج خواهند کرد مالکان سایر معدن نیز اعلام کردند که با بستن چاههای خود ۱۳۰۰۰ کارگر را اخراج خواهند کرد. درواردی نیز نیروهای مسلح مالکان، کارگران را به اجبار به داخل معدن رانده و سعی کردند که بزور اسلحه آنها را وادار به کارکنند. در معدن "وسترن دیپ لولز" در غرب ژوهانسبورگ، کارگران که به زور به داخل معدن رانده شده بودند، در عمق ۳۷۰ متری دست به تحصن زدند.

مجمع عمومی

در طول ۳ هفته اعتصاب، در موارد متعددی کارگران برای بررسی وضعیت و تصمیم‌گیری‌ها، بنا به دعوت سندیکا، دست به تشکیل مجمع عمومی زدند. در مجمع عمومی، رهبری سندیکا آخرین وضعیت اعتصاب را به اطلاع نمایندگان رسانده و تصمیم‌گیریهای لازم با رای جمع صورت می‌گرفت. بطور مثال ۳ روز بعد از شروع اعتصاب، نمایندگان کارگران برای تصمیم‌گیری پیرامون چگونگی مقابله با اقدامات خشونت‌آمیز حکومت تشکیل جلسه دادند. نمایندگان ناحیه‌های مختلف و همچنین ۳۰۰ نفر اعضا رهبری سندیکا بارها برای تصمیم‌گیریها دور هم جمع شدند.

حمایت از کارگران

بدنبال شروع اعتصاب بخشهای مختلف کارگری در آفریقای جنوبی و در جهان از اعتصابیون حمایت کردند. اتحادیه کارگران آفریقای جنوبی - کوستو - که ۷۵۰ هزار عضو دارد، اعلام کرد که در صورتیکه حکومت اقدامات خشونت‌آمیز خود را بر علیه کارگران ادامه دهد، دست به اعتصاب عمومی خواهد زد. همچنین کارگران باراندازها اعلام کردند که از بارگیری مواد معدنی صادراتی آفریقای جنوبی خودداری خواهند کرد. علاوه بر این اتحادیه‌ها و سندیکاهای مختلف کارگری و کارمندان سرویسهای عمومی نیز از اعتصابیون پشتیبانی کردند. همچنین "جبهه متحد دموکراتیک" (سازمان ضدنژادپرستی آفریقای جنوبی) اعلام حمایت کامل و پشتیبانی مادی و معنوی از اعتصابیون کرد. در خارج از کشور نیز سندیکاهای کارگری مانند اتحادیه عمومی کارگران فرانسه (C.G.T.)، اتحادیه کارگران معدن انگلیس، از اعتصابیون حمایت کردند و خواهان تحریم دولت نژادپرست آفریقای جنوبی شدند.

اعتصاب و مذاکره

با شروع اعتصاب، نمایندگان سندیکا ضمن تأکید بر درخواستهای کارگران، اعلام کرده بودند که حاضر به مذاکره با کارفرمایان هستند. در اولین هفته کارفرمایان و مالکان معدن حاضر به مذاکره با اعتصابیون شدند. در اولین هفته ۲۰ بقیه در صفحه ۴۰

مقایسه‌ای میان وضع زنان در نیکاراگوئه و ایران

۸ سال از پیروزی جنبش انقلابی در نیکاراگوئه و ایران می‌گذرد. انقلاب نیکاراگوئه پس از سالها مبارزه علیه دیکتاتوری دست‌نشانده سوموزا در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۷۹. با اختلاف تقریباً ۵ ماه با پیروزی مردم ایران در قیام بهمن ماه ۱۳۵۷. به رهبری جبهه رهاگئی بخش ملی ساندینیست به پیروزی رسید. انقلاب این دو کشور شباهتهای بسیاری دارند. هر دو جنبش با شرکت وسیع توده‌ها و با فداکاریهای حماسی، دیکتاتوری سرکوبگری را که توسط امپریالیسم امریکا پشتیبانی می‌شدند، سرنگون کردند. از دیگر خصائل مشترک این دو جنبش، شرکت بیسابقه و مبارزه زنان در صفوف آن را میتوان ذکر کرد. اما نیکاراگوئه و ایران دو راه و روش کاملاً متفاوت را طی کردند.

وضع زنان در این دو کشور عرصه‌ای است که این تفاوت را به شکلی بسیار بارز و برجسته نشان می‌دهد.

در نیکاراگوئه پیروزمند، حکومت انقلابی تمام تلاش خود را بکار گرفته است تا شرکت وسیع‌ترین اقشار مردم را برای ایفای نقشی فعال در ساختمان جامعه نوین تامین کند و با تاکید بر شرکت زنان در این مسیر، کوشیده است تا از طریق ایجاد امکانات و شرایط اجتماعی راه را برای آنان هموار سازد.

دولت انقلابی نیکاراگوئه، علیرغم بدهیهای به ارث رسیده باز رژیم سوموزا، جنگ ضدانقلابیون هدایت شده از طرف امپریالیسم و تحریم اقتصادی امریکا، در مشارکت با سازمانهای توده‌ای، در زمینه‌های بهداشت عمومی، آموزش، مسکن و امور رفاهی تعهد خود را بجای آورده است. و بیش از همه زنان نیکاراگوئه از این دستاوردها بهره‌مند شده‌اند، بخصوص که بیش از ۵۰ درصد خانوارها توسط زنان سرپرستی می‌شوند. در اینجا نگاهی به دستاوردهای دولت نیکاراگوئه در زمینه آموزش و رفهم در قوانین حقوقی و مکانیزم کسب آنها می‌افکنیم و آنها را به اختصار با وضع زنان در ایران مقایسه می‌کنیم.

یکی از اولین وظایفی که جبهه ساندینیست پیش روی خود قرار داد مبارزه با بیسوادی بود. به همین منظور جهت پیاده کردن این طرح یک بسیج سراسری صورت گرفت. در سال ۱۹۸۰، طی یک برنامه فشرده عرماه هزاران دانشجو و دانش‌آموز دختر و پسر به سوی روستاها و حاشیه‌نشینیهای شهری در سراسر نیکاراگوئه برای پیشبرد برنامه سوادآموزی بزرگسالان و خردسالان، گسیل شدند. در نتیجه این بسیج تعداد بیسوادان که زنان اکثریت آنان را تشکیل می‌دادند از ۵۰ درصد به ۱۲ درصد کاهش یافت. ۵۰ درصد داوطلبان سوادآموزی زنان و دختران جوان بودند. دولت با گسیل زنان جوان برای آموزش زنان و مردان بزرگسال، در عین حال مبارزه‌ای غیر مستقیم علیه دیدگاه واپس‌گرای "یاچیموزو" که زنان را در مرتبه پستی نسبت به مردان می‌شمارد و جای زن را در خانه میدانند. رادامین زده بود.

امکانات تحصیلی برای زنان نیکاراگوئه بسیار فراتر از برنامه سوادآموزی رفته است. علیرغم بحران اقتصادی، مدارس جدید در سراسر کشور گشوده شده است. بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۸۳، تعداد دخترانی که به مدارس ابتدائی و دبیرستان راه یافتند ۳ برابر شد. بین سالهای ۱۹۸۵، تعداد

زنانی که به تحصیلات عالی رسیده‌اند از ۶۲۱۶ به ۱۶۳۵۵ افزایش یافته است. برای کشوری با ۳ میلیون نفر جمعیت (در سال ۱۹۸۴) این ارقام ناچیز نیستند. قبل از انقلاب هیچ دانشجوی زنی در رشته‌های کشاورزی، صنعتی و راه ساختمان وجود نداشت، در حالیکه بنا به آمار سال ۱۹۸۳، ۱۱ درصد دانشجویان رشته کشاورزی و ۳۵ درصد رشته‌های صنعتی و راه و ساختمان را زنان تشکیل می‌دادند. در سال ۱۹۸۰ دولت یک طرح ایجاد بورس جهت تشویق زنان برای تحصیل در رشته‌های فنی را ارائه داد و در نتیجه ۳ سال بعد نسبت زنان در رشته‌های فنی و رشته‌های حرفه‌ای به ترتیب به ۵۷ و ۴۷ درصد رسید.

این دستاوردها نقطه مقابل کاهش بیسابقه امکانات تحصیلی برای زنان ایران- علیرغم ثروت سرشار طبیعی و انسانی- در طی ۸ سال گذشته می‌باشد. دید سیاه رژیم جمهوری اسلامی مبنی بر جدائی کامل محصلان دختر و پسر، در روستاهائی که فقط یک مدرسه داشت و یا در شرایط نبود معلم زن، دختران را از کسب تحصیل محروم کرده است. در حالیکه مدارس با کمبود معلم زن روبرو هستند، رژیم اسلامی، چندین هزار از معلمان و بویژه معلمان زن را وادار به بازنشستگی زودرس کرده و یا به دلایل واهی اخراج کرده است. رژیم با بهره‌گیری از این اقدام، مستقیم و غیرمستقیم این فکر را تبلیغ می‌کند که تحصیل زنان شری ندارد زیرا نهایت کار آنها در خانه و آشپزخانه، نظافت و پرورش کودکان است.

یکی از دلایل محدودیت مشارکت زنان نیکاراگوئه در حیات اجتماعی و سیاسی از دیرباز قوانین حقوقی تبعیض‌آمیز در تمام دوره قبل از انقلاب بود. فردای پیروزی انقلاب، دولت انقلابی در مشارکت با انجمن زنان نیکاراگوئه دست به تغییر قوانین کهنیم و تصویب لوایح جدید زد. هر چند که قوانین حقوقی مترقی بخودی خود پاسخگوی خواسته‌ها نیستند ولی از یکطرف برای زنان نیکاراگوئه که برای اولین بار در تاریخ کشورشان دارای قوانین حقوقی مدافع منافع‌شان هستند، اهمیت شایانی دارد و از طرف دیگر، زمینه مناسبی برای رشد آگاهی و مبارزه برای خواسته‌های بیشتر را فراهم می‌سازد.

از اولین قوانینی که دستخوش تغییر شده و در زندگی زنان زحمتکش تاثیر مستقیم و بلاواسطه داشته، یکی تصویب لایحه‌ای است که حقوق پایه‌ای زنان خدمتگار خانگی را که شمار آنها در نیکاراگوئه زیاد است را تضمین می‌کند. دیگری قانون مزد برابر در ازای کار برابر با مردان است. این دستاوردها با لوایحی که در سالهای بعد تصویب شدند، گسترش بیشتری یافته‌اند. پس از رفهم آرضی در نیکاراگوئه بخش اعظم کارگران کشاورزی را زنان تشکیل می‌دهند موقعیت زنان دهقان تغییر بسیاری کرده است. مطابق این قانون زنان برای اولین بار می‌توانند صاحب زمین شوند و مزد آنان به جای آنکه به شوهرانشان پرداخت شود، بخودشان تعلق گیرد. علاوه بر اینها، لوایح چند برای تغییر قوانین کهنه در رابطه با خانواده تصویب شد. طبق قوانین رژیم سوموزا، علیرغم آنکه سرپرستی بیش از ۵۰ درصد خانوارها را زنان بعهده داشتند، مرد در خانه حاکم مطلق بود و در صورت متارکه، مردها حق

پس گرفتن فرزندان را داشتند. در سال ۱۹۸۱ بر اساس پیشنهاد انجمن زنان، قانونی به تصویب رسید که پدر و مادر در برابر فرزندان از حقوق و مسئولیت برابر برخوردار شدند. بعلاوه در صورت طلاق، عمدتاً مادر سرپرستی فرزندان را بعهده می‌گیرد و پدر موظف است برای فرزندان سهمیه مالی تعیین کند. براساس قوانین جدید، مردان و زنان هم در اجتماع و هم در خانواده دارای حقوق برابر هستند.

در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی نه تنها هیچ لایحه مترقی بنفع زنان تصویب نشد بلکه برخی قوانین حقوقی نیم‌بندی هم که قبل از آن وجود داشت لغو گردید. رژیم سیاه‌اندیش جمهوری اسلامی علاوه بر تشییبت و تشدید مزد نابرابر در ازای کار برابر با مردان، در سال ۱۳۶۲ لایحه "خدمت نیسه وقت بانوان" را به تصویب رساند و بر مبنای آن حرکت ارتجاعی خود در زمینه کاهش میزان اشتغال زنان را تسریع کرد.

مطابق دید عقب مانده رژیم، زنان حق انتخاب آزادانه شغل بدون اجازه همسر، حق انتخاب آزاد همسر و حق طلاق را ندارند. همچنین زنان نصف مردان ارث می‌برند و شهادت دو تن از آنان معادل شهادت یک مرد است! بعد از مرگ شوهر و یا در صورت طلاق، نگهداری فرزندان (بعد از ۲ سالگی برای فرزندان پسر و بعد از ۲ سالگی برای فرزندان دختر) به پدر و یا خانواده پدری سپرده می‌شوند. علاوه بر تمام اینها مردان حق دارند تا ۴ همسر عقدی و تعداد بیشمار زن سیغه داشته باشند...

در نیکاراگوئه، انقلاب افق‌های جدیدی برای شرکت بیشتر زنان در اقتصاد گشوده است هرچند که حتی قبل از انقلاب بیش از نصف زنان بالای دهسال در خارج از خانه عمدتاً به کار دستفروشی، خدمتکار خانگی و کارگر کشاورز اشتغال داشتند، اما شمار زنانی که پس از انقلاب به کارهای تولیدی و خدماتی روی آورده‌اند افزایش چشمگیری را نشان می‌دهد. زنان بیش از ۵۰ درصد جمعیت شاغل را تشکیل می‌دهند. در سال ۱۹۷۷ زنان ۲۶ درصد جمعیت فعال اقتصادی در شهر و ۱۵ درصد در روستاها را تشکیل می‌دادند. تا ۱۹۸۳ این ارقام بترتیب به ۴۱/۶ و ۴۸/۶ درصد افزایش یافت. این ارقام در سالهای اخیر، بدلیل تداوم حلات ضدانقلابیون، افزایش باز هم بیشتری یافته است، زیرا عمدتاً مردان برای دفاع از مین به جبهه‌ها فراخوانده شده‌اند و زنان بخشهای مختلف تولیدی و خدماتی کشور را می‌چرخانند. برای نمونه امروز وجود انبوه زنان تراکتورسوار به یک خصیصه عادی جامعه نیکاراگوئه تبدیل شده است.

در ایران، رژیم جمهوری اسلامی برای مادیت بخشیدن به افکار بغایت متحجر خود، نهایت تلاش خود را برای جلوگیری از ورود زنان به محیطهای تولیدی و خدماتی بکار برده است. از سال ۱۳۵۸ از ورود زنان به محیطهای کارگری و اداری مانعت شده است. رژیم زنان را از برخی مشاغل نظیر قضاوت کاملاً محروم کرده و در بسیاری مشاغل با ایجاد محدودیتهای بسیار مانند بستن مهدکودکها و یا تشییبت و تشدید مزد نابرابر در ازای کار برابر با مردان، زنان را وادار به خانه‌نشینی کرده است.

قطعا پیروزی انقلاب در نیکاراگوئه نظیر همه بقیه در صفحه ۲۰

پیرامون سازماندهی مبارزات پناهندگان

یکی از عواقب حاکمیت رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، مهاجرت بیسابقه‌ی بخشی از ایرانیان به خارج است. مطابق آمارهای منتشره، شمار جمعیت پناهندگان و مهاجران ایرانی به حدود دو میلیون نفر می‌رسد که عمدتاً از اقشار میانی جامعه‌اند و بخش بزرگی از آنها را جوانان تشکیل می‌دهند. آمارهای تقریبی موجود نشان می‌دهد ۳۵ هزار نفر از دو میلیون پناهنده و مهاجر ایرانی، جوانانی هستند که برای اینکه به جبهه‌های جنگ ارتجاعی و بی‌حاصل ایران و عراق اعزام نشوند، از کشور خارج شده‌اند.

پناهندگان و مهاجرین ایرانی، نه تنها بطور مستقیم و غیرمستقیم از آثار سلطه‌ی شوم رژیم اسلامی رنج می‌برند، بلکه کار و زندگی در محیط خارج از کشور مسائل و مشکلات جدیدی را روبروی آنها می‌گذارد. در کنار این عوامل منفی، آنها البته از امکانات مساعدتری برای آشنائی با دستاوردهای پیشرفته‌ی علمی و تکنولوژیکی معاصر و شکوفاکردن استعدادهای خود برخوردار می‌شوند. پناهندگان و مهاجرین، با دیدن این پیشرفتهای ماهیت تمدن‌ستیز و عیقا عقب‌مانده‌ی رژیم اسلامی را بهتر می‌شناسند و عمیق‌تر در می‌یابند که رژیم چه استعدادهای و انرژی‌های عظیمی را در تعقیب طرح‌های خیالی و بی‌پایه‌اش در مورد بنای "جامعه‌ی اسلامی" بریاد می‌دهد.

وجود جمعیت انبوه پناهندگان و مهاجرین ایرانی و مسائل و مشکلاتی که از لحاظ صنفی و سیاسی آنها را تحت فشار قرار می‌دهد، در عین حال نشان‌دهنده‌ی ظرفیت‌های عظیمی است که برای کار دموکراتیک در خارج از کشور وجود دارد. تحت تاثیر این عوامل و نیز در نتیجه فشارهای بیرونی، پرومهای راست و محافظه کار کشورهای اروپائی به پناهندگان و مهاجرین است که در حال جاری شاهد تکراری جدید در میان پناهندگان ایرانی و شکل‌گیری تشکلهای گوناگون پناهندگان بوده‌ایم. طبیعی است بقیه در صفحه ۱۹

فدائی را بخوانید!

فدائی را بخش کنید!

برای فدائی بنویسید

و خبرنگار آن باشید!

برای مهرداد پاکزاد

وقتی سپیده زد

وقتی سپیده زد
در خنکای پائیزی صبح
تو را دیدیم کز پشت سیله‌ها روئیدی
و دریای دیوار حکم شکستی
سراپا در جامعه نو دوز مرگ
با چهره‌ای یکپارچه لبخند
تا معراج سرخت
آغاز کنی
و آندم که سرافراز
پیشاروی جوخه ایستادی
خورشیدی که بر فراز میشد
به تماشایت
درنگی ماشقانه کردی
آنگاه در حضور سری باروت
نامت را به بانگ بلند آواز دادیم
و واپسین کلامت را
با قلبهایمان شنیدیم
که سرودی برای همه‌ی انسانها بود
و آنگاه
در فاصله گلوله‌ها و قلبت
لبخند شعله‌ورت را دیدیم

که جهان را اعتباری تازه می‌بخشید

و نگاه سفرینت

که زندگی را نوازش میکرد

و رگبار تند خونت

که سراپای جوخه را داغ میزد

و پیش از آنکه ب خاک افتی

سراسیمه از میدان به درت برند

گوری بی‌نام

در گورستانی متروک!

دزدانه ب خاک سپردند

تا طبیعت برنیاشوبد

ما یاد زنده‌ات را

چون گرده‌های گل

با دست بادها

در چارسوی جهان می‌پراکنیم.

و نام بزرگت (۱۸-۲۷.۱۰.۶۷)

بر کودکانمان خواهیم نهاد.

سرزمینی پهناور

با کودکانی همه همنام تو!

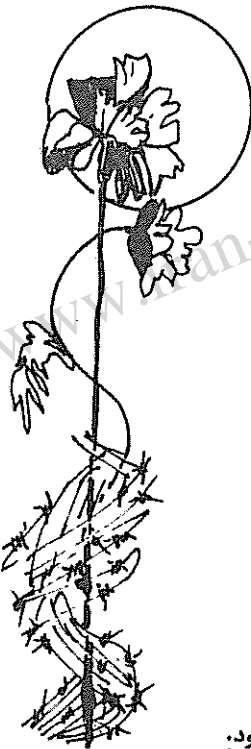
کدام جوخه میتواند

بسوی اینهمه خاطره

آتش بگشاید.

یادت تا پایان جهان با ما خواهد بود.

نیز نامت



کمیته مالی به سازمان
فدائیان خلق ایران یکت
و وظیفه انقلابی است

کمیته‌های مالی خود را به حساب زیر واپس بفرستید
BANQUE C.L.
N°: 85894 J
M^{me} FERESHTEH. F
AGENCE 461
PARIS FRANCE

نامه‌های خود به آدرس‌های زیر را از یکی
از کشورهای خارج پست کنید

KAR BOX 7082

S.17107 SOLNA

SWEDEN سوئد

Mme MARYAM

BP 22.94320 THIAIS

FRANCE فرانسه

H.FEDAI P.f. Nr 3431

1000 BERLIN 30

W. GERMANY آلمان غربی

O.I.P.F. P.O. BOX 516

LONDON SW9,9 J W

ENGLAND انگلستان

برای صلح علیه جنگ مبارزه کنیم

هم‌میهنان!

سیاست جنگ جنگ تا نابودی شکست خورده، در این تراژدی خون و جنایت، حتی در صورت برتری یکطرف بر طرف دیگر، دستاوردی جز بیگاری، فقر، فحشاء، اعتیاد، ضدیت با علم و آزادی، ربودن نان سفره خالی مردم، کشتار هرچه بیشتر انقلابیون در بند هیچ شر دیگری نخواهد داشت. امروز برای خمینی و شرکا جنگ اصلی‌ترین مساله و برای زحمتکشان سرنگونی رژیم اصلی‌ترین مساله است. تنها راه چاره برای پایان جنگ خانمانسوز، مبارزه متشکل در جنبش ضد جنگ و سرنگونی رژیم است.

سازمان فدائیان خلق ایران
کمیته ۶۴ آذر
شهریورماه ۶۶

پیش بسوی تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران